دروغ



دروغ

مشخصات کتاب

سرشناسه : صدر، رضا، 1373 - 1299 عنوان و نام پدیدآور : دروغ رضا صدر؛ به اهتمام باقر خسرو شاهی وضعیت ویراست : [ویرایش]2 مشخصات نشر : قم حوزه علمیه قم دفتر تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات 1378. مشخصات ظاهری : ص 256 فروست : (مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم 652. آثار آیه الله سید رضا صدر13) شابک : 964-424-654-3 11000ریال ؛ 964-424-654-3 11000ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : پشت جلد لاتینی شده Dorug = Falsehood . یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : راستگویی و دروغگویی -- جنبه های قرآنی موضوع : راستگویی و دروغگویی -- احادیث موضوع : اخلاق اسلامی شناسه افزوده : خسروشاهی باقر، 1335 - ، گردآورنده شناسه افزوده : حوزه علمیه قم دفتر تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات رده بندی کنگره : BP251/2 /ص 4د4 1378 رده بندی دیویی : 297/634 شماره کتابشناسی ملی : م 78-27955

پیش گفتار

حضرت آیه الله حاج سیدرضا صدرقدس سره (1300 - 1373) فقیهی عالی مقام ، حکیمی توانا ، بقیه السلف دودمانی عریق و مشهور به علم و تقوا و فقاهت ، در مشهد مقدس متولد شد . پس ازفراگرفتن دروس مقدماتی در حوزه علمیه مشهد ، همراه پدر بزرگوارش حضرت آیه الله العظمی سیدصدر الدین صدرقدس سره - که از مراجع آن زمان بود - به قم مهاجرت کرد . دروس سطح و همچنین دروس خارج فقه و اصول وفلسفه و عرفان را از محضر اساتید بزرگ حوزه علمیه قم از جمله مرحوم والدشان و مرحوم آیه الله العظمی حجت و مرحوم آیه الله العظمی امام خمینی قدس سره

بهره برده ودر مدتی کوتاه در سایه تلاش و نبوغ خویش ، در ردیف برجستگان حوزه در آمد و به خاطر جامعیت منحصر به فرد خویش بین اقران مشار بالبنان گردید .

آن بزرگوار ، در عین دارابودن مراتب عالی اجتهاد در حد مرجعیت و تدریس علوم حوزوی ، بیانی شیوا و قلمی محکم و نثری روان داشت و به علت این آمادگی علمی و قلمی ، توانست آثاری بس گران بها در علوم مختلف از خود به جا گذارد; آثاری که می تواند الگوی بسیار مناسبی در ارائه علوم اسلامی در سطوح مختلف باشد .

توام بودن اتقان مطلب با تقوای صاحب قلم ، اگر همراه با ژرف اندیشی و امانت داری در ارائه مطلب باشد ، می تواند آثاری بس گرانقدر بیافریند و تشنگان حقیقت را از چشمه سار زلال معرفت سیراب گرداند ، و ما در آثار باقی مانده علمی مرحوم آیه الله صدر ، این چنین مشخصاتی را به وضوح مشاهده می کنیم .

از خداوند متعال مسالت داریم که توفیق عنایت فرماید تا بتوانیم تمام آثار آن مرحوم را به نحوشایسته در اختیار حوزه های علمیه و امت اسلامی قراردهیم .

زندگی نامه مشروح آیه الله صدر در اولین شماره از سلسله آثار ایشان یعنی تفسیر سوره حجرات آمده است .

در پایان از مسؤولان محترم مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم که امکان انتشار این آثار را فراهم می کنند ، تشکر می کنم .

سید باقر خسروشاهی .

سرآغاز

اینک جلد سوم کتاب «شب پنج شنبه به دوستان عزیز تقدیم می شود .

موضوع جلد یکم ، استقامت بود که از بهترین صفات است و به وسیله آن می توان خود رابه صفت های پسندیده آراست .

موضوع جلد دوم ، حسد بود که از بدترین صفات است و صفت های

زشت را نیز به ارمغان می آورد .

بحث از حسد که پایان یافت ، یکی از دوستان پیش نهاد کرد که موضوع سخن را وجود مقدس حضرت ولی عصرعلیه السلام قرار دهیم . این پیش نهاد به تصویب رسید و افتخار آن که یک سال ، موضوع سخن ما در شب های پنج شنبه در باره آن حضرت باشد ، نصیب ما گردید; امیدوارم که روزی یادداشت های آن ، منتشر شود و تقدیم دوستان گردد .

پس از اتمام آن بحث ، به خاطر رسید که در باره یکی از گناهان ، سخن گفته شود . . . دروغ ، برای این کار در نظر گرفته شد .

دروغ ، گناهی است بزرگ و کلید گناهان می باشد و از نظر ارتکاب ، آسان ترین گناه است وهمه کس در خطر آن ، قرار دارد .

بسیاری از گناهان را هر کسی نمی تواند مرتکب شود ، ارتکابش شرایطی لازم دارد ، ولی دروغ را ناتوان ترین اشخاص و بی شعورترین آن ها در بیش تر اوضاع و احوال می تواند مرتکب گردد; ازاین رو شایستگی دارد که بیش از گناهان دیگر ، مورد بحث قرار گیرد ، چون خطر ارتکابش بیش ازگناهان دیگر می باشد .

آیا می شود با این گناه شوم ، مبارزه کرد ؟ آیا می توان ، این میکرب خطرناک را ، تا اندازه ای ، ازپیکر جامعه دور کرد ؟ بایستی توفیق این کار از خدای بزرگ خواسته شود .

هفته ای چند ، در باره دروغ بحث شد ، ولی به عللی نوشته نشد ، لیکن خوش بختانه توفیقی حاصل شد که دروغ بار دیگر مورد بحث قرار گیرد; اینک نوشته های آن تقدیم می گردد .

سید رضا صدر .

9 محرم 1382 / 21 خرداد 1341 .

مقدمه

دین راستی و درستی

بحث ما درباره دروغ از

نظر مکتب اخلاقی و اجتماعی اسلام است .

اسلام ، هم از نظر سلبی با دروغ مبارزه کرده است و هم از نظر ایجابی و ترغیب به راستی . از نظرسلبی ، راهنمایی هایی برای ریشه کن کردن این ماده فساد نموده که در این کتاب به طور تفصیل به نظر خوانندگان ارجمند ، خواهد رسید .

اکنون به طور مختصر و کوتاه به مبارزه اسلام با دروغ ، از نظر ایجابی و ترغیب به سوی راستی ودرستی اشاره می شود :

آری ، اسلام دینی است که برای دعوت به راستی و درستی آمده است و بس .

در قرآن ، آیه های بسیاری در باره راستی و راست گویان ، وجود دارد ، برای نمونه :

1 . «هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم ، لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ، رضی الله عنهم و رضوا عنه ، ذلک الفوز العظیم . » (1) .

قرآن در این آیه بهترین ارزش ها و بالاترین پاداش ها را برای راست گویان بیان می کند .

2 . «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین . » (2) .

و در این آیه مسلمانان را به تقوا و به هم قدم بودن با راست گویان ، امر می کند .

3 . «و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق . » (3) .

و در این آیه به پیغمبر خود فرمان می دهد که راستی را در آغاز و انجام بخواهد .

پیغمبر اسلام ، ملاک مسلمانی را راستی و درستی اعلام فرموده; امام رضاعلیه السلام به وسیله پدرانش ، سخن جد بزرگوارش رسول خداصلی الله علیه وآله را چنین روایت می کند :

«نگاه نکنید به نماز بسیار خواندن

و روزه بی شمار گرفتن و حج فراوان رفتن و نیکی چندان کردن و شب را به ذکر زنده داشتن ، ولی نگاه کنید به راستی در گفتار و درستی در امانت داری . » (4) .

از سخن امام جعفر صادق علیه السلام ، که تفسیر فرمایش رسول است ، استفاده می شود که عبادت بسیار ، گواه ایمان کامل نیست ، زیرا ممکن است بر اثر عادت باشد که اگر ترک عبادت کند ناراحت گردد :

«فان ذلک شی ء قد اعتاده ; فلو ترکه استوحش لذلک . » (5) .

پس نشانه ایمان کامل ، همان راست گویی و درست کاری است .

باز هم امام صادق علیه السلام می فرماید : فریب نماز خواندن و روزه گرفتنشان را نخورید : «لا تغتروابصلاتهم ولا بصیامهم فان الرجل ربما لهج بالصلاه و الصوم حتی لو ترکه استوحش . » ولی آن ها را درراست گویی و امانت داری آزمایش کنید : «و لکن اختبروهم عند صدق الحدیث و اداء الامانه . » (6) .

باز هم امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید :

«خدا پیامبری نفرستاد ، مگر برای دعوت به راست گفتن و در امانت خیانت نکردن . » (7) .

مردی برای کسب فضیلت به حضور امام پنجم ، محمد باقرعلیه السلام شرفیاب می شود . حضرتش ، این سخن را نخستین درس قرار می دهد :

«راستی را پیش از سخن گویی بیاموزید . » (8) .

امام صادق علیه السلام برای یکی از دوستانش چنین پیام می فرستد :

«در نظر بگیر که علی ، نزد رسول خدا ، بر اثر چه به این قرب و منزلت رسید ؟ علی به این مقام نرسید ، مگر بر اثر راستی و درستی . » (9) .

از حدیث دیگر چنین

استنباط می شود که درستی در کردار ، معلول راستی در گفتار است; یعنی کسی که راست گو باشد ، درست کار می باشد .

امام ششم می فرماید :

«من صدق لسانه زکی عمله; (10) .

کسی که زبانش راست بگوید ، رفتارش پاکیزه خواهد بود - یا پاکیزه خواهد شد . »

راستی کلید نیکی و خوبی هاست . کسی که بدین صفت عالی آراسته باشد و بتواند آن رانگه داری کند که شیطان از کفش نرباید ، به او مژده باید داد که به کردارهای نیک ، آراسته می باشد و یاآراسته خواهد شد و راستی ، وی را به سر منزل نیکان خواهد رسانید . گفتار پاک از دل پاک ریشه می گیرد و به رفتار پاک بارور می شود .

پس حقیقت سه کلمه ای را که می گویند از زردشت به جای مانده (گفتار نیک ، رفتار نیک واندیشه نیک) به یکی تحقق پیدا می کند و آن ، همان گفتار نیک است; زیرا گفتار نیک از اندیشه نیک برمی خیزد; تا اندیشه نیک و پاکی دل نباشد ، گفتار نیک پیدا نخواهد شد . گفتار نیک ، رفتار نیک راثمر می دهد ، بلکه دل را هم نیک می کند . گفتار نیک که دگران را نیک می کند ، رفتار گوینده را هم نیک خواهد کرد و چگونه می شود در خود گوینده تاثیر نکند ؟ !

راست گویی از عظمت روحی ریشه می گیرد ، راست گو ، نمایاندن حقیقت خویش را بر خودعیب نمی داند و همان که هست خود را نشان می دهد . پاکی ، درستی ، بزرگواری ، نقطه سیاهی نیست که آشکار شدنش ایجاد ناراحتی کند . راست گو اگر چیزی را نداند ، ندانستن را برای خویش ننگ نمی شمارد تا به دروغ ادعای دانستن کند ،

او با کمال سربلندی می گوید : نمی دانم و در پی یاد گرفتن می رود . راست گو ، دارای شخصیتی است که دروغ گو فاقد آن می باشد . راست گو ، شجاعت وعظمت روحی دارد و از حقیقت گویی بیمی ندارد .

عظمت روح ، عظمت موقعیت می آورد . راست گو ، مورد اعتماد همه می باشد; این خود ، بالاترین عظمت ها ست . امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید :

«الا فاصدقوا فان الله مع الصادقین; (11) .

راست بگویید ، چون خدا با راست گویان است . »

این سخن ، بالاترین مژده ها برای راست گویان می باشد ، که خدا با آن ها است; خدایی که بزرگ است ، بی نیاز است ، قدرتش بالاترین قدرت ها ست ، کرمش نامتناهی و نعمش بی پایان است . هر ناتوانی چنین قدرتی با او باشد ، تواناترین فرد خواهد بود . نیازمندی که خدای بی نیاز و کریم با اوباشد ، بی نیاز و توانگر خواهد بود . کسی که خدا با او باشد ، چه غم دارد ، زیرا چه کم دارد . . . علی علیه السلام بدین وسیله ساده و آسان ، راه خدا را با خود یار کردن نشان می دهد . خدا هم در قرآنش فرموده :

«کونوا مع الصادقین; (12) .

با راست گویان باشید . » .

علی علیه السلام خودش برترین فرد راست گویان است . هر کس خود را پیرو قرآن می داند ، باید باعلی علیه السلام باشد .

اگر راستی و درستی در جهان حکومت کند و هدف رهبران بشر ، یعنی فرستادگان خدا ، جامه عمل بپوشد ، جهان ، بهشت برین خواهد شد و آسایش همگانی سرتاسر گیتی را فرا خواهدگرفت . اکنون این ، آرزویی بیش

نیست ، ولی آرزو بر جوانان عیب نیست .

سید رضا صدر .

شب جمعه 10 شعبان 1383/6 دی 1342 .

پی نوشتها

1) مائده (5) آیه 119 .

2) توبه (9) آیه 119 .

3) اسراء (17) آیه 80 .

4) شیخ صدوق ، امالی الصدوق ، ص 249 ، مجلس 50 ، ح 6 .

5) محمد بن یعقوب ، الکافی ، ج 2 ، ص 105 ، باب الصدق و اداء الامانه ، ح 12 .

6) همان ، ح 2 .

7) همان ، ح 1 .

8) همان ، ح 4 .

9) همان ، ح 5 .

10) همان ، ح 3 .

11) بحارالانوار ، ج 69 ، ص 260 .

12) توبه (9) آیه 119 .

دروغ

بزرگ ترین گناهان

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید :

«ان اعظم الخطایا عند الله اللسان الکذوب; (1) .

بزرگ ترین گناهان نزد خدا ، زبان بسیار دروغ گو است . »

زبان دروغ گو داشتن ، یعنی دروغ گو بودن . دروغ به وسیله زبان ، وجود پیدامی کند و زبان یکی از علل وجودی دروغ است . اگر کسی دروغی بگوید ، این کار بازبانش انجام می گیرد . اگر زبانی بسیار دروغ گو باشد ، دارنده آن زبان ، بسیار دروغ خواهد گفت .

هر گناهی با عضوی از اعضای انسان در خارج رخ می دهد و گناه را می توان به آن عضو نسبت داد; چون گناه کار گناه را به وسیله آن عضو انجام داده است . دست خیانت کار داشتن ، یعنی دزد و خائن به مال بودن . چشم ناپاک داشتن ، یعنی خائن به ناموس بودن . زبان دروغ گو داشتن ، یعنی دروغ گو بودن .

سر آن که زبان پر دروغ ، بزرگ ترین گناه است ، در آینده روشن خواهد شد; اکنون باید معنای دروغ روشن شود .

دروغ چیست ؟

دروغ ، سخن بر خلاف حقیقت است و دروغ گو کسی است که بر خلاف حقیقت ، خبری می دهد .

شما اگر گرسنه باشید و به منزل دوست خود بروید ، او برای شما غذا بیاورد ، شمابگویید من سیر هستم ، این سخن دروغ است ، چون بر خلاف حقیقت است; شما نیزدروغ گو هستید ، زیرا بر خلاف حقیقت خبر داده اید .

کم را بیش گفتن یا بیش را کم گفتن ، دروغ است و گوینده اش دروغ گومی باشد ، چنان که بود را نبود و یا نبود را بود خبر دادن دروغ گویی می باشد و نیزبد را خوب و خوب

را بد یا کوچک را بزرگ و بزرگ را کوچک خواندن ، دروغ خواهد بود .

دروغ و دروغ گویی

دروغ از صفات سخن است و دروغ گویی از صفات سخن گو و این دو همیشه باهم یار نیستند . می شود سخنی دروغ باشد ، ولی گوینده اش دروغ گو نباشد ، چنان که ممکن است کسی دروغ بگوید ، ولی سخنش دروغ نباشد ، بلکه راست و مطابق حقیقت باشد .

شما اگر به وقوع حادثه ای اطمینان پیدا کردید ، در صورتی که آن حادثه رخ نداده باشد ، هنگامی که از وقوع آن خبر می دهید ، شما دروغ گو نیستید ، ولی خبر شمادروغ است . دروغ گو اگر سخن راستی بگوید که به نظرش بر خلاف حقیقت باشد ، خبر او راست است ، چون مطابق با واقع است ، ولی خودش دروغ گفته ، زیرا به نظرخودش بر خلاف حقیقت ، سخن گفته است .

در زبان عربی

در زبان عربی ، دروغ را کذب گویند و خبر دروغ را خبر کاذب می خوانند ، چنان که خود دروغ گو را نیز کاذب می خوانند .

پس در این زبان ، کاذب بودن ، هم صفت سخن می باشد ، و هم صفت سخن گو واین اشتراک ، ممکن است گاهی موجب اشتباه بشود و به گمان برسد که هر جا که خبر کاذب پیدا شود ، خبر دهنده هم باید کاذب باشد ، یعنی صفت گفته را به گوینده سرایت بدهند .

نظریه ای از قرن سوم در دروغ

نظریه ای از قرن سوم در دروغ

نظام ، دانشمند نامی قرن سوم در دروغ نظریه ای دارد; او می گوید :

«دروغ ، سخن بر خلاف عقیده است ، نه بر خلاف واقع . »

نظام برای اثبات صحت نظریه اش به این آیه شریفه استدلال می کند :

«والله یشهد ان المنافقین لکاذبون; (2) .

خدا گواهی می دهد که منافقان ، دروغ گویند . »

منافقان ، شرفیاب حضور رسول خداصلی الله علیه وآله می شدند و عرضه می داشتند که ماگواهی می دهیم که تو رسول خداصلی الله علیه وآله هستی .

خدا در این سوره مبارکه با پیغمبر خود سخن می گوید و منافقان را به اومی شناساند . خدا می فرماید : وقتی که منافقان نزد تو آمدند و گفتند که ما شهادت می دهیم که تو رسول خدا هستی ، با آن که خدا می داند که تو رسول او هستی ولیکن بدان که منافقان دروغ می گویند .

بیان استدلال : سخن منافقان که شهادت به رسالت بود ، سخنی بود مطابق حقیقت ، ولی خدا آنان را دروغ گو خوانده است .

دروغ گو بودن منافقان از این نظر است که آن ها این سخن را از روی ایمان نگفتند ، بلکه در دل ، بر خلاف آن ، عقیده داشتند; از این پی می بریم

که دروغ ، سخن برخلاف عقیده است ، نه بر خلاف حقیقت .

نظری به این نظریه

گویا دو چیز ، موجب اشتباه این مرد دانا شده که دروغ را سخن بر خلاف عقیده پنداشته ، نه بر خلاف حقیقت :

1 . غفلت از این که کاذب هم صفت خبر قرار می گیرد و هم صفت مخبر; اوپنداشته که کاذب ، تنها صفت مخبر خواهد بود و بس .

2 . گمان آن که میان خبر دروغ و دروغ گو ملازمه می باشد و این صورت به خاطرش نرسیده که ممکن است خبر دهنده ، دروغ گو باشد ، ولی خبرش دروغ نباشد ، لذا نتیجه گرفته که دروغ ، سخن بر خلاف اعتقاد است ، نه بر خلاف واقع .

ولی آیه شریفه اگر دلیل بر سخن ما نباشد ، سخن نظام را اثبات نمی کند ، زیراسخن منافقان ، راست و عین حقیقت بود ، ولی خود آن ها در این حقیقت گویی دروغ گو بودند ، چون کلامشان را بر خلاف واقع می پنداشتند .

علمای بیان ، استدلال نظام را چنین ابطال کرده اند که منافقان ، دروغ گوی درشهادت دادن بوده اند .

معمای طاووس

معمای طاووس

طاووس یمنی که از بزرگان برادران اهل سنت می باشد و برای خویش مقام شامخی در دانش قائل بوده ، به پندار خود معمایی درست کرده بود ، آن را از حضرت امام باقرعلیه السلام بپرسید :

کدام مردمی بودند که شهادت به حق دادند ، ولی در عین حال دروغ گو بودند ؟

امام فرمود : آنان منافقان بودند ، در موقعی که به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کردند ماشهادت می دهیم که تو رسول خدایی با آن که گفته آن ها راست بود ، ولی خود آن ها دروغ گو بودند . (3) .

منافقان

منافقان کسانی بوده اند که در زبان ، اظهار اسلام می کردند و خود را پیرورسول خداصلی الله علیه وآله می خواندند ، ولی در دل ، دشمن آن حضرت بودند و پیامبری حضرتش را انکار می کردند . قرآن آنان را چنین معرفی می کند :

«برخی از مردم می گویند که ما به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم ، ولی آن هامؤمن نیستند و می خواهند خدا و مسلمانان را گول بزنند; آن ها خودشان راگول می زنند و بس ، ولی نمی فهمند . » (4) .

«وقتی که مسلمانان را می بینند ، می گویند ما ایمان آورده ایم ، وقتی که با همکیشان پلید خود می نشینند ، می گویند ما با شماییم و مسلمانان را مسخره می کنیم; خدا هم آن ها را مسخره می کند و آنان را رها می کند تا در این گمراهی همچنان سر گردان بمانند; این ها کسانی هستند که هدایت و رستگاری را داده ، ضلالت و گمراهی راخریده اند و تجارتشان سود نکرده است . » (5) .

دسته های منافقان

منافقان چهار دسته بوده اند

دسته ای از روی طمع و برای رسیدن به مال و مقام در اسلام داخل شدند . در میان این دسته ، کسانی بودند که خبر ظهور پیغمبر اسلام از کاهنان عرب به آن هارسیده بود ، آن ها از موفقیت های آن حضرت در آینده اطلاع داشتند ، اینان مردم هشیاری بودند و با نقشه کامل در اسلام داخل شدند .

دسته دوم که زیرکی دسته اول را نداشتند ، هنگامی که فتوحات اسلام را دیدند ، اسلام آوردند; پیدایش این دسته ، پس از غزوه بدر بود .

دسته سوم ، بر اثر فشار محیط و عدم مساعدت اوضاع و احوال با ماندن آن ها درکفر به اسلام رو کردند; این دسته بیش تر اهل مدینه

بودند .

دسته چهارم ، کسانی بودند که پس از ایمان آوردن ، سست عقیده شده و بی دین ولا مذهب گردیده بودند ، ولی طمع یا وضع محیط به آن ها اجازه نمی داد که کفر باطنی خود را آشکار کنند و به طور علنی با پیغمبر اسلام به مخالفت برخیزند .

منافقان مدینه

منافقان را در میان پیروان رسول خداصلی الله علیه وآله باید ستون پنجم کفر نامید . آن ها در میان مسلمانان ایجاد اختلاف می کردند و روحیه سربازان اسلام را ضعیف می کردند ، درزیر پرده با کفار روابط داشتند .

وقتی که رسول خداصلی الله علیه وآله به قصد دفاع کفار از مدینه برای غزوه احد خارج شد ، «عبدالله بن ابی سر دسته منافقان مدینه با حضرتش مخالفت کرد و پیش نهاد کرد که در مدینه بمانید و دفاع کنید . در این پیش نهاد به قدری اصرار ورزید که کارشان باسعد بن معاذ ، رئیس عشیره اوس به مشاجره کشید .

آیا منظور عبدالله از این پیش نهاد ، تخطئه رسول خداصلی الله علیه وآله و سبک کردن اوامر آن حضرت ، پیش مسلمانان بود ؟ آیا منظورش ایجاد شکاف و اختلاف میان مسلمانان بود ؟ آیا می خواست وقت حمله کفار به مدینه ، دروازه ها را بگشاید و سپاه دشمن راوارد شهر کند ؟

وقتی که نقشه اش نقش بر آب گشت و پیغمبر اسلام با سپاه هزار نفری اش از مدینه خارج شد ، عبدالله نقشه دیگری کشید و خود را در زمره لشکر اسلام قرار داد . در میان راه به یک بار با سیصد نفر از همکیشانش از سپاه دین جدا شده وبه مدینه باز گشت . (6) .

بایستی بزرگی این خیانت را در نظر آورد که

بازگشت یا فرار یک سوم سپاه ، آن هم به سرعت ، چگونه روحیه سربازان را متزلزل می کند ، آن هم سربازانی که ازفرمانده خود هیچ گونه بیمی نداشته باشند .

منافقان مکی

غزوه احد شروع شد . در آغاز ، بر اثر رشادت و فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام فتح نصیب مسلمانان گردید و کفار فرار کردند ، ولی همین که مسلمانان به جمع کردن غنیمت های جنگ مشغول شدند ، کفار قریش ، نیروی پراکنده خود را گرد آورده وناگهان از پشت سر بر مسلمانان تاختند . مردمانی که سلاح را کنار گذاشته بودندو به جمع آوری غنایم مشغول بودند ، از این غافل گیری پریشان شدند وپابه فرار گذاشتند . از سپاه هفتصد نفری به جز شصت هفتاد نفر استقامت نکردند و ازاین گروه به جز دو تن ، همگی شهید شدند; آن دو یکی علی علیه السلام بود و دیگری ابو دجانه انصاری .

علاوه بر بازگشت عبدالله ، که خود روحیه سربازان اسلام را ضعیف کرده بود ، غافل گیری کفار نیز موجب تضعیف بیش تر روحیه آنان گردید ، در نتیجه ، رسول خداصلی الله علیه وآله در پیش دشمن تنها ماند و بزرگ ترین خطر ، متوجه هستی اسلام گردید .

ارتباط منافقان با کفار

طبری می نویسد : عده ای از فراریان ، تصمیم گرفتند که به وسیله عبدالله بن ابی ازابوسفیان رئیس کفار امان بگیرند !

از این مطلب چند نکته دقیق تاریخی استفاده می شود :

یکی آن که عبدالله بن ابی با ابوسفیان ، روابط صمیمانه داشتند و گرنه چنین توقعی از وی صحیح نبود .

دیگر آن که در میان کسانی که با رسول خداصلی الله علیه وآله ماندند و قبل از شروع جنگ بازنگشتند ، منافقانی موجود بوده اند که با عبدالله روابط صمیمانه داشته اند ، چه اگرصمیمیتی در کار نبود ، انتظار میانجی گری از او بی جا بود .

سوم آن که ، این ها از منافقان مدینه نبودند ، بلکه

منافقانی از مردم مکه بودند که ازابو سفیان بر خویش بیم داشتند ، چون منطقه نفوذ ابو سفیان ، تنها مکه بود .

احتمال دیگری که در کار هست ، این است که اینان با عبدالله هم پیمان بوده اند که از میدان نبرد فرار کنند و رسول خدا را به کشتن دهند .

نکته دیگری که استفاده می شود این است که نفاق اینان ، از نفاق منافقان مدینه پنهان تر بوده ، چون آشکارا با آن ها هم کاری نمی کردند ، بلکه در سر با آنان بودند .

«و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم; (7) .

وقتی که شیطان های خود را در نهان می بینند ، می گویند ما با شما هستیم . »

مطلبی که جلب نظر می کند ، روابط صمیمی عبد الله با ابو سفیان بوده ، به طوری که ابو سفیان ، شفاعت او را در باره مکه ای ها می پذیرفته و امان می داده .

آیا این روابط صمیمانه ، برخاسته از چه بوده ؟ چون تاریخ نمی گوید که این دوقبل از اسلام روابطی داشته اند; اضافه بر این ، قبل از اسلام ، ابو سفیان شخصیتی نداشته است .

آیا عبدالله بعد از اسلام به ابو سفیان خدماتی کرده ؟ آیا به گردن او حقوقی داشته که ابو سفیان نمی توانسته تقاضای عبدالله را نپذیرد ؟

پی نوشتها

1) فیض کاشانی ، المحجه البیضاء ، ج 5 ، ص 243 .

2) منافقون (63) آیه 1 .

3) عوالم العلوم ، ج 11 ، ص 318 .

4) بقره (2) آیات 8 - 9 .

5) بقره (2) آیات 14 - 16 .

6) سیره ابن هشام ، ج 3 ، ص 64 ، ط ، المکتبه العلمیه بیروت .

7) بقره (2) ، آیه 14 .

دروغ و دورویی

واژه دروغ

آیا ریشه کلمه دروغ ، دو رخ بوده ؟ (1) یا بسیط است و ترکیبی در آن نیست ؟

هر چه باشد ، مربوط به بحث ما نیست ، زیرا ما از نظر اخلاقی و اجتماعی در آن بحث می کنیم ، نه از نظر لفظی ، ولی آن چه مسلم است ، دروغ با دورویی همراه است ودروغ گو ، دو رخ می باشد و زبان و دلش یکی نیست .

دو رو ، کسی است که یک رو ، بیش تر دارد ، خواه دو رو داشته باشد ، خواه چندین رو .

دو رویی دروغ گو ، چنین است : به این که می رسد ، سخنی می گوید و بارویی ملاقات می کند و به آن که می رسد ، خلافش را می گوید و با روی دیگر ملاقات می کند; در این ساعت این گونه سخن می گوید ، در ساعت دیگر ، طور دیگر; اودارای چندین رو و چندین زبان است یا آن که برای خود رویی دارد و برای مردم ، رویی .

در زبان عرب

دو رویی را در زبان عربی نفاق و دو رو را منافق می خوانند ، پس دروغ گو منافق .

می باشد و منافق دروغ گو . قرآن می گوید :

«والله یشهد ان المنافقین لکاذبون; (2) .

خدا گواهی می دهد که منافقان دروغ گویند . »

منافق ، زبان و دلش دوتاست; با زبان ، اظهار مهر می کند ، ولی در دل ، سایه شما رابه تیر می زند; در جلسه خصوصی سخنی می گوید ، در جلسه عمومی سخنی دیگر;زبان های گوناگون دارد و چهره های رنگارنگ .

سخن رسول خداصلی الله علیه وآله

پیغمبر بزرگ فرمود :

«من خالفت سریرته علانیته ، فهو منافق; (3) .

کسی که نهان و آشکارش دو گونه باشد ، منافق است . »

روش

منافق این است که در نهان ، چیزی می گوید و در آشکار چیزی . در حضور ، ستایش می کند و دوست می باشد ، ولی در غیاب نکوهش می کند و دشمن می باشد .

رسول خداصلی الله علیه وآله با این دستور بزرگ تربیتی ، جهان را راهنمایی می کند . حضرتش می خواهد ، در میان مسلمانان نفاق نباشد و دو رویی راه نداشته باشد . مسلمان ، بایستی یک رو داشته باشد ، نه دو رو . مسلمان بایستی یک دل و یک زبان باشد;نهان و آشکارش یکی باشد; حضور و غیابش تفاوتی نداشته باشد . منافق ایمان ندارد;ولی مسلمان با ایمان ، اگر دوست باشد ، دوستی می کند و اگر دشمن باشد ، دشمنی;شب و روز یک رنگ است ، نه دو رنگ; مسلمان اگر دوست نباشد ، به دروغ اظهار مهرنمی کند ، تملق نمی گوید و چاپلوسی نمی کند .

دروغ گوی بی شرم

بسیاری از دروغ گوها ، اگر بدانند که مردم ، آن ها را دروغ گو می دانند ، ناراحت می شوند و در هنگام سخن می کوشند که محکم سخن گویند تا سخنشان باور شود . بایستی از راست گویی تجاوز نکنند تا آبروی از دست رفته را باز آرند .

ولی دسته ای از دروغ گوها شرم و حیا را کنار گذارده و با کمال وقاحت ، درحضور کسانی که آنان را می شناسند دروغ می گویند و گاهی یکی از حاضران رابه راستی سخن خویش گواه می گیرند .

در نطق های عمومی با کمال پر رویی دروغ می گویند ، در صورتی که می دانندشنوندگان آن ها از دروغ گویی آنان کاملا اطلاع دارند .

دو رویی با خدا و رسول صلی الله علیه وآله

دو رویی با خدا و رسول صلی الله علیه وآله

بالاترین بی شرمی ، دو رویی با خدا و رسول است; خدایی که چیزی از او پنهان نیست و از همه چیز با خبر می باشد و رسولی که خدایش به او خبر می دهد و آگاهش می سازد .

دو رویان با کمال بی حیایی ، نزد رسول خدا می آمدند و تظاهر به ایمان می کردند ، در صورتی که در دل ایمان نداشتند .

خدا این گونه رفتارها و دو رویی آنان را به رسول خود خبر می داد . در حدود صدآیه از آیات قرآن ، راجع به منافقان و دو رویان است و سوره ای به نام آن ها در قرآن می باشد ، که خدا در آن سوره با رسول خود سخن می گوید و منافقان را معرفی می کند .

اکنون پاره ای از مضامین آن سوره نقل می شود :

وقتی که منافقان نزد تو آمدند و گفتند : شهادت می دهیم که تو رسول خداهستی; با آن که خدا می داند که تو رسول او هستی ، ولی شهادت می دهد که منافقان دروغ می گویند .

آن ها سوگند

می خورند و آن را سپر جان خود قرار داده تا راه خدا را سد کنند; این بسیار بد و ناپسند است .

آن ها ایمان آوردند و سپس کافر شدند و راه پی بردن به حقایق بر آن هابسته گشت .

وقتی که به آن ها گفته شود ، بیایید تا رسول برای شما طلب آمرزش کند ، متکبرانه روی بر می گردانند ! هر چند آمرزش خواستن رسول برای آن ها و نخواستنش یکسان است ، چون خدا آن ها را نخواهد آمرزید .

آن ها مردمی هستند که می گویند به یاران رسول کمک نکنید تا از هم بپاشند ، در صورتی که گنج های آسمان و زمین ، در دست خداست و منافقان نمی فهمند .

آن ها می گویند اگر به مدینه بر گردیم بایستی عزیزتر ، ذلیل تر را بیرون کند ، درصورتی که عزت از آن خدا و رسول او و مردم با ایمان است ، ولی منافقان نمی دانند .

عزیزتر و ذلیل تر

شایسته است توضیحی در باره این دو کلمه داده شود . مقصود از عزیزتر ، منافق ومقصود از ذلیل تر ، مسلمان مهاجر است . روشن شدن مقصود از این دو ، موقوف برنقل داستانی است که تاریخ می نویسد :

هنگامی که سپاه اسلام در سال پنجم هجرت از غزوه بنی مصطلق مراجعت می کرد ، به چاه آبی رسیدند که چندان آبی نداشت و سیراب کردن سپاه به سختی انجام می گرفت .

سپاهیان اسلام دو دسته بودند : دسته ای اهل مکه که به نام مهاجرین و دسته ای اهل مدینه که به نام انصار نامیده می شدند .

یکی از طرف مهاجرین به آب کشیدن از چاه پرداخت و یکی از طرف انصار; اوبرای آن ها آب می کشید و این برای این ها .

بر سر آب کشیدن ، میان آن دو

اختلافی روی داد و کار به نزاع کشید . آبکش مهاجرین ، سیلی محکمی به آبکش انصار زد ، به طوری که خون جاری شد .

آبکش انصار از عشیره اش خزرج کمک خواست ، آبکش مهاجرین هم از قریش . کسانی از دو دسته ، اسلحه به دست به کمک یار خود شتافتند . آتش فتنه رو به شدت گذارد و خطر جنگی داخلی و برادر کشی ، مسلمانان را تهدید می کرد ، ولی وجودمقدس رسول خدا ، تشریف آورده و آتش را خاموش کرد .

در این هنگام ، عبدالله بن ابی که از توانگران و اشراف عشیره خزرج بود ومورخان او را سردسته منافقان گفته اند ، از جریان آگاه شد و بسیار خشمگین گردید . عبدالله گفت : من به این سفر تمایل نداشتم; اکنون خود را ذلیل ترین فرد عرب می بینم; من گمان نمی کردم که زنده باشم و به فردی از عشیره من ، چنین توهینی بشودو نتوانم از او دفاع کنم . سپس به یاران خود رو کرد و گفت :

این سزای شماست . شما مهاجرین را در منزل های خود جا دادید و از مال وثروت خود به آن ها کمک کردید و جانتان را سپر آن ها قرار دادید و در دفاع از محمدآماده کشته شدن شدید; محمد شما را به کشتن داد ، زن های شما را بیوه و فرزندانتان رایتیم کرد . اگر مهاجرین را به شهر خود راه نمی دادید ، بار دوش دگران بودند; اگر به مدینه بر گردیم ، عزیزتر ، ذلیل تر را بایستی بیرون کند (یعنی ما ثروتمندان ، مهاجرین فقیر را بیرون خواهیم کرد) .

در میان کسانی که دور عبدالله بودند ، جوان نورسی بود ،

به نام زید ، او فورابه حضور رسول خدا شرفیاب شد و جریان را گزارش داد .

وقت ظهر بود . آن حضرت در زیر سایه درختی نشسته بود و تنی چند ازمهاجرین و انصار در خدمتش بودند . حضرتش به زید فرمود : شاید خیال کردی که عبدالله چنین سخنان گفته ؟

زید عرض کرد : یقین دارم . پیغمبر فرمود : شاید تو از او دلتنگی داری ؟ زیدعرض کرد : نه به خدا قسم ! پیغمبر امر به احضار مرکوب خود فرمود و سوار شده و به راه افتاد .

خبر در میان مسلمانان پخش گردید ، همه دانستند که رسول خداصلی الله علیه وآله غضب کرده و گرنه در چنین موقعی ، آهنگ سفر نمی کرد ، اصحاب همگی عزم سفر کردند .

سعد بن عباده ، رئیس عشیره خزرج شرفیاب شد و عرض کرد : یا رسول الله !چه شده که در این وقت ، قصد سفر فرمودی ، در صورتی که تاکنون چنین وقتی را برای حرکت اختیار نفرموده بودید ؟ پیغمبر اسلام ، گفته عبدالله را برای سعد بیان داشت .

رسول خداصلی الله علیه وآله تمام روز را به حرکت ادامه داد و با کسی سخن نگفت . مسلمانان عشیره خزرج ، عبدالله را سرزنش کردند که این چه سخنی بود که گفتی . عبدالله منکر شد و سوگند خورد که من نگفته ام .

پیغمبرصلی الله علیه وآله شب را نیز به راه پیمایی ادامه داد و در تمام مدت حرکت ، جز برای نماز در جایی توقف نفرمود . فردا به منزلی رسیدند ، حضرتش فرود آمد ، سواران پیاده شدند و هر کسی از خستگی و بی خوابی به کناری افتاد

.

عبدالله حضور مقدس رسول خدا شرفیاب شد و به یگانگی خدا و پیامبری رسول شهادت داد و گزارش زید را تکذیب کرد . پیغمبر هم از او پذیرفت .

خزرجیان به سرزنش زید پرداختند که چرا چنین دروغی گفته است . زید درجواب ، چیزی نمی گفت ، ولی به درگاه خدا می نالید که او را از تهمت دروغ نجات بخشد ، آن هم دروغ با پیغمبر بزرگ اسلام .

حالت وحی بر رسول خداصلی الله علیه وآله عارض گردید و سوره منافقون نازل شد . خدای بزرگ ، گفته زید را تصدیق و منافقان را تکذیب کرد . (4) .

شاهکار نظامی پیغمبرصلی الله علیه وآله

مشاجره ای که در آغاز ، میان افرادی از مهاجرین و انصار ، بر اثر ضعف ایمان پیدا شده بود و بر طرف گردید ، نمی توان گفت ریشه کن شده بود . شاید ریشه های آن دردل ها هنوز باقی بود و این خطر ، هنوز موجود بود که گفتگوهایی میان افراد دو طرف رخ دهد و آتش انتقام عربی تحریک شود . دستور عبدالله در وقت باز گشتن به مدینه ، نیز خطر را جدی نشان می داد و احتمال داشت آمادگی هایی برای دو طرف ، ایجاد کند .

از نظر روان پزشکی ، دارویی که به سرعت آن را مداوا کند برای این بیماری خطرناک لازم بود; بایستی به طور طبیعی از این گفتگوهای دو تنی یا چند تنی جلوگیری شود و غفلتی از این برای سربازان اسلام ایجاد گردد . انجام این مقصود ، جز با حرکت تند و سریع و سفری طولانی میسر نبود . در سفرهای بسیار سریع ، کم تر کسی وقت سخن گفتن پیدا می کند ، هر کس به فکر خویش و مرکوب خویش خواهد بود

، به ویژه اگر سفر در حال مراجعت به سوی خانه و لانه باشد; در این حال ، مسافر در فکر زن و فرزند و خانه و زندگی می افتد و پیوسته به خود وعده دیدارمی دهد و گاهی از حرکت سریع خشنود می گردد .

اشتغالات سفر ، طولانی بودن آن ، ادامه آن ، خستگی های پی در پی ، شوق رسیدن به زن و فرزند و خانه و شهر ، موجب شد که غضب ها آرام بگیرد و مهر برادری اسلامی که در زیر پرده خشم پنهان شده بود ، رخ نمایی کند ، عصبانیت برود و خردبیاید و حکومت کند . کم کم پشیمانی بر دعوا کنندگان مستولی گشت . غضب رسول خداصلی الله علیه وآله بر پشیمانی می افزود و شرمساری در حضور آن حضرت بر پشیمانی می افزود و سرزنش های مسلمانان بزرگ بر پشیمانی می افزود . هیچ مسلمانی حاضرنبود ، رسول خدا را به غضب در بیاورد غضب رسول خدا ، غضب خداست و برای یک تن مسلمان ، بالاترین بدبختی است .

سرانجام حالت مسلمانان عوض شد ، برادری میان مهاجرین و انصار برقرارگردید; البته مقصود ، کسانی است که در مشاجره شرکت کرده بودند و گرنه همه مهاجرین و انصار چنین نبودند .

همگی از سخنان عبدالله بیزاری جستند . چیزی نگذشت ، که پسر عبدالله شرفیاب حضور مقدس رسول خدا گردید و اجازه خواست که اگر پدرش مستحق قتل است ، خودش این کار را انجام دهد . پیغمبر مهربان با وی ملاطفت فرمود و از این خیال منصرفش ساخت . رسول خداصلی الله علیه وآله با این شاهکار نظامی و درمان روانی ، بیماری مزمن و خطرناک انتقام عشیره ای و شهری گری را که کیان اسلام را تهدید

می کرد ، برطرف ساخت .

اشتباه دروغ گو

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود :

«اجتنبوا الکذب و ان رایتم فیه النجاه فان فیه الهلکه;.

از دروغ دوری کنید ، اگر چه نجات خود را در آن بپندارید ، زیرا هلاک شما در آن است . »

کسی که دروغ را وسیله ای برای موفقیت می داند ، از بی آبرویی و رسوایی آن پس از کشف غافل نباشد . گناه کاری که دروغ را وسیله تبرئه خود می شمارد ، بداند که گناهش در کتاب بزرگ جهان محفوظ است و محو شدنی نیست; بایستی منتظر باشدکه روزی به کیفر گناهش برسد و داور بزرگ عالم ، حکمش را در باره او اجرا خواهدکرد . بر فرض ، چند روزی مردم را گول بزند و گناه کارش نخوانند ، ولی وجدان خودش گناه کارش می داند ، اضافه بر این دیری نخواهد پایید که دروغش برملا گرددو نزد خلق نیز رو سیاه شود .

پی نوشتها

1) چون خ و غ به یکدیگر تبدیل می شوند ، مانند ستیغ و ستیخ «مقدمه فرهنگ برهان قاطع ، فایده چهارم . »

2) منافقون (63) آیه 1 .

3) بحارالانوار ، ج 69 ، ص 207 .

4) مجمع البیان ، ج 10 ، ص 393 .

علامت های منافق

آیه ای از قرآن

«لیجزی الله الصادقین بصدقهم و یعذب المنافقین ان شاء او یتوب علیهم ان الله کان غفورا رحیما . » (1) .

قرآن در این آیه مبارکه ، منافق را در برابر صادق قرار داده است; از این دانسته می شود که منافق صادق نمی باشد و دروغ گو خواهد بود و نفاق نمونه ای است ازدروغ گویی .

اکنون شایسته است که منافق شناسانیده و علامت هایش نشان داده شود .

سخنی از رسول خداصلی الله علیه وآله

امام جعفر صادق علیه السلام فرمایش جدش رسول خدا را چنین بیان می کند :

«سه چیز است که در هر کس یافت شود ، منافق خواهد بود ، هر چند روزه بگیرد ونماز بخواند و خودش چنین پندارد که مسلمان است : در امانت خیانت کند; در سخن دروغ بگوید; در وعده خلف کند . » (2) .

بنابر این ، خیانت در امانت ، دروغ در سخن ، خلف در وعده ، اگر در کسی یافت شود ، او منافق می باشد و او را در صف مسلمانان با ایمان راه نیست . نظر دقیق ، تشخیص می دهد که هر یک از این صفات سه گانه ، نوعی از بی حقیقتی می باشد .

امانت چیست ؟

مقصود از امانت ، سپرده ای است که در دست کسی می باشد (خواه زر و سیم باشد ، خواه جواهرات ، خواه ناموس و خواه چیزهای دیگر) و به طور کلی چیزی که در نظر امانتگذار ، ارجمند و گران بهاست و به همین علت ، آن را به امانتدار می سپارد ، چون خود را قادر بر حفظ آن نمی بیند .

خردمندان ، گوهر گران بهای خود را نزد کسی امانت می گذارند که آن را خطری تهدید نکند و احتمال رسیدن گزندی بدان ندهند . چیزی که چندان

ارزشی ندارد یا نزدصاحبش عزیز نمی باشد ، به امانت سپرده نمی شود ، چون بود و نبودش تفاوتی ندارد .

امانتدار کیست ؟

امانتدار کسی است که مورد اعتماد باشد و امانت سپار بدو بد گمان نباشد و او رااز نظر دوستی و تقوا فردی کامل بداند .

کسی به زودی مورد اعتماد قرار نمی گیرد . روزها بایستی بگذرد ، آزمایش هابشود تا اعتمادی در دل پیدا گردد .

کسانی که زود به کسی اعتماد پیدا می کنند ، از خرد دورند و احساسات بر آن هاحکومت می کند . عاقل به آسانی عزیز خود را به دست کسی نمی دهد ، مگر پس از آن که وی را مورد مطالعه قرار دهد; گفتارش را بشنود; رفتارش را بنگرد; از دگران در باره او تحقیق کند; پس از آن که همه این ها درست بود ، اعتمادی در قلب پیدا خواهد شد .

امانتداری و نادرستی

امانتدار خائن از بدترین مردم است . او گرگی است پوست میش بر خود کشیده . او دیوی است در زی فرشتگان در آمده . بایستی سال ها تظاهر کند ، ریا کاری کند تاساده لوحان به دیده خوش بینی بدو بنگرند و او را نمونه ای از پاکی بشناسند . خود رادرست کار و امین نشان دادن ، ولی در باطن ، نادرست و خیانت کار بودن ، زشت ترین زشتی ها و پلیدترین پلیدی هاست ، آن هم زشتی و پلیدیی که با نامردی همراه است .

قاضی خیانت کار

عبد الله مستوفی در کتابش آورده که مردی نزد میرزا تقی خان امیر کبیر شکوه بردکه پارچه بسته ای از شال کشمیری که پول زر در آن بود ، نزد قاضی امانت گذاردم و به سفری رفتم . اکنون که باز گشته ام و سپرده خود را پس گرفته و بسته را گشوده ام ، می بینم که زررفته و سیم به جای آن نشسته ، در صورتی که گره آن گشوده نشده است و شال هم پارگی ندارد و چون بر سخن خود گواه ندارم ، کسی از من نمی پذیرد ، آن هم نسبت به قاضی !

امیر دانست که راست می گوید . پارچه شال را بگرفت و دقیقا مورد مطالعه قرارداد ، فکری به خاطرش رسید و گفت : برو چندی دیگر بیا ،

این دستمال شال نزد من باشد ، مشروط بر آن که به کسی نگویی .

روز بگذشت و شب فرا رسید و امیر برای خواب به بستر رفت . نیمه شب از جای برخاست و به طوری که کسی آگاه نشود ، گوشه ای از رویه لحاف ترمه را به قدریک مهر نماز بسوزانید و سپس در بستر بیارمید

.

شب دیگر که برای خواب به بستر شد ، دید لحاف عوض شده ولی چیزی نگفت . پس از چند شب ، امیر دید ، لحاف ترمه باز گشته . گوشه رفو شده لحاف را با دستمال شال تطبیق کرد ، دید هر دو رفو ، کار یک استاد است .

از بانو پرسید که این لحاف سوخته بود ، چه کردید ؟ بانو که گمان نمی کرد امیر ازسوختگی آگاه باشد ، اراحت شد ، ولی پس از آن که امیر گفت : من خودسوزانده بودم ، آسوده خاطر شده و گفت : استاد رفوگری آوردیم و لحاف را رفو کرد .

امیر امر به احضار استاد کرد . دستمال شال را بدو نشان داد و پرسید : این را تورفو کردی ؟ استاد رفوگر نظری به پارچه انداخت و گفت : آری .

دلیل برای خیانت قاضی پیدا شد . به احضار قاضی امر کرد و زرها را بگرفت و به صاحبش پس داد و قاضی خیانت کار نتوانست منکر بشود .

تفو بر ملتی که قضات آن ، خیانت کار باشند . هستی چنین ملت و حیاتش درخطر نابودی خواهد بود . افراد چنین ملت آسایش نخواهند دید و پیوسته در عذاب به سر خواهند برد . شکایت ها بایستی نزد قاضی برده شود ، پس ، از قاضی باید به که شکایت کرد ؟

هر چه بگندد نمکش می زنند وای از آن دم که بگندد نمک !

قاضی که خیانت کار شد و امنیت قضایی از میان رفت ، کسی بر مال و جان وناموسش ایمن نخواهد بود . وقتی که مال و جان و ناموس در خطر باشد ، مرگ به اززندگی است

.

دنیای امروز برای رسیدگی به گناهان قضات ، محکمه انتظامی قضات تشکیل داده است .

من نمی دانم اگر فساد در دستگاه قضاوت راه یافت ، محکمه انتظامی به چه دردمی خورد ، چون قضات آن محکمه هم مورد سوء ظن خواهند بود; آن ها هم از میان همان قضات انتخاب شده اند و از آسمان نیامده اند .

اگر کسی از محکمه انتظامی قضات شکایتی داشته باشد ، باید به که و کجا شکایت کند ؟

در اسلام ، قضاوت انتخابی است نه انتصابی . در زمان امیر کبیر هم قضاوت ، انتخابی بوده و این قاضی شوم ، چقدر تظاهر کرده ، چقدر حقه بازی و عوام فریبی کرده تا جلب اعتماد مردم را کرده که او را پناهگاه دعاوی قضایی و امانت های خودقرار داده اند .

این قاضی در زمان امیر کبیر از دنیا خبری نداشت و به زندگی کوچکی قانع بود ، فقط طبع پلیدش وی را به خیانت واداشت . اما قاضی امروز از همه چیز دنیا خبر دارد ، کاخ های آسمان خراش را می بیند ، باغ شمیران را می بیند ، اتوموبیل لینکلن وکادیلاک را می بیند ، دوشیزگان زیبا و مهوشان پری پیکر را می بیند ، پست های عالی و مناصب ارجمند را می نگرد و دلش همه را می خواهد ، صبرش هم کم است و برای رسیدن به این ها عجله نیز دارد .

خلف وعده

دومین چیزی که رسول خداصلی الله علیه وآله از نشانی های منافقان قرار داده ، دروغ در سخن است که این کتاب در باره آن بحث می کند .

سومین علامت ، خلف در وعده می باشد . منافق ، اضافه بر آن دو دروغ ، دارای این دروغ نیز می باشد; او هرگاه وعده ای بدهد و عهدی کند به وعده اش وفادار

نیست و به عهدش پای بند نمی باشد .

پاره ای از سیاستمداران امروز ، یکی از طرق سیاستمداری را این می دانند که دربرابر تقاضاها وعده دروغ بدهند ، پیمان ببندند و بدان پایدار نباشند و این کار را نشانه زیرکی و عقل می دانند .

اسلام از این کار ناجوان مردانه به دور است و پیغمبر اسلام از آن بیزار .

پیمان بستن و پیمان شکستن ، گناهی است بس بزرگ ، به ویژه اگر با خدا باشد .

عده ای با امیر المؤمنین علیه السلام برادر پیغمبر اسلام بیعت کردند و سپس پیمان علی راشکستند و با حضرتش به جنگ پرداختند و خسر الدنیا و الآخره شدند; پیغمبراسلام ، آنان را ناکثین یعنی پیمان شکن ها لقب داد .

اقسام منافق

دو رنگی اقسامی دارد و منافق چند گونه است :

منافقی است که به دروغ اظهار اسلام می کند ، ولی در دل کافر است .

منافقی است که اظهار قدس و تقوا می کند و خود را عادل و درست کارمی نمایاند ، ولی در باطن ، فاسقی است بی بند و بار که به هیچ چیز پای بند نمی باشد;منافق سوم ، کسی است که اظهار دوستی می کند و از خود صمیمیت نشان می دهد ، ولی در باطن دشمن می باشد; او این کارها را نشانه عقل و خرد می داند .

منافقان صدر اسلام ، ظاهری فریبا داشتند و به دروغ ، اظهار مسلمانی می کردند ودر نماز جماعت رسول خدا حاضر می شدند ، ولی در باطن ، معتقد نبودند و بر کفرخود باقی بودند . آن ها با رسول خدا بیعت کرده بودند که با جان و مال از اسلام دفاع کنند اما نه تنها به این پیمان عمل نکردند ، بلکه در نبردهای اسلام فرار می کردند

وموجبات شکست اسلام را فراهم می ساختند; پیوسته مترصد بودند که فرصتی به دست آورند تا با ضربتی قطعی کمر اسلام را بشکنند .

نقشه خطرناک منافقان

در سال یازدهم هجرت ، به رسول خداصلی الله علیه وآله خبر رسید که روم ، آهنگ حمله به اسلام دارد . حضرتش پیش دستی کرده و با سپاهی گران از مدینه به سوی شام روان شد تا خانه دشمن را میدان نبرد قرار دهد; این جهاد را مورخان غزوه تبوک نامیده وعده سپاهیان اسلام را از سی هزار تا هفتاد هزار نوشته اند .

منافقان از موقعیت استفاده کردند و خطرناک ترین نقشه را برای نابودی اسلام کشیدند . نخست به ضعیف کردن روحیه سربازان اسلام و ترسانیدن آن ها از روم بپرداختند; عظمت و نیرومندی و اسلحه آن دولت را به رخ مسلمانان می کشیدند ومی گفتند : رسول خدا در نبرد با روم شکست خواهد خورد .

خرماها رسیده بود و فصل چیدن خرما بود ، به مسلمانان می گفتند : اگر بروید وخرماهای خود را نچینید بایستی منتظر فاسد شدن خرماها بر سر درختان و خرابی باغ هایتان باشید که شاید بدین وسیله بتوانند آن ها را از رفتن در رکاب رسول خداصلی الله علیه وآله باز دارند و حضرتش را در این نبرد سهمگین تنها بگذارند .

وقتی وجود مقدس پیغمبر اسلام از مدینه خارج شد ، منافقان نیز در رکاب حضرتش خارج شدند ، چون پیمان بسته بودند که برای نشر دعوت اسلام از هیچ گونه کمک و یاری دریغ نکنند ، ولی به این پیمان وفا نکردند . ناگهان از نیمه راه به طوردسته جمعی از سپاه اسلام جدا شده و به مدینه باز گشتند . مورخان شماره منافقان راکه چنین شکافی در لشکر اسلام ایجاد کردند ، با

شماره سپاهیان رسول خداصلی الله علیه وآله برابرگفته اند .

خبرگان نظامی می دانند که در این ساعت ، وظیفه رسول خداصلی الله علیه وآله چقدر دشواربوده ، کسی که نیمی از سپاهیانش ، یک باره ، سر از فرمان بپیچند و فرار را بر قرارترجیح دهند .

پس از این حادثه ، روحیه سربازان در این نبرد خطرناک چگونه بوده ؟ وجودمقدس رسول خداصلی الله علیه وآله در این وقت چه شاهکار نظامی به کار برده تا توانسته روحیه مسلمانان را نگاه دارد و با خود به استقبال مرگ برد ؟ بدبختانه تاریخ در این جا ساکت است و از ذکر این نکته حساس غفلت ورزیده است .

این ها قسمتی از نقشه خطرناک منافقان بود و یا مقدمه ای برای اجرای نقشه خطرناک تری بود که اگر خدا نخواسته ، آن نقشه اجرا می شد ، تاریخ اسلام به شکل دیگری در می آمد .

هنگام حرکت رسول بزرگوار از مدینه برای جهاد با روم ، وضع مدینه چنین شدکه جز زنان و کودکان کسی در مدینه باقی نماند ، چون هر مسلمانی که توانایی حمل اسلحه داشته ، بایستی به قصد جهاد در رکاب رسول از مدینه خارج شود .

پایتخت اسلام در خطر قرار گرفت و مدافعی در آن به نظر نمی رسید و بهترین فرصت برای غارت مدینه و اسارت زنان و فرزندان مسلمانان بود .

عرب های بیابانگرد و غارتگر از این وضع آگاه شدند . بسیاری از آنان هنوز کافربودند و اسلام نیاورده بودند ، دسته ای هم که به صورت ظاهر ، اسلام آورده بودند ، هنوز روح چپاولگری در آن ها موجود بود ، چون مسلمان حقیقی نشده بودند ، بلکه پاره ای از آن ها در دل ، تخم دشمنی با اسلام

کاشته بودند .

بدون مدافع شدن مدینه را چه کسی به غارتگران عرب اطلاع داد ؟ جز منافقان کسی دیگر نمی تواند باشد . کار از این هم بالاتر بود; میان دشمنان داخلی اسلام ، یعنی منافقان و دشمنان خارجی اسلام ، یعنی یغما گران عرب ، قراردادی بسته شده و نقشه شومی برای ریشه کن کردن اسلام و نابود کردن مسلمانان طرح شده بود .

نقشه چه بود ؟ نقشه این بود که پس از بیرون رفتن رسول با سپاه و دور شدن ازمدینه و بلکه شروع نبرد با روم ، به یک باره از داخل و خارج حمله کنند و شهر مدینه را به تصرف در آورند; اموال مسلمانان را غارت و زنان و فرزندانشان را اسیر سازند .

مسلمانان هم که گرفتار جنگ با روم هستند ، نمی توانند به مدینه کمکی کنند و برفرض هم کمکی بشود ، نوش دارویی خواهد بود پس از مرگ سهراب .

این کار ، خنجری بود که از پشت بر پیکر اسلام زده می شد . نبرد در روم هم صد درصد به زیان اسلام تمام می شد ، زیرا سپاهی که خانه اش تصرف شده باشد ، زن و فرزندش اسیر شده باشد ، هستی اش به یغما رفته باشد ، نخواهد توانست نبرد کند یاهمگی کشته خواهند شد و یا پا به گریز خواهند نهاد ، در نتیجه پیغمبر اسلام نیز درمیدان جنگ ، کشته خواهد شد و اثری از اسلام و مسلمانی باقی نخواهد ماند .

وجود مقدس پیغمبر بزرگ اسلام ، با بهترین طرز ، این نقشه را خنثی فرمود و به سوی روم حرکت کرد . حضرتش مردی لایق ، دلیر ، فداکار ، جنگنده ، دانا ،

مدبر ، شب زنده دار و با ایمانی را برای جلوگیری از این خطر در نظر گرفت و او را محافظ ومدافع مدینه قرار داد . او مردی بود که عرب از ضرب شمشیرش می ترسید . او مردی بود که بهترین راه مبارزه با کفار و منافقان را از رسول حق آموخته بود . او مردی بود که تا یک نفر مسلمان ناراحت بود ، او راحتی نداشت . او مردی بود که از آغاز دعوت اسلام در پشت سر رسول خدا ایستاده بود و قدم به قدم به دنبال حضرتش گام برداشته بود . او مردی بود که هیچ وقت عقب نشینی نکرده بود . او مردی بود که وقتی زن های مدینه دانستند که تحت حمایتش قرار گرفته اند ، همگی به خواب راحت رفتند . اومردی بود که پس از تعیین او سربازان اسلام با اطمینان کامل به حفظ مال خود و زن وفرزند خود ، به سوی میدان جنگ قدم برداشتند . او مردی بود که کفار و منافقان ، وجودش را برای خود بزرگ ترین خطر می دانستند و دقیقه ای در عمر با وی دوستی نکردند . دیگر کسی جرات حمله به مدینه را نداشت .

این مرد که بود ؟ این مرد علی علیه السلام بود که پیغمبر اسلام او را خلیفه خود قرارداده بود .

خبر که پخش شد ، آب ها از آسیاها افتاد و نقشه ها نقش بر آب شد . منافقان ماست ها را کیسه کردند . عرب های بیابانی در جای خود خشک شدند . شادی وسرور ، سرتاسر مدینه را فرا گرفت . چقدر خوش بختند کسانی که در زیر سایه علی علیه السلام زندگی می کنند !

غم از چهره منافقان می بارید . قهقهه شادی در خانه های مسلمانان طنین

انداز بود . مدینه ای که پشتیبانش علی علیه السلام باشد از هیچ چیز بیم و هراسی ندارد .

نقشه دیگر

منافقان عکس العملی که نشان دادند ، این بود که شهرت دادند که پیغمبر اسلام ازعلی رنجیده ، از این جهت او را با خود نبرده و گرنه تاکنون سابقه ندارد که محمد ، علی را همراه نبرده باشد .

منظور این بود که بدین وسیله ، علی را از مدینه بیرون کنند و به دنبال رسول بفرستند و در نبودن او نقشه خود را اجرا کنند . هر منافقی در گوشه و کنار ، این خبر رابه دیگری می گفت . کم کم خبر پخش شد . سرانجام به گوش علی رسید . علی بر اسب باد پیمای خود سوار شد و خود را به رسول که هنوز از مدینه چندان دور نشده بودرسانید .

فرمان خلافت

سربازان اسلام آمدن علی را خبر تازه ای گرفتند و حس کنجکاوی در آنان تحریک شد . همه می خواستند بدانند که علی برای چه آمده و در هنگام شرفیابی ، خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله چه عرض خواهد کرد . علی شرفیاب شد و عرض ادب کرد واشتیاق خود را در ملازمت رسول اظهار داشت .

پیغمبر موافقت نکرد و فرمود : تو سمتی نسبت به من داری که هارون به موسی داشت; تفاوت آن است که بعد از من پیغمبری نیست و اگر پیغمبری بود تو بودی;شایسته نیست که به این سفر بروم ، مگر آن که تو خلیفه من باشی . (3) .

علی به سرعت باز گشت و سرافراز و مفتخر بود و به حفظ و حراست کشوراسلام بپرداخت . او تنها امیر مدینه نبود ، بلکه سمت جانشینی رسول خدا را نیزعهده دار بود .

هارون موسی

آیا هارون موسی ، چه سمتی نسبت به موسی داشته تا دقیقا سمت علی به محمددانسته شود ؟

قرآن پاسخ این پرسش را می دهد : «و قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی و اصلح . » (4) .

قرآن در جای دیگر از زبان موسی می گوید که از خدایش خواست : «واجعل لی وزیرا من اهلی ، هارون اخی ، اشدد به ازری و اشرکه فی امری . » (5) .

قرآن پاسخ خدا را به موسی چنین نقل می کند : «قد اوتیت سؤلک یا موسی . » (6) .

از این آیه های مبارکه دانسته می شود که هارون برادر موسی بود ، خلیفه موسی بود ، وزیر موسی بود ، یار و یاور موسی بود ، شریک موسی بود ، فرمانش بر همه پیروان موسی واجب الاطاعه بود .

پس علی برادر

محمد است ، خلیفه محمد است ، وزیر محمد است ، یار و یاورمحمد است ، شریک محمد است ، فرمانش بر همه پیروان محمد واجب الاطاعه می باشد . تنها تفاوت ، آن است که هارون پیغمبر بود و علی پیغمبر نیست .

نکته ای چند

در ختام فرمان رسول ، جمله ای است که شایسته دقت می باشد . حضرتش به علی فرمود : شایسته نیست که من به این سفر بروم ، مگر آن که تو خلیفه من باشی .

(نگارنده ، تعبیر «شایسته نیست را ترجمه جمله «لا ینبغی قرار داد .)

اکنون این پرسش پیش می آید : چرا سفر رسول خدا شایسته نبوده ، مگر آن که علی خلیفه اش باشد ؟ ممکن است شایسته نبودن ، از این جهت بوده که اگر رسول خدامی رفت و علی خلیفه نبود ، پایتخت اسلام و کشور اسلام در خطر حمله کفار ومنافقان قرار می گرفت . علی باید خلیفه باشد که در موقع احتمال خطر به زودی ازنقاط مختلف ، نیرو فراهم کند و خطر را دفع کند .

ممکن است از این جهت بوده که رسول خداصلی الله علیه وآله در نبرد با روم ، احتمال داشت شکست بخورد . علی بایستی پشت جبهه را محکم کند تا از ناحیه کافران عرب درهنگام عقب نشینی خطری متوجه نیروی اسلام نگردد .

ممکن است از این جهت بوده که اگر رسول خداصلی الله علیه وآله در جبهه ، احتیاج به نیروی کمکی پیدا کند ، خلیفه اش در این مدت نیرویی آماده کرده و به امداد رسول بفرستد .

ممکن است از این جهت بوده که این نبرد برای جان رسول خداصلی الله علیه وآله خطر داشت . از طرفی ممکن بود که حضرتش

در میدان جنگ شهید شود ، چنان که سردارانش درنبرد قبلی با روم همگی شهید شدند و خطر شهادت برای رسول خدا بیش از آن هابود ، زیرا آن حضرت در میدان های جنگ ، همیشه نزدیک ترین کس به دشمن بود . احتمال شهادت رسول ، تعیین خلیفه را لازم می کرد تا مبادا مسلمانان بدون پیشوابمانند . اسلام بایستی همیشه پایدار باشد .

خطر دیگری که جان رسول را تهدید می کرد ، از ناحیه منافقان سری بود; آن هایی که به مدینه باز نگشته بودند ، بلکه همراه رسول رفته بودند . آن ها در این سفر ، قصدقتل حضرتش را داشتند ، چنان که هنگام بازگشتن به سوی مدینه ، بدین کاراقدام کردند ، ولی خدای بزرگ ، پیغمبر خود را حفظ و خطر مرگ را از او دفع کرد .

علل دیگری هم اضافه بر این علل نیز در کار بوده است .

پی نوشتها

1) احزاب (33) آیه 24 .

2) وافی ، ج 4 ، ص 239 .

3) در مورد این حدیث که به «حدیث منزلت مشهور است به بحار الانوار ، ج 37 ، ص 254 ، باب 53 مراجعه شود .

4) اعراف (7) آیه 142 .

5) طه (20) آیه 29 - 32 .

6) طه (20) آیه 36 .

ریشه دروغ

پستی روح

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود : دروغ گویی از پستی روح ریشه می گیرد (لایکذب الکاذب الا من مهانه نفسه) . (1) .

دروغ گو چنین می پندارد که بی ارزش بودن خود را می تواند به وسیله سخن دروغ جبران کند ! دانا احتیاج به دروغ گویی ندارد ، چون دارای دانش است . شایستگان ، احتیاج به دروغ گویی ندارند ، چون شایستگی دارند . ثروتمند نیازی به دروغ گویی ندارد ، چون مال و منال دارد . دارندگان فضیلت ، دارندگان قدرت ، احتیاجی به دروغ گفتن ندارند ، چون فضیلت دارند ، قدرت دارند . عطر خودش می بوید ، نیازی به ستودن عطار نیست ، وقتی به ستودن عطار ، نیازمند می باشد که فاقدبوی خوش باشد .

دروغ گو ، چون فاقد دانش است می خواهد نقص خود را به وسیله ادعای دروغ جبران کند ، چون فاقد شایستگی است; به دروغ می خواهد خود را شایسته بنمایاند ، چون فاقد ثروت است ، چون فاقد فضیلت است ، چون فاقد قدرت است ، می خواهداین خلا خود را به وسیله دروغ پر کند . لاف زدن ، نشانه دست خالی بودن است . توپ زدن نشانه بی عرضگی است .

قدرتمندان دروغ گو

اگر دیده اید که قدرتمندان ، گردن کلفتان ، زمامداران ، دروغ می گویند ، دروغ آن هااز آن جهتی است که فاقدند و چیزی در دست ندارند .

ای برادر گرت خطایی رفت متمسک مشو به عذر دروغ کان دروغت بود خطای دگر که برد بار دیگر از تو فروغ

کسی که گناهی نکرده ، نیازی به دروغ ندارد ، ولی گناه کار می خواهد سیاه رویی گناه را به وسیله دروغ از خویش بشوید و خود را بی گناه

و پاکباز معرفی کند ! عجب اشتباهی !

ربا خواری و دروغ گویی

همان طور که دروغ گویی از بی عرضگی است . ربا خواری نیز از بی لیاقتی و بی کارگی است . ربا خوار اگر عرضه داشته باشد ، کار می کند ، تجارت می کند ، زراعت می کند و در نتیجه ثروتمند می شود ، ولی ربا خوار عرضه این کارها را ندارد ، نالایق است ، کاری از او ساخته نمی شود ، فقط می تواند صدی چند نزول بگیرد وبخورد و بخواند .

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود :

«اربی الربا الکذب; (2) .

دروغ از ربا بالاتر است . »

ربا خوار ، هر چند بی عرضه می باشد ، ولی پشیزی دارد که آن را در سودا بگذارد ونزول بخورد ، ولی دروغ گو ، این پشیز را هم ندارد ، بی ارزش و بی لیاقت می باشد .

نظریه یک زن سیاه پوست

زنی زنگی و افریقایی پسری داشت که بسیار مورد علاقه اش بود . جهانگردی بروی گذر کرد و پرسید : کدام صفت پسرت را بیش تر دوست می داری ؟ زن زنگی اندکی به فکر فرو رفته و گفت : محبوب ترین خوی این پسر ، نزد من آن است که هیچ وقت دروغ نمی گوید .

معلوم می شود فرزند با ارزشی بوده ، چون راست گویی نشانه ارزش است ، نشانه دارندگی و عرضه و لیاقت است .

راست گویی نشانه درست کاری است و دروغ گویی نشانه بی لیاقتی و خیانت کاری . امیر المؤمنین فرمود :

«الصدق امانه و الکذب خیانه; (3) .

راست گویی درستی است و دروغ گویی نادرستی . »

ضمانت رسول خداصلی الله علیه وآله

من خانه ای را در بالاترین درجات بهشت و خانه ای را در وسط بهشت و خانه ای را در میان باغستان های بهشت ، ضامن هستم ، برای کسی که مجادله را ترک کند ، هر چند حق با وی باشد و برای کسی که دروغ را ترک کند ، هر چند شوخی باشد وبرای کسی که خوش خوی باشد .

آری هر یک از این سه تن ، دارای سه خانه در بهشت هستند .

آیا ضامن از این معتبرتر می شود ؟ آیا ترک دروغ کار بسیار دشواری است ؟

گمان ندارم نزد خرد ، معامله ای از این پر سودتر و پر منفعت تر باشد .

ابن حنبل و ابن معین

احمد بن حنبل و یحیی بن معین ، از بزرگان علمای حدیث برادران اهل سنت می باشند . وقتی دو نفری ، در مسجد رصافه بغداد نماز می خواندند ، در آن جا دیدند ، کسی می گوید : احمد بن حنبل و یحیی بن معین از رسول خدابرای من روایت کردند که کسی که بگوید : «لاالله الاالله از هر کلمه اش مرغی آفریده می شود که منقاری از زر و پرهایی از مرجان دارد تا آخر داستان که بسیار مفصل بود . احمد به یحیی نگاهی کرد و یحیی به احمد نگاهی و هر یک ازدیگری پرسید : تو برای او چنین حدیثی روایت کردی ؟ هر دو گفتند ، ما تاکنون چنین حدیثی نشنیده ایم .

آن گاه صبر کردند تا آن مرد گفتارش را پایان داد . یحیی به او اشاره ای کرد که بیا . آن مرد بیامد به گمان آن که پولی می خواهند به وی بدهند . یحیی از او پرسید : که برای تو این حدیث را نقل کرد ؟ آن مرد

گفت : احمد بن حنبل و یحیی بن معین ! یحیی گفت : من ابن معین و این احمد حنبل است ، ما چنین حدیثی را درمیان احادیث رسول خدا ندیده ایم ، اگر می خواهی دروغ ببندی به کس دیگر ببندنه به ما .

آن مرد گفت : تو یحیی بن معین هستی ؟ گفت : آری .

آن مرد گفت : من می شنیدم که یحیی بن معین احمق است ، ولی باور نمی کردم ، اکنون برای من ثابت شد . یحیی پرسید : چگونه ؟

آن مرد گفت : گویا در جهان به جز شما دو تن ، احمد حنبل و یحیی بن معین نیست ، من غیر از این شخص ، از هفده احمد حنبل روایت می کنم .

این مرد اگر دانشی داشت ، نیازی به این دروغ گویی ها نداشت . او به راستی می توانست از این دو استاد ، آن قدر حدیث بیاموزد که تمام عمرش بتواند آن ها را نقل کند ، ولی بی سوادی و بی دانشی او را بدین بدبختی انداخته بود .

کار اهل جهنم

مردی به حضور وجود مقدس رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب شد و از کاراهل جهنم پرسید .

پیغمبر فرمود : دروغ گفتن .

اگر اهل جهنم راست گو و با حقیقت بودند به آتش جهنم نمی سوختند . دروغ گوپرده خود را می درد و از حق دور می شود و به گناهان بسیار ، آلوده می گردد و کسی که چنین شد ، آتش خشم خدای در انتظار او خواهد بود .

تا دیده ات ز پرتو اخلاص روشن است انوار حق ز چشم تو پنهان نمی شود
کشت دروغ ، بار حقیقت نمی دهد این خشک رود چشمه حیوان نمی شود

نخستین مرحله دروغ گویی

امام صادق می فرماید :

«کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما سمع; (4) .

برای دروغ گو شدن این بس که انسان هر چه می شنود نقل کند . »

خبرهایی که در زندگانی روزانه به گوش می خورد ، نمی توان گفت که همه راست است . کسی که هر چه می شنود نقل کند ، سخنش نزد خردمندان ارزش ندارد .

علمای حدیث ، دانشمندانی را که بر ضعفا اعتماد کرده یا از آنان نقل حدیث می کنند ، چندان محترم نمی شمارند .

احمد بن محمد بن عیسی که از علمای زمان حضرت رضاعلیه السلام و حضرت جواد و حضرت هادی علیه السلام بوده است ، برقی را به دلیل روایت از ضعفا از شهر قم بیرون کرد .

عذاب دروغ گو

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرموده : دیشب مردی را در خواب دیدم که نزد من آمد و گفت : برخیز . من برخاستم و دو نفر را دیدم که یکی ایستاده و میله ای آهنین درگوشه دهان آن که نشسته است فرو می کند و آن قدر فشار می دهد تا به میان دو شانه اش برسد و سپس بیرون آورده و در گوشه دیگر دهانش فرو می کند و این گوشه را نیزمانند آن گوشه پاره می کند . از کسی که مرا حرکت داده بود ، پرسیدم : چرا این را عذاب می کنند ؟

گفت : این مرد ، دروغ گوست و تا روز قیامت ، در قبر ، این گونه شکنجه اش می کنند . (5) .

کمتر از حیوان

دروغ گو انسان نیست ، بلکه کم تر از حیوان است . انسان نیست چون فضیلت انسان بر موجودات دیگر ، سخن است ، سخنی که اخبار از حقیقت باشد و گرنه یاوه سرایی را سخن نمی توان نامید و دروغ گو را از سخن بهره ای نیست ، چون اخباراز حقیقت در گفتارش پیدا نمی شود; پس سخن دروغ گو با بانگ جانوران یکسان است و جز خسته کردن گوش اثری ندارد .

کم تر از حیوان است ، چون در بانگ حیوان ، خیانت راه ندارد ، ولی سخن دروغ گو ، خیانت می باشد; بنابر این ارزش جانوران از دروغ گویی که خود را انسان می پندارد ، بیش است .

سوگند دروغ

بسیار سوگند خوردن ، کار خوبی نیست و سبک شمردن نام مقدسی است که بدان سوگند ، خورده می شود . اگر سوگند ، دروغ باشد ، زشت تر از زشت خواهد بود ، زیراپلیدی دروغ را دارا می باشد ، به اضافه سبک قرار دادن مقام مقدس ، که زشت ترین بی ادبی است .

رسول خدا فرمود : کسی که کالای خود را به وسیله سوگند دروغ بفروشد ، درزمره کسانی خواهد بود که خدای تعالی در روز قیامت با او سخن نگوید و بر وی نظررحمت نیندازد و عملش را قبول نکند .

کسی که کارش به دروغ ، سوگند خوردن باشد ، از بدبخت ترین مردم در دنیا وآخرت خواهد بود .

سرانجام سوگند دروغ

دروغ گویی به منصور دوانیقی دیکتاتور عباسی گزارش داد که امام جعفرصادق علیه السلام در فکر قیام بر ضد دولت می باشد و غلامش معلی را به سوی شیعیان فرستاده تا مال و اسلحه جمع کند .

منصور خشمگین شده و به امیر مدینه نوشت که امام را به بغداد بفرستد .

امام رهسپار عراق شد . هنگامی که نزد منصور رسید ، پادشاه عباسی در آغاز به حضرتش احترام نمود ، ولی پس از اندی ، عتاب آغاز کرد و سخنانی بر خلاف ادب ازاو سر زد ، سپس گفت :

شنیده ام که معلی برای تو مال و اسلحه جمع می کند .

امام تکذیب کرده و فرمود : این سخن ، افترا و دروغ است .

منصور که حال را چنین دید ، گزارش دهنده را بخواست . آن مرد از حضور امام شرم نکرد و گفت : هر چه گفته ام واقعیت دارد . امام فرمود : سوگند بخور ! آن مرد که آماده سوگند شد ، صیغه قسم را

چنین اجرا کرد : «والله الذی لا اله الا هو الطالب الغالب الحی القیوم . »

امام فرمود : صبر کن ! هر طور که من گفتم ، سوگند بخور ! سپس فرمود : بگو ! ازحول و قوه خدا بیرون باشم و در حول و قوه خودم داخل باشم ، اگر آن چه گفته ام دروغ باشد .

دروغ گو صیغه قسم را همان طور اجرا کرد و همان دم افتاد و بمرد . (6) .

پی نوشتها

1) مستدرک الوسائل ، ج 9 ، ص ، ح 10282 .

2) شیخ عباس قمی ، سفینه البحار ، ج 7 ، ص 455 به نقل از دعوات راوندی .

3) غررالحکم ، ج 1 ، ص 13 .

4) سفینه البحار ، ج 7 ، ص 456 .

5) المحجه البیضاء ، ج 5 ، ص 241 .

6) عوالم العلوم ، ج 20 ، ص 424 - 426 .

دروغ و ایمان

از کتاب

«انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکاذبون . » (1) .

کسانی دروغ می گویند که به آیات خدا ایمان ندارند ، زیرا میان دروغ و ایمان به آیات خدا ، تضادی بر قرار می باشد . دروغ گو ، ایمان ندارد و دروغ از بی ایمانی سرچشمه می گیرد .

می شود که دروغ گو ، در ظاهر به آداب و سنن اسلام پای بند باشد و به گمان خویش ، مؤمن به آیات به خدا باشد ، ولی بایستی بداند که این گمان از خود خواهی وخویشتن دوستی پیدا شده و گرنه دینی که پایه اش بر روی راستی و درستی نهاده شده با دروغ سازگار نیست .

از سنت

مردی به حضور پیغمبر شرفیاب شد و پرسید : مؤمن ، زنا می کند ؟ پیغمبر فرمود : گاه می شود . پرسید : مؤمن ، دزدی می کند ؟ فرمود : گاه می شود . عرض کرد : یارسول الله ! مؤمن دروغ می گوید ؟ فرمود : نه . خدای فرمود : «انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله . » کتاب خدا و سنت پیغمبر همصدا هستند که دروغ با ایمان ، چندان سر و کاری ندارد .

اگر مسلمانی گناهی مرتکب شود ، ممکن است ایمانش بماند و در زمره فاسقان در آید ، ولی هرگاه دروغ گو گردید ، گوهر گران بهای ایمان از دستش گرفته شده است . ایمان دل را روشن می کند ، دل که روشن شد ، زبان و همه اعضا و جوارح روشن می شود ، زبان که روشن شد ، تاریکی دروغ را در آن راه نیست .

از عترت

ناسازگاری دروغ با ایمان چگونه است ، آیا دروغ با ایمان حقیقی و ایمان ظاهری هر دو نمی سازد ، یا فقط ایمان حقیقی و باطنی را می برد ، ولی با صورت ایمان مخالفتی ندارد ؟

امیر المؤمنین علیه السلام پاسخ ما را می دهد : هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نخواهد یافت ، مگر وقتی که دست از دروغ بردارد ، خواه جدی باشد و خواه شوخی .

مسلمان تا وقتی دروغ بگوید ، مزه ایمان را نخواهد چشید ، هر چند روزها راروزه بدارد و شب ها را زنده بدارد و از بیچارگان دستگیری کند . این نیکو کاری هامانند رنگ و روغنی است که برای نقش و نگار خانه ای به کار برند ، در صورتی که خانه از پای بند ویران باشد .

از اهل بیت

امام محمد باقرعلیه السلام می فرماید :

«ان الکذب هو خراب الایمان; (2) .

دروغ خود ، ویرانی ایمان است . »

اگر مسلمانی بخواهد خود را بیازماید که آیا حقیقتا به دین اسلام ، ایمان آورده وپیرو پیغمبر اسلام گردیده ، راه آزمایش این است که خود را تحت نظر دقیق قرار دهد ، اگر در سخنان خود ، دروغ پیدا کرد ، بداند که خانه ایمان را ویران دارد و دارای دلی تاریک و ظلمانی می باشد و ایمان در دلش تابندگی و درخشندگی ندارد ، ولی اگرجست و جو کرد و در میان سخنان خود ، دروغی نیافت ، چه جدی و چه شوخی(خوشا به حال چنین کسی که از سعادتمندترین مردم خواهد بود) سر و کار او با قرآن است ، سر و کار او با پیغمبر است ، سر و کار او با علی و آل علی است; این پاکان ،

یاران او هستند و او پیرو قرآن و مؤمن به محمد و آل محمد می باشد .

دروغ گوی بی ایمان

سمره در مسلک مسلمانان قرار داشت و در زمره اصحاب رسولش نوشته اند . ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد :

سمره از معاویه ، چهارصد هزار درهم پول گرفت و حدیثی از رسول خداصلی الله علیه وآله درذم امیر المؤمنین علیه السلام و مدح ابن ملجم جعل کرد .

حدیثش چنین بود که گفت : این آیه قرآن در نکوهش علی علیه السلام نازل شده است :

«و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوه الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هوالد الخصام; (3) .

از این مردم ، کسی است که در این جهان ، سخنش تو را دلپذیر است و خدای را بر دل خویش گواه می گیرد ، در صورتی که سر سخت ترین دشمن ها می باشد . »

و این آیه را گفت که در ستایش ابن ملجم نازل شده :

«و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله; (4) .

از این مردم کسی است که جان خود را برای خریدن خشنودی خدا می فروشد . »

بی حیایی به حدی است که نهایت ندارد . آیه دومین به اتفاق مسلمانان در باره امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده . هنگامی که شبانه رسول خداصلی الله علیه وآله از شر کفار قریش ، عزم هجرت به مدینه کرد ، علی دست از جان بشست و در بستر رسول خدا آرمید و خودرا در خطر مرگ قرار داد تا رسول خدا به سلامت از مکه بیرون شود .

سخنی دیگر از رسول خداصلی الله علیه وآله

امام رضاعلیه السلام فرمود : «از رسول خداصلی الله علیه وآله پرسیدند :

مؤمن ترسو می شود ؟ فرمود : آری . پرسیدند : بخیل می شود ؟ فرمود : آری . پرسیدند : کذاب می شود : فرمود

: نه . » (5) .

این تصریحی دیگر از پیامبر بزرگ که کذاب بودن با ایمان داشتن نمی سازد .

به صدق کوش که اخلاص آید از نفست که از دروغ سیه گشت روی صبح نخست

من نمی دانم چرا این قدر دروغ در میان ما متداول است ! آیا رواج بازار دروغ برای آن است که کالای ایمان در آن نیست ؟ عجب این جاست که گویا دروغ را بعضی قبیح نمی دانند و دروغ گو را پلید نمی شمارند . کسی پیش من تصریح کرد که فلان کس دروغ می گوید ، ولی در عین حال می بینیم که با همان دروغ گو ، رفتار صمیمانه دارد ، در صورتی که دروغ گو با هیچ کس رفتار صمیمانه ندارد .

ارزش ایمان

اکنون که روشن شد که دروغ با ایمان سازگار نیست ، شایسته است که اشاره ای به ارزش ایمان برای جامعه بشود و بدبختی هایی که بر اثر بی ایمانی نصیب جامعه می گردد ، گوشزد گردد تا بزرگی خطر دروغ برای اجتماع روشن شود . اگر طبیب ، ایمان نداشته باشد ، نه به تشخیص او می توان اعتماد کرد نه به دستور طبی او ، نه بیمارزیبا از خیانت او محفوظ خواهد بود و نه مریض پولدار . حال چنین جامعه ای بدتر ازجامعه ای است که طبیب نداشته باشد ، زیرا این جامعه سربار دارد ، مزاحم دارد ، خائن دارد ، ولی آن جامعه از گزندهای این گونه پزشک آسوده است .

اگر کاسب ، ایمان نداشته باشد ، نه به کالا می توان اعتماد داشت ، نه به قیمت آن . اگر در ارباب و رعیت ایمان نباشد ، هر یک به دیگری تعدی می کند و هر کدام ازدیگری می دزدد ،

باغستان ها و کشتزارها دزدگاه می شود و محصولات کشاورزی درخطر نابودی قرار می گیرد و خطر قحطی جامعه را تهدید می کند و دیو گرسنگی پرده از رخ بر می دارد .

اگر زن ایمان نداشته باشد ، شوهر چگونه می تواند بدو اعتماد کند و ساعتی وی راتنها بگذارد ، اگر شوهر ایمان نداشته باشد ، تکلیف زن بدبختش چه خواهد بود .

اگر دستگاه حاکمه ایمان نداشته باشد ، نه به قانون می توان اعتماد کرد و نه به قانونگذار و نه به اجرای قانون و ملت روی آسایش نخواهد دید; زندگی کردن درچنین جامعه ای ، جز سوختن و جان کندن چیز دیگری نیست .

دزد دروغ گو

به منصور ، شهریار ظالم و لئیم عباسی گزارش دادند که ودایع و ذخایر بنی امیه نزدمردی می باشد . طمع منصور تحریک شد و به زودی امر جلب آن مرد را صادر کرد . هنگامی که حاضر شد ، منصور بدو گفت : به ما خبر رسیده که اموال و سپرده های بنی امیه ، نزد تو می باشد ، به فوری بیاور و تحویل بده !

آن مرد پرسید : شما وارث بنی امیه هستید ؟ منصور گفت : نه . پرسید : شما وصی آن ها هستید ؟ منصور گفت : نه . پرسید : پس به چه دلیل از من مطالبه می کنید ؟ !

منصور سر به زیر انداخته و به فکر فرو رفت و پس از لحظه ای چند سر برداشته و گفت :

بنی امیه به مسلمانان ظلم کردند ، این اموال را به زور از آن ها گرفتند; من وکیل مسلمانان هستم ، می خواهم آن ها را پس بگیرم و به بیت المال بدهم .

مرد گفت : خلیفه بایستی دو شاهد عادل بیاورد تا گواهی دهند

که اموالی که دردست من است ، ملک بنی امیه نیست و غصب است و از مسلمانان گرفته شده ، چون که بنی امیه اموالی هم داشتند که از آن خودشان بوده و غصب نبوده است .

منصور دگر باره به فکر فرو رفت ، آن گاه سر برداشت و با لبخندی پرسید :

آیا حاجتی داری ؟ مرد گفت : آری . دو حاجت دارم :

یکی آن که به زن و فرزندم خبردهی و از سلامتی من آگاهشان سازی ، زیراجلب من ، آن ها را دچار پریشانی و اضطراب کرد .

دیگر آن که مرا با کسی که چنین گزارشی داده رو به رو کنی . به خدا سوگند ! هیچ چیزی از بنی امیه نزد من نیست و نه می دانم که ودایع و ذخایر آن ها نزد کیست ، ولی وقتی که به حضور خلیفه رسیدم ، به نظرم آمد که این گونه سخن گفتن به نجات نزدیک تر می باشد .

منصور گزارش دهنده را احضار کرد . هنگامی که با یکدیگر رو به رو شدند ، آن مرد گفت : این شخص ، غلام من است و از من سه هزار دینار دزدیده و فرار کرده . غلام پس از اندکی به اقرار آمد و سخن خواجه را تصدیق کرد و گفت :

این خبر دروغ را دادم که خواجه ام را به کشتن دهم تا از خطر سه هزار دیناررهایی یابم .

هر گناه کاری وقتی می خواهد گناهش را پنهان سازد یا از کیفر گناهش ایمن گردد ، گناه دیگری مرتکب می شود و دست به جنایتی دیگر آلوده می سازد; آری ، گناه ، گناه می آورد .

منطق قوی و محکم خواجه ، موجب نجات او

از دست ظالمی بی رحم ، مانندمنصور گردید و گرنه این دزد دروغ گو ، خاندانی را به روز سیاه انداخته بود که طلیعه آن از کیفیت جلب خواجه که موجب پریشانی و اضطراب خاندانش شده بود ، آشکارگردید; اگر غلام از بی ایمانی دستگاه خبر نداشت چنین گزارشی نمی داد .

این نمونه ای بود بسیار کوچک از دستگاه حاکم بی ایمان ، نمونه های دیگرش راشب و روز ، پشت سرهم ، با دو چشم می بینیم و با دو گوش می شنویم .

دروغ و عقل

امام هفتم علیه السلام می فرماید : عاقل ، دروغ نمی گوید ، هر چند دلش بخواهد .

خردمند ، آن چه عقل بگوید ، می کند . نادان هر چه دل بخواهد ، می کند . عاقل تابع گفته های عقل می باشد و نادان تابع خواهش دل . نادان زیان را می بیند ، ولی نادیده می گیرد ، چون دلش می خواهد . دل به سوی دروغ راهنمایی می کند ونادان ، دروغ گو می شود . عقل با دروغ می ستیزد ، عاقل از دروغ می گریزد . نادان از دیوانه بدتر است . دیوانه زیان را نمی بیند ، ولی نادان می بیند و نادیده می انگارد .

دعای داریوش کبیر

این نوشته بر دیوار جنوبی کاخ آپادانا به فرمان داریوش کنده شده است :

خدا این کشور را ، از دشمن ، از خشک سالی ، از دروغ حفظ نماید . از این سخن دانسته می شود که داریوش ، از سه چیز بر کشورش بیم دارد : دشمن ، خشک سالی ، دروغ .

خطر دشمن از ناحیه بیگانگان است . دشمن خونخوار نه به کوچک رحم می کندنه به بزرگ .

خشک سالی بلایی است آسمانی که جز سیاه روزی و مرگ همگانی ثمری ندارد .

دروغ ایمان را می برد و کشور را از درون ویران می سازد . ایمان که رفت هر جرم وجنایتی ارتکابش آسان می شود . کشوری که مردمش از

ارتکاب جرم و جنایت بیم نداشته باشد ، سر انجامی شوم در پیش خواهند داشت .

پی نوشتها

1) نحل (16) آیه 105 .

2) الکافی ، ج 2 ، ص 339 ، باب الکذب ، ح 4 : فضلا نبایستی زیبایی های ادبی سخن امام ششم علیه السلام را از نظر دور بدارند . این جمله از نظر افاده و قطعیت معنا چند تاکید دارد : بیان کردن معنا را به جمله اسمیه ، تاکید اسناد جمله به آن;ضمیر عماد که مفید حصر مسند در مسند الیه می باشد; مسند را نفس مصدر قراردادن از باب زید عدل . احتمال آن که خراب مشتق باشد و صیغه مبالغه باشد بروزن شداد بعید است .

اسمیه بودن جمله نیز این نکته را می رساند که دروغ خودش خرابی ایمان است ، در صورتی که جمله فعلیه یخرب الایمان ، این نکته را نمی فهماند ، بلکه معنا چنین می شود که دروغ ایمان را خراب می کند ، در صورتی که جمله اسمیه آوردن و مسند

را مصدر قراردادن ، می رساند که دروغ خودش خرابی ایمان است; نه آن که ایمان در کار بوده ، ولی دروغ خرابش کرده ، زیرا اگر ایمان می بود ، دروغ نبود; پس دروغ خود ویرانی ایمان است . . . .

3) بقره (2) آیه 204 .

4) بقره (2) آیه 207 .

5) وسائل الشیعه ، ابواب احکام العشره ، باب تحریم الکذب ، ح 11 ، ص 245 .

دروغ گناه کبیره است

گناه و فطرت

گناه رفتاری است که بشر به حسب فطرت از آن بیزار است و مرتکب آن را پلید وبدکار می شمارد . قضاوت های فطری بشر ، تنها با توجه به موضوع است ، یعنی همین اندازه که موضوع ، مورد توجه قرار گرفت ، فطرت حکم می کند و احتیاج به مطالعه چیزهای دیگر ندارد .

احکام فطرت به جز احکام عقل است ، زیرا قضاوت های فطری در کودک و دردیوانه موجود است ، در صورتی که تشخیص عقلی صحیح کامل در این دو موجودنمی باشد .

کودک و دیوانه هر دو ظلم را زشت می شمارند و از آن تنفر دارند . کودک وقتی ببیند کودک دیگر را کتک می زنند می گرید و از زننده بیزاری می جوید .

هماهنگی عقل با فطرت

عقل نیز مانند فطرت ، گناه را زشت و ناروا می شمارد و گناه کار را سزاوار کیفرمی داند . تفاوتی که میان عقل و فطرت موجود است ، آن است که عقل ، گاهی به علل خارجی ، گناه کار را مستحق عقاب نمی داند ، چنان که در هنگام اضطرار ، بسیاری ازنارواها را روا می شمارد .

به طور کلی ، عقل برای قضاوت های فطرت ، حدودی قائل می شود و آن ها راهمان طور که هست نمی پذیرد و افرادی را از تحت موضوعات حکم فطرت ، خارج می کند و افرادی را داخل می کند .

دین

دین هم با فطرت و عقل موافق است ، یعنی گناه را ناروا و گنه کار را مستحق عقاب می داند . چون بر جامعه انسانیت ، شهوت و غضب حکومت می کند و این دو مانعی بسیار بزرگ برای جلوگیری از قضاوت های فطرت و عقل به شمار می آیند ، زیراتسلط هر یک از شهوت و غضب بر مغز ، پرده ای پیش تشخیص صحیح فطرت وعقل می کشد ، خدای بزرگ ، دین را برای سعادت جامعه بشری فرستاد که آن را به سوی فطرت اصلی و تشخیص عقلی صحیح رهنمایی کند . تسلط شهوت و غضب ، هر چه بر

جامعه بیش تر شود ، نیاز جامعه به دین بیش تر خواهد بود ، به ویژه اگربیماری های روحی و نفسانی در آن فراوان باشد .

دروغ گناه است

فطرت بشری از دروغ بیزار است و دروغ گو را پست و نابکار می داند . عقل پاک ونیالوده ، دروغ را زشت می شمارد و دروغ گو را سزاوار تنبیه و کیفر می داند . همه دین ها دروغ را حرام و ناروا گفته اند . چنان که شیخ انصاری در کتاب مکاسب تصریح می کند ، دین مقدس اسلام ، دروغ گو را فاسق و پرده در نامیده .

و پیشوایان بزرگ این دین جهانی ، جهانیان را از دروغ بر حذر داشته اند .

گناه کبیره

در نظر اسلام ، گناهان با هم تفاوت دارند . پاره ای از گناهان ، زشت تر و پلیدتر ونارواتر هستند; اسلام این ها را کبیره نامیده است .

اسلام کسی را شایسته پیشوایی می داند که عادل و درست کار باشد . عادل کسی است که مرتکب گناه کبیره نشود که شماره آن ها را 25 گفته اند .

گناهانی که شومی آن ها به اندازه گناهان کبیره نباشد ، صغیره نامیده شده اند .

دروغ ، گناه کبیره است

پیغمبر اسلام فرمود :

«الا اخبرکم باکبر الکبائر : الاشراک بالله ، و عقوق الوالدین ، و قول الزور; (1) .

بزرگ ترین گناهان کبیره را به شما اعلام می دارم : شرک به خدا ، نامهربانی به پدر و مادر ، سخن دروغ . »

شرک به خدا یعنی در پرستش برای خدا شریک قرار دادن و خدای یگانه رادوگانه خواندن و موجودی دیگر را مانند خدای عبادت کردن و آفریننده ای دیگر به جز ذات پاک خداوند یکتا برای جهان دانستن .

نامهربانی به پدر و مادر ، یعنی حقوق آن ها را مراعات نکردن و مراسم اطاعت وادب را نسبت به آن ها به جای نیاوردن و نافرمان بودن .

سخن دروغ سومین گناه از بزرگ ترین گناهان بزرگ می باشد .

قرآن این دروغ گو را رسوا کرد

گفته شد : دین مقدس اسلام ، دروغ گو را فاسق و پرده در نامیده; اینک گواه :

رسول خداصلی الله علیه وآله در سال نهم هجرت ، ولید را به سوی عشیره مصطلق بفرستاد تامقدار بدهی دینی آن ها را تعیین کند و زکات آن ها را بگیرد و بیاورد . مصطلقیان که آگاه شدند ، همگی سوار بر اسب شدند و به استقبال ولید شتافتند . ولید که از آنان کینه ای در دل داشت ، وقت را غنیمت شمرد و با شتاب به سوی رسول خداصلی الله علیه وآله بازگشت و گزارشی دروغین داد که عشیره بنی مصطلق از دین برگشته اند ، از این رو ازدادن زکات امتناع ورزیدند و آهنگ کشتن مرا کردند .

مقصود ولید این بود که رسول خدا را برانگیزد ، تا سپاهی برای سرکوبی بنی مصطلق گسیل دارد ، در نتیجه انتقام خود را از آن ها کشیده باشد .

پیغمبر اسلام گزارش دروغ ولید پلید را تصدیق

نفرمود ، ولی دسته هایی ازمسلمانان که ایمانی محکم نداشتند و چندان مطیع پیغمبر نبودند ، گزارش ولید را باورکردند .

اینان به رسول خداصلی الله علیه وآله فشار می آوردند که برای کوبیدن عشیره مصطلق اقدام کند . در این هنگام ، قرآن نازل شد و ولید را فاسق و پرده در نامید و او را مفتضح گردانید :

«یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحواعلی ما فعلتم نادمین × واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامرلعنتم; (2) .

ای کسانی که ایمان آورده اید ، اگر پرده دری به شما خبری داد ، تحقیق کنید ! مبادا از روی نادانی به مردمی زیان برسانید ! و بدانید که رسول خدا در میان شما می باشد . اگر شما را دربسیاری از کارها اطاعت کند به بدبختی خواهید افتاد . » (3) .

قرآن ، مسلمانان را از باور کردن گزارش ولید باز داشت و وی را فاسق و پرده درلقب داد و از بی گدار به آب زدن و بدون تحقیق اقدام کردن ، بر حذر داشت .

دستور کلی که از قرآن استفاده می شود ، آن است که وظیفه مسلمانان در برابرخبری که صحتش مورد تردید است ، تحقیق و جست و جوست; نه بایستی آن رابه زودی رد کرد و نه بایستی به زودی پذیرفتش .

قرآن به مسلمانان غافل و خود خواه اعلام داشت که نباید نظریات خود را بررسول خدا تحمیل کنند . مسلمان بایستی مطیع و منقاد پیغمبر اسلام باشد .

دروغ در دروغ

تاریخ نویسانی که دوستی ولید را به دل می پرورانیده اند ، نتوانسته اند این نقطه سیاه را برای ولید تحمل کنند ، از این

رو آنان داستان را دگر گونه کرده و چنین آورده اند :

چون ولید از عشیره بنی مصطلق ، کینه ای داشت ، از استقبال آن ها بهراسید و گمان برد که آن ها قصد قتلش را دارند ، لذا به زودی برگشت و چنان گزارشی داد .

اگر داستان این گونه باشد ، پس ولید دروغ گو نبوده ، بلکه اشتباهی کرده ، ولی قرآن می گوید : ولید ، فاسق ، یعنی دروغ گو بوده است . قرآن دروغ دوستان ولید را درتاریخ نیز روشن می کند . چه بسیار داستان هایی که در تاریخ دگر گونه نقل شده ، و چقدر مجعولات تاریخ فراوان است .

بوی گند دروغ

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود :

«ان المؤمن اذا کذب بغیر عذر لعنه سبعون الف ملک و خرج من قلبه نتن حتی یبلغ العرش; (4) .

مؤمن هرگاه بدون عذر دروغ بگوید ، هفتاد هزار ملک ، لعنتش می کنند (یعنی ازخدا می خواهند که از حمت خود دورش سازد ، مورد لطفش قرار ندهد) و نیز بر اثردروغ ، بوی گندی از قلبش بیرون می آید که جهان را پر می کند و می رود تا به عرش خدای برسد . »

توضیح این سخن آن که ، هر گناهی صورتی در پرده دارد که در عالم بصیرت وحقایق ، بدان نمایان می شود; کسی که شایستگی پس زدن این پرده و دیدن حقایق راداشته باشد ، شاید بتواند چهره کریه پنهانی گناه را ببیند; چنان که نیکو کاری ها نیز هرکدام صورتی بسیار زیبا در عالم مثال دارند ، که اگر چشم دل به آن عالم گشوده شود ، آن چهره های زیبا را خواهد دید .

دروغ گو نیز در آن عالم ، چهره ای زشت و قیافه ای منفور دارد

که یکی ازخصوصیات آن ، بوی گندی است که از قلبش خارج می شود که آسمانیان و ملکوتیان را از او بیزار و متنفر می سازد .

دروغ گو را مادامی که دروغ می گوید در آن عالم قدس راهی نیست . عالم قدس ، جهان آسایش و خوشبختی است . چگونه می شود کسی را در آن جهان ، بار باشد ، در صورتی که قدسیان از وجودش در عذاب باشند .

دروغ گو ، در این جهان ، رسوا و سخنانش نزد همه کس بی ارزش می باشد .

می گویند : دروغ که از دور می آید ، یک پایش می لنگد ، یعنی همه کس دروغ راتشخیص می دهد .

ممکن است کسانی شتر مآبی کنند (این صفت در ایران خیلی رواج دارد) و دروغ دروغ گو را به رخش نکشند ، ولی در دل از او بیزار می باشند و برای سخنش اعتباری قائل نیستند; در پشت سر ، دروغ گویی او را به دگران می گویند و گند رسوایی او راپراکنده تر می سازند .

دروغ به زن و فرزند

مرد اگر در خانه به زن و فرزند خود دروغ بگوید ، اعتبار و حیثیتش نزد آن هامی رود و برای سخنانش قیمتی قائل نخواهند شد . کسی که در خانه خود احترامی ندارد ، بسیار بدبخت می باشد .

هر کس که در بیرون احترام نداشته باشد ، خود را دلخوش می دارد که در خانه نزدزن و فرزند احترام دارد . بیچاره دروغ گو ، چقدر بدبخت است ، نه پیش بیگانگان احترامی دارد و نه پیش زن و فرزندانش .

مرد که به زن و فرزندش دروغ گفت ، آن ها نیز از او یاد می گیرند و دروغ گومی شوند و بدو دروغ می گویند ، در نتیجه اعتماد در خانواده از میان

می رود و این کانون آسایش ، تبدیل به کانون ناراحتی و شکنجه می گردد . آیا زندگی از این تلخ ترمی شود که مرد به زنش اعتماد نداشته باشد و زن سخن شوهرش را باور نکند ، پدر ازفرزندش دروغ بشنود و فرزند از پدر ؟ فرزندان و نونهالان این خانواده چگونه خواهند شد ؟ فرزندی که بایستی به راستی و درستی تربیت شود ، به جای آن در کانون دروغ و ناراستی پرورش می یابد . شما خود قضاوت کنید که این بچه های خردسال که در آینده مرد می شوند ، چگونه فردی از جامعه خواهند بود .

دوست عزیز

اگر دروغ نگفته ای خوشا به حالت ، ولی اگر گاهی دروغی می گویی ، بیا ازهمین جا باهم تصمیمی بگیریم و دست به دست یکدگر بدهیم و پیمانی ببندیم که دیگر دروغ نگوییم و این بی ارجی در این جهان و بوی گند در عالم حقایق را از خوددور کنیم تا خدا و رسول او را از خود راضی کنیم ، تا سماواتیان و قدسیان ، ما را به جایگاه خود راه دهند ، تا در نظر مردم ، ارجمند گردیم ، تا رسوایی و بی آبرویی تبدیل به عزت گردد ، تبدیل به شرف گردد ، تبدیل به آبرو شود ، تا در دنیا و آخرت عزیز ومحترم باشیم ، تا نزد خدا و خلق سر بلند باشیم ، تا در آتش جهنم نسوزیم ، تا در بهشت جاوید ، جای داشته باشیم .

دوست عزیز از دروغ بپرهیز و از دروغ ، نزد فرزندان و پیروان خود ، بیش ترپپرهیز ، زیرا در این صورت ، دروغ تو تصاعد عددی و هندسی پیدا می کند و یک دروغ تو مساوی با چندین دروغ می شود . هنگامی

که خاموش هستی ، دروغی که آنان می گویند ، در آن شرکت داری و همچنین در هنگام خواب و پس از مرگ .

چقدر بدبخت است ، مرده ای که در گور باشد و پیوسته در نامه عملش گناهی بنویسند !

دروغ پدر و مادر

دروغ پدر و مادر ، از دروغ های دیگر ، زشت تر و ناپسندتر است . دروغ آنان از دونظر زشت است :

یکی از نظر زشتی خود دروغ ، دیگر از نظر تعلیم دروغ گویی به فرزند و پرورش فردی نادرست و تقدیم آن به جامعه .

پدر و مادر نبایستی مؤسس مکتب دروغ گویی در دودمان خود باشند و هر چند گاه فردی دروغ گو پرورش دهند ، تا هم خود را گناه کار کرده و هم نور دیده خود را بدبخت سازند و هم دریچه فساد را به روی جامعه گشوده و فسادی بر فساد آن بیفزایند .

پدر و مادر دروغ گو ، دوست فرزند خود نیستند و بر خلاف فطرت مهر به فرزند ، قدم برمی دارند; آنان دشمن فرزند خود هستند ، زیرا نه تنها راه سعادت را بر اومی بندند ، بلکه کودک بی گناه خویش را در سراشیبی ذلت و خواری سرازیر می کنند ودر منجلاب گناه کاری اش غوطه ور می سازند .

از همین نظر است که معلمان بایستی شدیدا از دروغ احتراز کنند تا برای شاگردان ، راهنمای سعادت و خوشبختی باشند ، نه سرازیر کننده آن ها در چاه شقاوت و بدبختی .

و به طور کلی هر فردی که دارای موقعیتی است که رفتارش سرمشق یک یا دو یاچند تن می باشد ، نباید با دروغ سر و کار داشته باشد تا مبادا رهبر بدبختی و معلم مکتب دروغ گویی گردد .

تربیت یافتگان مکتب او ، هر چه دروغ بگویند و به وسیله دروغ به سوی هر گناهی قدم بردارند ، بلکه هر چه زیان و بیچارگی از این راه نصیب آن ها بشود ، گناه کار و جنایت کار اصلی او خواهد بود و زیان از ناحیه او به آن هارسیده و عامل بیچارگی و بدبختی آن ها در دنیا و آخرت او می باشد و بس .

پی نوشتها

1) المحجه البیضاء ، ج 5 ، ص 242 .

2) حجرات (49) آیه 6 .

3) مجمع البیان ، ج 9 ، ص 132 ، ذیل همین آیه .

4) محمد بن محمد سبزواری ، جامع الاخبار ، ص 417 ، فصل فی الکذب و الصدق ، ح 1158 .

دروغ کلید گناهان است

کلید

کلید ، ابزاری است که بدان وسیله ، بسته ها باز می شود و اگر کلید نباشد ، بسته ای گشوده نخواهد شد . کلید را در عربی مفتاح خوانند . مفتاح ، ما یفتح به ، می باشد ، یعنی چیزی که می گشاید . فتح ، گشودن است و مفتاح ، وسیله آن .

هر کلیدی با بسته ای سنخیت دارد . بسته ای کلید فلزی می خواهد . بسته ای به کلیدهای چوبی نیاز دارد . پاره ای از بسته ها کلید چرمی می خواهند ، چنان که می گویند : کلیدهای گنج های قارون چرمی بوده است . رمز کلیدی می خواهد که بدان وسیله گشوده گردد . هر علمی کلیدی دارد . مسائل ریاضی ، کلید ویژه خود دارند . خردمندان برای گشودن دشواری های زندگی ، در پی کلید آن ها می گردند . زبان هرکس ، کلید شخصیت علمی و عقلی اوست .

زبان در دهان خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پیله ور

سخن ، کلید پی بردن به ارزش یا بی ارزشی سخن گوست .

تا مرد سخن نگفته باشدعیب و هنرش نهفته باشد

به هر حال ، هر قفلی را کلیدی است ، خواه قفل سعادت و خوش بختی باشد ، خواه قفل زیان و بدبختی . پس کلید ، هم در سعادت و خوش بختی را می گشاید و هم درهای بسته زیان و بدبختی

را باز می کند .

در بسته

دری را که می بندند از دو نظر است :

گاهی بستن در برای محفوظ نگاه داشتن اشیای قیمتی و گران بها می باشد که دزدی نرباید و گاهی موجودات خطرناک را می بندند تا مردم را از خطر آن ها محفوظنگاه دارند . پس بستن در برای جلوگیری از خطر مردم ، از خطر بر مردم است وباز شدن در بسته ، یکی از دو خطر را داراست .

هر موجودی که دارای یکی از این دو خصوصیت نباشد ، دری به رویش بسته نخواهد شد . تنها موجودی که سر تا پا سود است و درش به روی همه کس باز است ، خدای مهربان می باشد .

کلید گناهان

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام امام یازدهم می فرماید :

«جعلت الخبائث کلها فی بیت واحد و جعل مفتاحها الکذب; (1) .

زشتی ها را در خانه ای گذاشته اند و دروغ را کلید آن خانه قرار داده اند . »

کسی که با دروغ سر و کاری نداشته باشد ، از خطر گناهان به دور است و به نیکو کاری نزدیک می باشد ، ولی هنگامی که با دروغ آشنا شد ، درهای گناهان به رویش گشوده می شود و در سیاه چال بدبختی خواهد افتاد و گاه چنان در آن جامسکن خواهد گزید که بیرون شدنش بسیار دشوار خواهد بود .

طرز فکر دروغ گو

دروغ گو از ارتکاب گناه ، چندان ابایی ندارد . او اگر از گناه می هراسید ، دروغ نمی گفت . دروغ او را بر گناه جری می کند ، تنها هراس دروغ گو از ارتکاب گناه ، همانادانستن دگران است . وی اگر اطمینان یابد که از گناه و بدکاری هایش ، کسی آگاه نخواهد شد ، هر گناهی را مرتکب شده و از زشت کاری دریغی نخواهد داشت . دروغ این مشکل را برای وی حل می

کند و او را اطمینان می دهد که نخواهد گذارد که دگران به گناهش پی ببرند .

دروغ گو با خود می اندیشد که اگر کسی به من بد گمان شد ، زود انکار می کنم ومی گویم : که من نکرده ام; می گویم : چنین پیش آمدی رخ نداده و اگر بر فرض هم رخ داده ، من مرتکب آن نبوده ام; ادله و براهینی برای برائت خود اقامه خواهم کرد وخود را پاک دامن نشان می دهم و قیافه ای معصومانه به خود خواهم گرفت ، به طوری که همه کس مرا بی گناه بداند . او می گوید : انکار ، چه چیز خوبی است

، هم انسان به خواهش دل رسیده و هم به وسیله انکار ، خود را بی تقصیر ، معرفی می کند .

این گونه فکر ، در گناهان را به روی او باز می کند و هر مانعی را از پیش پایش بر می دارد . پس دروغ ، کلید ارتکاب همه گناهان می باشد .

راه بدبختی

حضرت باقر امام پنجم علیه السلام می فرماید :

«ان الله جعل للشر اقفالا و جعل مفاتیح تلک الاقفال الشراب . و الکذب شر من الشراب; (2) .

خدای بر در بدی ها و زشتی ها قفل هایی زده و شراب را کلید آن قفل ها قرار داده ، ولی دروغ از شراب بدتر است . »

شراب عقل را می برد ، شرم و حیا را می برد و شراب خوار را به سوی هر کارزشتی می کشاند . شراب خوار ، از ارتکاب گناه مانعی ندارد ، می داند شراب خوردن گناه است و آن را می نوشد ، تنها چیزی که ممکن است او را جلوگیر از گناه باشد ، عقل و شرم است و شراب هر دو را می برد .

تو از تکبر حسن و من از حیا خاموش کجاست باده که شرم از میانه بردارد

ایمان که نباشد ، عقل که نباشد ، شرم که نباشد ، دیگر چه چیز از گناه جلوگیرمی شود ؟

شاید به این علت امام باقرعلیه السلام دروغ را از شراب خطرناک تر دانسته ، که دروغ گفتن از شراب خوردن آسان تر است; دروغ را نزد همه کس و در همه جامی توان گفت ، ولی شراب را نزد همه کس و در همه جا نمی توان خورد . دروغ ، خریدن ، آماده کردن و پول خرج کردن ندارد . شراب ، خریدن ، آماده کردن و پول خرج کردن دارد . دروغ

مستی آشکار ندارد ، ولی شراب مستی آشکار دارد . میگساری کلیدی است که تحت اختیار همه کس نیست ، ولی دروغ کلیدی است که در جیب همه کس می باشد ، از این رو خطر دروغ از خطر شراب بیش تر است .

دروغ گو احمق و بی شرم است

دروغ گفتن از راست گفتن ، بسیار آسان تر است . راست گفتن ، شجاعت می خواهد ، اراده می خواهد ، نیرو می خواهد ، شخصیت می خواهد ، ولی دروغ هیچ شرطی ندارد و چیزی که دروغ گو را به دروغ وادار می سازد ، نادانی است و بس .

دروغ گو ، چنین می پندارد که شنونده به دروغ او پی نمی برد ولی دروغ گوهایی هستند که اضافه بر نادانی از بی شرمی و بی حیایی نیز بر خوردارند . آنان دروغ گوهایی می باشند که می دانند شنونده از دروغ آن ها آگاه است ، باز با کمال بی شرمی به دروغ گفتن در حضور او ادامه می دهند . آیا این بی شرمی را دروغ برای دروغ گو ، ارمغان آورده ؟

پیمان با پیغمبر اسلام

مردی به حضور رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب گشت و مسلمان شد ، سپس عرض کرد :

یا رسول الله ! من به گناهانی آلوده هستم که نمی توانم از آن ها دست بردارم و از حضرتش چاره خواست . رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود : آیا با من ، پیمان می بندی که دروغ نگویی ؟

عرض کرد : آری و با آن حضرت پیمان بست که دروغ نگوید و سپس مراجعت کرد .

در راه با خود می گفت : این پیغمبر بزرگوار چه چیز آسانی از من خواست ، چون پیمان بسته بود که در میان همه گناهان ، تنها از دروغ گفتن بپرهیزد .

وقتی خواست دزدی کند ، با خود گفت : اگر من دزدی کردم و رسول خداصلی الله علیه وآله ازمن پرسید ، چه جواب بگویم ؟ اگر بگویم دزدی کرده ام ، حضرتش مرا دزد می شناسدو سزاوار کیفر خواهم بود و اگر بگویم نکرده ام ، آن وقت دروغ گفته ام و من پیمان بسته ام که

دروغ نگویم و برای همیشه به پیمان خود وفادار خواهم ماند ، پس بهتر آن است که دزدی نکنم . این را بگفت و دزدی را ترک کرد . پس از آن به هر گناهی که نزدیک می شد ، پیمان با رسول به یادش می آمد و از آن خودداری می کرد . کم کم ازآلودگی به گناهان پاکیزه شد و از نیکان گشت .

بهترین روش در پرورش

رسول خداصلی الله علیه وآله با عالی ترین روش عملی در تربیت ، کلید گناهان را از این مردگرفت و او را از آلودگی پاک کرد .

همان طور که دروغ ، کلید زشت کاری هاست ، تصمیم بر نگفتن دروغ ، کلید نیکوکاری ها می باشد . پیغمبر بزرگ ، آن کلید را از او گرفت و این کلید را بدو عنایت کرد .

مردی که خود را در برابر خواهش دل ، ضعیف و شکست خورده می دید ، ولی براثر پیمان با رسول ، چنان قوی و توانا گردید ، که با مشتی آهنین همه خواسته های دل راکوبید و چنان شد که از ملک پران شد و آن چه اندروهم ناید آن گردید .

اگر مسلمانان امروز

اگر امروز هر مسلمان ، پیغمبر بزرگ را در برابر خویش ببیند که به وی می فرماید :

با من پیمان ببند که دروغ نگویی . . . او هم این پیمان را با حضرتش ببندد و به عهدخود وفا کند ، بی شک از سعادتمندترین افراد خواهد بود .

او کسی است که کلید گناه را به دور انداخته و کلید سعادت و خوش بختی رابه دست آورده است ، چنین کسی سر و کارش با هم پیمان خود رسول مقدس خواهد بود .

رسول خداصلی الله علیه وآله و نخستین خلیفه آن حضرت و خلیفه ششم و یازدهم حضرتش ، همگی یک چیز گفته اند و هر کدام جوری کلید گناه را نشان داده و از هیچ گونه راهنمایی دریغ نکرده اند . خواننده عزیز دگر باره سخنان آن ها را بنگرد و در آن ها بیندیشد .

راه پاک شدن از گناه

«قال رجل لرسول الله : یا رسول الله دلنی علی عمل اتقرب به الی الله تعالی فقال صلی الله علیه وآله : لا تکذب .

فکان ذلک سببا لاجتنابه کل معصیه لله ، لانه لم یقصد وجها من وجوه المعاصی الاوجد فیه کذبا ، او ما یدعو الی الکذب ، فزال عند ذلک من وجوه المعاصی; .

مردی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد : چه کنم تا به خدای نزدیک شوم ؟ پیغمبرفرمود : دروغ نگوی !

این کار سبب شد که از هر گناهی دوری کند ، چون به هر گناهی که رو کرد ، یا دروغی درآن دید ، یا چیزی که به دروغ گویی می کشاند . با دوری از دروغ از تمام گناهان پاک شد . »

گناه کار در وضع عادی به گناه خود

اعتراف نمی کند .

او می داند که گناه ننگ است ، جرم است ، خطر است . او پیوسته خود را از گناه مبرامی خواند ، پس بایستی همیشه دروغ بگوید ، نه تنها پس از ارتکاب گناه از دروغ کمک می گیرد ، بسا می شود که پیش از ارتکاب نیز بایستی دروغ بگوید . کلید گناه که به دور انداخته شد ، قفل همچنان بسته می ماند و انسان از خطر گناه محفوظ خواهد بود .

کلید همه سعادت ها

وجود مقدس رسول خداصلی الله علیه وآله و خلفای دوازده گانه آن حضرت ، خود کلیدهای سعادت بشر بوده اند ، ولی بشر نفهم ، بشر خود خواه ، بشر حریص ، آن چنان که بایسته و شایسته بود ، نخواست از این پاکان بهره برگیرد و خود را از چرک هر گناهی پاکیزه گرداند .

این بزرگواران را خدای مهربان کلید بوستان سعادت قرار داده است . هر که پرتوی از این کلیدهای سعادت در دلش تابیدن گیرد ، بی گمان به درون بهشت خوش بختی راه خواهد یافت .

پروردگارا ، روز به روز ، مهر محمد و آل محمد را در دل های ما بیفزای . پروردگارا ، مقدر مگردان که روزی بیاید که این دل ، بی مهر علی باشد . آری مهر علی ، مهر محمد است و مهر محمد ، مهر علی ، و این دو جدایی پذیر نیستند . قرآن در آیه مباهله ، علی را جان محمد گفت . محمد هم بارها فرمود : علی از من است و من ازعلی .

صعصعه چه گفت ؟

هنگامی که دو پسر علی ، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ، جنازه پدر را به خاک می سپارند . صعصعه که از یاران با وفا و سخنور علی بود ، دستی به روی قلبش می گذارد و با دست دیگر از خاک مقدس قبر برمی دارد و بر سر می ریزد و می گوید :

یا امیر المؤمنین ! پدر و مادرم فدای تو . آن گاه شروع می کند با علی سخن گفتن ، سخنانی که در زیبایی و حقیقت گویی کم تر نظیر داشته ، سخنانی که از قلبی گداخته وروانی سوخته برخاسته بود . صعصعه سخنان خود را بدین جمله

پایان می دهد :

به خدا سوگند که حیات تو ، کلید خیر و سعادت بود و مرگت کلید شقاوت وبدبختی . امروز که روز مرگ توست ، درهای شر گشوده شد و درهای خیر بسته گشت . اگر مردم سخنان تو را اطاعت می کردند ، از زمین و آسمان بر آن ها نعمت می بارید ، ولی مردم ، دنیا را بر آخرت مقدم داشتند .

در این هنگام ، احساساتش به جوش می آید و با شدیدترین وضع به گریه می افتدو چند تنی که جنازه علی را تشییع کرده بودند می گریند . آن گاه به طور دسته جمعی به پسران دل شکسته علی روی می کنند و به امام حسن و به امام حسین و محمد و جعفرو عباس و یحیی و عون و عبد الله تسلیت می گویند . (3) .

پی نوشتها

1) جامع الاخبار ، ص 418 ، فصل فی الکذب و الصدق ، ح 1162; جامع السعادات ، ج 2 ، ص 318 .

2) الکافی ، ج 2 ، ص 339 ، باب الکذب ، ح 3 .

3) بحارالانوار ، ج 42 ، ص 295 - 296 .

بالاتر از دروغ گناهی نیست

سخنی از علی علیه السلام

امیر المؤمنین فرمود :

«لا سوء اسوء من الکذب; .

بدیی از دروغ بدتر نیست . »

وصی رسول صلی الله علیه وآله زشتی دروغ را قطعی دانسته ، بلکه بر آن افزوده که زشت تر ازدروغ ، گناهی نیست .

زشتی و ناپسندی دروغ ، نزد همه کس مسلم می باشد ، مجهولی که در این میان موجود است ، مقدار زشتی و بدی دروغ است که شهسوار ایمان از آن پرده برداشته وآن را بالاترین زشتی ها گفته است; بنابر این مقدار زشتی دروغ نامحدود می باشد وناپسندی آن اندازه ندارد . همچنان که بالاتر از سیاهی رنگی نیست ، بالاتر از دروغ هم گناهی نه .

چرا ؟

در این جا پرسشی پیش می آید که چرا زشتی دروغ از گناهان دیگر بیش تراست ؟

شاید یکی از نکته های سخن علی علیه السلام این باشد که بیش تر گناهان یا از شهوت برمی خیزد یا از غضب و هر کدام را که گناه کار مرتکب شود ، لذتی خیالی و موقتی خواهد برد . گناهی را که بر اثر شهوت و خواهش دل مرتکب می شود ، لذتی به اومی دهد و گناهی را که بر اثر خشم و غضب مرتکب می شود ، از لذت انتقام برخوردارمی گردد .

ولی دروغ ، خود به خود ، لذتی ندارد و کار بیهوده ای است . بر اثر آن ، نه به خواسته دل می رسد و نه آتش انتقام را خاموش می کند ،

بلکه گناهی است شوم و بی خاصیت ، هر چند دروغ گو برای دروغ خاصیتی می پندارد و آن پرده ای است که بدان وسیله ، روی نقایص و گناهان خویش می کشد ، ولی اشتباه او همین است ، زیرا حقیقت ، آشکار خواهد شد و زیر پرده نخواهد ماند ، دروغی که هیچ گونه لذتی برای آن تصورنمی شود و دروغ گو برای دروغش نمی تواند هیچ گونه عذری بتراشد ، در صورتی که دروغ برای او شومی در جهان را خواهد آورد; پس سزاوار است که بالاتر از آن گناهی نباشد .

شاید نکته دیگر سخن علی این باشد که دروغ ، دروغ می زاید . دروغ ، راه رابرای زشتی ها باز می کند . دروغ سپر جنایات قرار می گیرد و دروغ گو را بر اثرارتکاب گناه دلیر می کند . دروغ نه تنها خودش گناه است ، بلکه گناه هایی در پی دارد ، ولی گناهان دیگر خودشان می باشند و بس . گناه کار پس از ارتکاب گناه ، پشیمانی به وی دست می دهد که ممکن است موجب توبه اش بشود ، ولی دروغ گو ، پس از دروغ ، خود را موفق تر می بیند و برای دروغ دیگر آماده تر می شود . (آری مارجز مار نیارد .)

سخنی دیگر از علی علیه السلام

«لا یصلح من الکذب جد و هزل . و لا ان یعد احدکم صبیه ثم لا یفی له . ان الکذب یهدی الی الفجور و الفجور یهدی الی النار . و ما یزال احدکم یکذب حتی یقال کذب وفجر . و ما یزال احدکم یکذب حتی لا یبقی فی قلبه موضع ابره صدق ، فیسمی عندالله کذابا . »

پیشوای بزرگ بشر ، امیر المؤمنین علیه السلام در این سخنان زرین ، بشر را

به چند چیز ، راهنمایی فرمود که همه در باره دروغ است .

نخست آن که ، دروغ جدی و دروغ شوخی ، هیچ کدام پسندیده نیست کسی که می خواهد سر و کارش با گفتار نیک باشد و از راستان به شمار آید ، بایستی از دروغ ، خواه جدی باشد و خواه شوخی ، بپرهیزد . دروغ شوخی نبایستی کوچک شمرده شود ، دروغ شوخی ، دروغ گو را به سر منزل دروغ جدی می کشاند .

دیگر آن که ، پدری که دارای فرزندانی است ، نبایستی به فرزند وعده ای بدهد که بدان وفا نکند; این کار ، پدر را نزد فرزند ، سبک و بی ارزش می سازد و سر مشقی برای فرزند می شود که دروغ گویی را بیاموزد . پدر نباید کسی باشد که موجود دروغ گویی را ایجاد کرده و به جامعه تحویل دهد .

دنباله های دروغ

سپس امام به شومی های دروغ اشاره می کند . در سومین مطلب چنین می گوید :

سر انجام دروغ ، پرده دری است و سر انجام پرده دری آتش دوزخ است .

ابلیس در آغاز ، دروغ گو را گول می زند و به وی می گوید :

این گناه را مرتکب شو و اطمینان داشته باش که کسی از آن آگاه نخواهد شد و اگرهم به گوش کسی رسید ، چاره اش انکار است و بدین وسیله هراس دروغ گو را از گناه می برد تا یک یک گناهان را مرتکب می شود; دیگر حیایی و شرمی در او نمی ماند و ازهیچ گناهی ، ابایی ندارد . آیا پرده دری جز این می باشد ؟ سرانجام پرده دری ، آتش دوزخ است .

دام شیطان

از این سخن دانسته شد که دروغ ، یکی از دام های شیطان است . شیطان بادروغ ، افراد بشر را شکار می کند و آن ها را تحت اختیار خود قرار می دهد . هر چه شیطان می خواهد باید بکنند ، چون اختیاری از خود ندارند و در برابر شیطان ، مسلوب الاراده گردیده اند . شیطان کسانی را که زبانشان را تصرف کرده ، گوش و چشمشان را تصرف کرده ، دست و پایشان را تصرف کرده ، مغزشان را پایگاهی برای نیروی شیطانی

خودقرار داده ، چنین کسانی را آلت خود قرار می دهد و به سراغ پاک دلانی دیگر می فرستدتا آن ها را به دام آورند واین روش ، پیوسته تکرار می شود .

باز مرغ هوسش پر گیرد عمل شوم خود از سر گیرد

رسوایی و افتضاح

چهارمین مطلب این روایت شریف ، شاید این باشد که سر انجام دروغ ، رسوایی و افتضاح است و این نکته را نگارنده از این جمله علی علیه السلام استفاده می کند :

«و ما یزال احدکم یکذب حتی یقال کذب و فجر . » دروغ گو بایستی منتظر باشد که کوس رسوایی اش را بر سر بازار بزنند . شاید از نخستین دروغ ، کم تر کسی آگاه شود وهمین چیز هم دروغ گو را در دروغ گویی جری تر می کند ، ولی کم کم دروغ ، ادامه پیدامی کند و مردم وی را به دروغ گویی می شناسند . همین که مورد بد گمانی مردم قرارگرفت ، به گناهان دیگرش نیز پی می برند و اسرار نهانی اش بر ملا خواهد شد . هر چه بخواهد به روی زشت کاری هایش سر پوشی بگذارد ، سوء ظن مردم ، آن سر پوش رابر می دارد و نخواهد گذاشت سیاه کاری هایش پنهان بماند . وای

به بدبختی که موردسوء ظن قرار بگیرد . اگر گناه کوچکی کرده باشد ، سوء ظن ، آن را بزرگ می نمایاند . اگریکی باشد ، آن را ده می بینند ، بلکه گناه دیگری را نیز به گردن او خواهند انداخت .

بد گمانی مردم به این زودی بر طرف شدنی نیست و این لکه سیاه دور است که پاک شود ، بلکه سرایت نیز می کند و کسان و دوستان او نیز مورد سوء ظن قرارخواهند گرفت .

سه سال

کسانی هستند که عمر خود را کم می گویند . اینان گمان می کنند که مردم به دروغ آن ها پی نخواهند برد . در صورتی که اگر بگویم که مردم ، حساب عمر هر کسی را بهتراز خود او دارند ، چندان گزافه نمی باشد . گویند : مردی وارد باشگاهی شد و عمر خودرا پنجاه و دو سال گفت . پس از سه سال ، دوباره به همان باشگاه رفت و عمر خود رانیز پنجاه و دو سال گفت . متصدی ثبت نام ، هنگامی که کارت ورودی سابق این شخص را دید ، پرسید : شما در این سه سال کجا بودید ؟

مطلب پنجم

امام ، در پایان سخنش ، سومین بدبختی دروغ گو را بیان می کند و آن بالاترین بدبختی ها می باشد . امام می فرماید :

کار دروغ گو به جایی می رسد که یک سر سوزن راستی در قلبش نمی ماند . در این موقع ، از طرف مقام مقدس الهی کذاب نامیده می شود .

کسی که یک سر سوزن در قلبش راستی نباشد ، تمام حقیقتش دروغ گویی خواهدبود ، دروغ با سرشتش آمیخته شده و با جانش به در خواهد رفت; چنین کسی شایستگی ندارد که مورد لطف خدای مهربان قرار گیرد و به مقام قرب الهی برسد . مهر حق ، سال ها با او مدارا می کند ، ولی هنگامی که بی شرمی دروغ گو ، از حد گذشت ، رسوایش می کند و کذابش می خواند (اگر پشیمان نشود و دست از دروغ برندارد) .

دروغ گو بداند که درگاه حق ، درگاه نومیدی نیست و مهر خدای ، همیشه راه بازگشت را باز نگاه داشته . گناه کار به هر جایی که برسد ، اگر

حقیقتا پشیمان شود وتوبه کند خدایش وی را با آغوش باز خواهد پذیرفت .

داستانی از تاریخ

هنگامی که وجود مقدس پیغمبر اسلام به مدینه هجرت فرمود ، نخستین قدمی که برداشت ، ساختن مسجد بود . حضرتش زمینی را برای مسجد تهیه کرده و سپس به دیوار کشیدن به دور آن اقدام فرمود . نخستین خشت را با دست مبارک خود به کارگذاشت . سپس مسلمانان و یاران رسول ، مشغول کار شدند . پی در پی خشت می آوردند و به کار می گذاشتند . شوق و شعفی زاید الوصف بر مسلمانان چیره شده بود و همگی خوشحال و خرم به کار ادامه می دادند ، گویی کارگری خانه خدا برای ایشان بهترین لذت بود ، سرود می خواندند و بار می بردند ، آن جا یک پارچه شادی ونشاط و فعالیت بود .

در این حال ، رفتار دوتن از مسلمانان ، جلب توجه کرد : یکی عمار یاسر و دیگری عثمان !

عمار بیش از دگران ، خشت بر می داشت . گاه گاهی هم بعضی بر بار او می افزودندو بارش را سنگین تر می کردند . عمار خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد : یا رسول الله ! مرا کشتند .

پیغمبر مهربان ، زلف های مجعد عمار را تکانی داده ، تا از گرد و خاک پاک شود وفرمود : این ها قاتل تو نیستند ، قاتل تو مردمی جنایت کار خواهند بود .

عثمان ، جامه ای تمیز بر تن کرده بود و خود را کنار می گرفت تا مبادا جامه اش خاکی شود . برادر رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام بر وی گذر کرد و بگفت :

لا یستوی من یعمر المساجدا .

یداب فیها قائما و قاعدا و من یری عن الغبار حائدا

«کسی

که مسجد می سازد و نشسته و ایستاده کار می کند و زحمت می کشد با کسی که خود را از گرد و خاک دور می دارد ، یکسان نخواهد بود . »

عثمان به علی چیزی نگفت . علی برادر رسول خدا و شهسوار اسلام بود ، ولی عمار این رجز را از علی بیاموخت و هنگام رفت و آمد و نشست و برخاست آن را می خواند . این کار بر عثمان گران آمد و در خشم شد و به عمار گفت : پسر سمیه ! شنیدم چه می گویی ، به خدا سوگند ! این عصا را بر بینی تو خواهم کوبید .

از این سخن ، حالت پیغمبر اسلام دگر گونه گردید و خشم حضرتش نمایان شد . نفس ها در سینه ها حبس گردید . چون در هنگام غضب آن حضرت ، کسی قدرت دم زدن نداشت . سپس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود : به عمار چه کار دارند ، او آن ها را به سوی بهشت دعوت می کند و آن ها عمار را به سوی جهنم می خوانند و سخنانی دیگردر فضیلت عمار فرمود .

دروغ تاریخ

این داستان را ابن اسحاق در سیره به نام عثمان بن عفان نقل کرده ، ولی ابن هشام درتهذیب سیره ابن اسحاق ، نام عثمان را انداخته و از او به مردی از صحابه تعبیرمی کند . (1) گواه بر این سخن ، تصریح خود او در سیره می باشد که می گوید : «و قد سمی ابن اسحق الرجل و گواه بر این که داستان مربوط به عثمان است ، تصریح ابوذر است در شرح سیره ابن هشام که می گوید : آن مرد ، عثمان بن عفان بوده .

در سیره حلبیه (2) وضع عوض

شده و به جای نام عثمان بن عفان ، نام عثمان بن مظعون نوشته شده است . نمی گویم این خیانت را نویسنده سیره حلبیه کرده و این گناه را او مرتکب شده است ، شاید این دروغ از راویانی باشد که داستان را برای او روایت کرده اند .

سرگذشت ها در سیر تاریخ ، سیرهایی دارند . مورخان سابق ، نام نمی برند وقهرمانان را مجهول می گذارند و مورخان آینده نام دیگری به قهرمان های داستان هامی دهند .

عثمان بن مظعون

او از پاکان و اتقیای یاران رسول خداصلی الله علیه وآله بوده و در دومین سال هجرت از دنیارفته است . این مرد پاک از بنی امیه نبود که دوستانی در تاریخ داشته باشد که از او دفاع کنند یا داستان ها را به نفع او تغییر دهند . کسی که بی دفاع شد ، همه گونه حمله ای به اومی شود . پس مانعی ندارد که به دروغ به او تهمت زنند و نسبت به عمار ظالمش خوانند و مورد غضب رسول خدایش صلی الله علیه وآله بگویند . این نمونه کوچکی بود ازجنایت های تاریخ نویسان (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) .

عثمان پس از آن که در غزوه بدر شرکت کرد ، در مدینه از دنیا رفت ورسول خداصلی الله علیه وآله پس از مرگ ، او را بوسید در حالی که می گریست و از دیدگانش اشک می ریخت .

پی نوشتها

1) السیره النبویه لابن هشام ، ج 2 ، ص 142 .

2) السیره الحلبیه ، ج 2 ، ص 262 .

کذاب

کذاب

«ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب; (1) .

خدای کسی را که از حد بگذراند و بسیار دروغ بگوید ، هدایت نخواهد کرد . »

از نظر لفظ

کذاب ، مبالغه کاذب است . کاذب کسی است که دروغ بگوید . کذاب کسی است که بسیار دروغ بگوید . در زبان فارسی ، هیاتی که دلالت بر مبالغه در معنا داشته باشد ، سراغ ندارم . شاید واژه دروغ گو ، بسیار دروغ گفتن را نیز برساند . اگر بگوییم او دروغ می گوید یا بگوییم او دروغ گوست ، جمله نخست کسی را که یک بار دروغ گفته باشدشامل می شود ، ولی جمله دوم ویژه کسی است که بارها دروغ گفته باشد ، به طوری که دروغ گویی از صفات او شده باشد .

از این سخن دانسته شد که دروغ گفتن با دروغ گو بودن تفاوت دارد و دروغ گو ازنظر معنا به کذاب نزدیک می باشد .

کذاب چه کسی است ؟

مردی خدمت خلیفه پنجم پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله امام محمد باقرعلیه السلام عرض می کند : کذاب کسی است که دروغ بگوید ؟ امام می فرماید :

«لا و لکن المطبوع علی الکذب; (2) .

کذاب کسی است که طبیعتش به دروغ آمیخته شده و دروغ گویی جبلی او شده باشد . »

کسانی که به بعضی از مواد مخدر اعتیاد پیدا می کنند ، در آغاز کار ، از دگران شرم می کنند که در حضور آن ها ماده مخدر را استعمال کنند و به طور نهانی و سری این کاررا انجام می دهند ، ولی وقتی که عادت شد ، شرم بر طرف می شود و از آگاه شدن دگران ابایی نخواهند داشت ، مگر آن که از خطری بیم داشته باشند .

دروغ گو در آغاز دروغ گویی چنین است و شرم دارد که دگران به دروغش پی ببرند ، ولی هنگامی که دروغ گویی عادت او گردید ، شرم بر طرف

می شود و گاه می شود که یکی از حاضران را بر سخن خود گواه می گیرد ، در صورتی که خودش می داند که گواه ، او را دروغ گو می داند .

این گونه دروغ گویان بسیارند . آن ها می دانند که کسی را که گواه خود گرفته اند ، ازصدق سخنشان بی خبر ، بلکه به نادرستی آن یقین دارد و گواه گرفتن ، دروغ دیگری ازدروغ های آن ها می باشد .

کاذب و کذاب

کاذب اگر دروغ بگوید ، پشیمان می گردد ، بلکه در وقت دروغ گفتن ، اعصابش نیزناراحت می باشد و از چشم و رنگ چهره و لرزش صدایش ، ممکن است به دروغش پی برد .

ولی کذاب از دروغ گویی پشیمانی ندارد . هنگام دروغ گفتن ، اعصابش ناراحت نمی شود ، از چشم و رنگ چهره و لرزش صدایش ، نمی توان به دروغش پی برد ، چون همگی حالت طبیعی دارند و با کمال قرصی دروغ می گوید و برای اثبات صحت گفتارش سوگند می خورد; او دروغ گویی را راه موفقیت و محبوب شدن می داند ! او دروغ گویی را نشانه زیرکی و عقل می شناسد ! زهی تصور باطل ! زهی خیال محال !

فراموشی کذاب

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید :

«ان مما اعان الله به علی الکذابین النسیان; (3) .

از چیزهایی که خدا برای رسوایی دروغ گویان ، کمک قرار داده ، فراموشی است . »

کذاب ، دروغی را که می گوید به زودی فراموش می کند ، چون واقعیت ندارد وچیز بی واقعیت دوامی نخواهد داشت و مانند موج های سراب نمایان می شود وسپس نابود می گردد .

بار دیگر ، جور دیگر دروغ می گوید . در دو مجلس نسبت به یک موضوع ، دوگونه سخن می گوید ، شنوندگان که اطلاعات خود را در مورد سخنان او ، تحت اختیاریکدگر گذاردند ، همگی به دروغش پی خواهند برد . آیا چنین کسی سخنش نزد دگران ارزش دارد ؟ هرگز ! هر چند دارای عالی ترین

مقامات باشد . آیا دیگر کسی به او اعتمادخواهد کرد ؟ آیا چنین کسی قابل هدایت خواهد بود ؟

قرآن چه نیکو می گوید :

«ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب . » (4) .

نخستین کذاب در اسلام

نخستین کسی که از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله به لقب کذاب نامیده شد ، عربی بود به نام مسیلمه . او در آغاز ، مسلمان شد ، ولی سپس ادعای پیغمبری کرد و نامه ای بدین مضمون برای پیغمبر اسلام فرستاد :

«از مسیلمه رسول الله به سوی محمد رسول الله ، سلام علیک . بدان که من با تو درپیغمبری شریک هستم . حکومت نصف زمین از آن من و نصف دیگر از آن قریش . تاآخر نامه . »

پیغمبر اسلام در جواب چنین نوشت :

بسم الله الرحمن الرحیم .

از محمد رسول الله به مسیلمه کذاب . سلام بر کسی که راه حق را پیروی کند . زمین از آن خداست و به

هر کس از بندگانش بخواهد می دهد . سر انجام نیک ، از آن مردم باتقواست و بس .

رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفت . مسیلمه کارش بالا گرفت . تعصب عشیره ای ومنطقه ای که در عرب فراوان می باشد ، موجب شد که در میان افراد عشیره اش و اهالی مرز و بومش ، پیروان بسیاری پیدا کند . سر انجام در زمان حکومت ابو بکر به دست مسلمانان کشته شد .

کذاب دیگر

هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از سفر حجه الوداع مراجعت می فرمود ، بر اثرخستگی و کوفتگی سفر ، بیماری بر حضرتش عارض شد . این خبر در یمن به گوش اسود عنسی رسید . او هم ادعای پیغمبری کرد و چون اطلاعاتی از شعبده داشت ، کارهای عجیب و غریبی از خود نشان می داد .

اسود نیز پیروان بسیاری پیدا کرد و کشور یمن را به تصرف در آورد و ماموران رسول خداصلی الله علیه وآله را بیرون کرد .

فرماندار کل که نامش «شهر» بود و گویا ایرانی بود ، در برابر او مقاومت کرد . این مرد مسلمان ، آن قدر استقامت کرد تا در راه دفاع از اسلام جان داد و کشته شد .

اسود ، همسر این مرد بزرگوار رشید را به زنی گرفت . حدود متصرفات اسود ، ازطرفی حضر موت و از طرفی طائف و از طرفی احسا و بحرین بود ، بلکه تا عدن برسید و وجودش برای اسلام خطر بزرگی شد .

پیغمبر اسلام به مسلمانانی که در آن سامان بودند ، نوشت که با این کذاب نیرومند ، مبارزه کنند و شرش را دفع کنند . یک مسلمان جوان مرد ایرانی به نام

فیروز موفق شدکه اسود را بکشد و خطرش را بر طرف کند .

از طرف خدا ، کشته شدن اسود عنسی به رسول وحی شد . پیغمبر فرمود : عنسی کشته شد . او را مبارک مردی کشت که از دودمانی مبارک بود . پرسیدند : که او راکشت ؟ پیغمبر فرمود : فیروز فاز فیروز . (5) .

مدعیان پیغمبری

به طور کلی هر یک از مدعیان پیغمبری کذاب می باشند ، چون لازمه ادعای پیغمبری دروغ بسیار گفتن است ، چه از نظر تکرار دعوای پیغمبری و چه از نظرتشریع احکام و جعل قوانین .

دروغ گویانی بسیار در جهان بوده و هستند و خواهند بود که بر اثر جاه طلبی وخود پسندی ، ادعای پیغمبری و فرستادگی از جانب خدا کرده اند و می کنند و خواهندکرد .

گاهی هم ، بر اثر نادانی بشر ، موفقیتی چند روزه به دست آورده اند و دسته ای پیروبرای خویش درست کرده اند ، ولی چندان دوامی نداشته اند . از این گونه دین های دروغی تاکنون در جهان بسیار پیدا شده و سپس ناپدید شده است . چیزی که حقیقت نداشته باشد ، قابل بقا نخواهد بود . ممکن است اوضاع و احوال محیط ، چند روزی به ادامه این دین ها کمک کند ، ولی به اصطلاح فلاسفه ، این ها حرکت قسری است و قسردوام ندارد .

راه موفقیت این پیغمبرهای دروغین ، استفاده از غریزه طمع و شهوت بشر یاتحریک حس انتقام او می باشد ، چنان که کمونیست ها نیز برای نشر مسلک خود ازاین سه غریزه استفاده می کنند ، بلکه اصل مسلک کمونیست نیز پیدا شده و برخاسته از این سه غریزه می باشد . صفت حسد هم در رشد آن مدخلیت کامل دارد ،

چنان چه در جلد دوم(حسد) گفته شد .

هلاکت کذاب

خلیفه ششم پیغمبر اسلام ، امام جعفر صادق علیه السلام چنین می گوید :

«ان الکذاب یهلک بالبینات و یهلک اتباعه بالشبهات; (6) .

کذاب از روی دانستن هلاک می شود و پیروان خود را از روی ندانستن هلاک می کند . »

کذاب خود می داند که دروغ می گوید . او هیچ اشتباه نمی کند . پیش او مانند روزروشن است که در ادعایش دروغ گو می باشد ، ولی پیروان خود را در اشتباه می اندازدو نمی گذارد که حقیقت برای آن ها روشن شود .

وی از نادانی مردم ، سوء استفاده می کند و آن ها را گمراه کرده و بر اثر گمراهی به هلاکت می اندازد . آری کذاب ، خودش را دانسته ، جهنمی می کند و پیروان خود راندانسته به جهنم می برد .

روش پیغمبران دروغین

روش پیغمبران دروغین ، در دعوت ، نشر دروغ می باشد و بس . اینان بایستی ادعای دروغ خود را از بامداد تا شامگاه ، هزاران بار ، نزد هر کسی تکرار کنند . صدهادستورهای جعلی و حکم های دروغی بیاورند ، عباراتی عجیب و غریب و غیر عادی از خود ببافند و سپس آن ها را جمع کرده و کتاب آسمانی خود بنامند و ادعا کنند که آن عبارات بی سر و ته ، وحی الهی می باشد; رفتار خود را پیغمبری وانمود کنند و انکارمعجزه کنند و یا به سحر و جادو مردم را بفریبند و آن ها را به نام معجزه قالب بزنند ودروغ عملی را بر دروغ های لفظی خود بیفزایند .

بایستی هزاران حقه و نیرنگ و افسون به کار برند تا برای ادعای خود پیرو پیداکنند و با پیروان ، طوری رفتار کنند که آن ها در این پیروی ثابت بمانند و وسط راه او راول نکنند .

رنگ های دیگر کذاب

کذاب بودن ، اختصاص به ادعای پیغمبری ندارد و دارای رنگ های دیگری نیزمی باشد . هر کس به دروغ ادعا کند که دارای منصبی از مناصب الهی است ، کذاب خواهد بود ، خواه ادعای نبوت باشد ، خواه ادعای امامت ، خواه ادعای نیابت خاصه وبا بیت باشد ، خواه ادعای نیابت عامه و مرجعیت تقلید . ادعای دروغین در هر یک ازاین مناصب ، مانند ادعای پیغمبری ، مستلزم دروغ گفتن بسیار می باشد .

اگر کسی در دین ، منصبی برای خویش ادعاکند که در میان مناصب الهی ، آن گونه منصب نباشد ، چنین کسی نیز در زمره کذابان به شمار خواهد بود .

جعفر کذاب

پس از وفات خلیفه یازدهم رسول خداصلی الله علیه وآله حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جعفر ادعای امامت کرد و گفت : من خلیفه دوازدهم رسولم . جعفر ، منکر وجودفرزندی برای حضرت امام حسن عسکری شد و خود را وارث برادر معرفی کرد و به جای آن که مهربانی کند ، حقوق برادر زاده عالی مقامش را غصب کرد .

جعفر ، مردی فاسق ، باده گسار ، بی سواد و نادان بود . در نادانی او همین بس که پول زیادی برای مرکز قدرت برد تا با تایید کردن آن ها ، مسلمانان امام دوازدهمش بشناسند . او هنوز نفهمیده بود که امامت ، منصبی است خدایی و دست بشر نمی تونددر آن دخالتی داشته باشد .

سلاطین مستبد گذشته مسلمانان که خود را خلیفه می نامیدند ، هر چه کوشیدند که امامت آل علی را از میان بردارند (کشتند ، سوختند ، مسموم کردند ولی) نتوانستند ، خودشان رفتند و امامت باقی ماند .

جعفر به شیعیان ، نامه نوشت و خود را امام معرفی

کرد . جعفر ، یاران حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - را استهزا می کرد که بیهوده انتظار که را می کشید ، چنین کسی وجود ندارد . جعفر بر شیعیان سخت گرفت ، بر بستگان برادر عظیم الشانش سخت گرفت ، توهین کرد ، به زندان تهدید کرد ، ولی نتیجه نگرفت ، یک تن هم پیرو پیدانکرد ، و احدی به امامتش قائل نشد .

شیعیان ، امام را می شناختند و شرایط امام را می دانستند ، از زمان رسول خداصلی الله علیه وآله معلوم بود که امام دوازدهم کیست . پیغمبر اسلام از نام و کنیه اش خبر داده بود .

امامان یازده گانه در گذشته ، هر کدام در موقع مقتضی ، خلیفه دوازدهم; رسول وامام دوازدهم مسلمانان را معرفی کرده بودند . شیعیان در زمان پدرش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حضرتش را در کودکی دیده بودند و به طور کامل می شناختند .

مدعیان مهدویت

همه ادیان اتفاق دارند که روزی مردی توانا و پاک ، ظهور خواهد کرد تا جهان رابرای همیشه پر از عدل و داد کند و جهانیان را از شر ظالمان و ستمگران برهاند .

فطرت بشر نیز بدین سخن پای بند است ، که ظلم دوام نخواهد داشت و روزی حکومت عدل تشکیل خواهند شد ، حکومتی که جهانی باشد و اختصاص به کشوری یا قاره ای یا نژادی نداشته باشد .

مدعیان مهدویت از این دو چیز استفاده کرده و ادعا کرده و می کنند که تشکیل دهنده آن حکومت می باشند ، از این رو خود را مهدی نامیده اند . تاریخ ، افراد بسیاری می شناسد که چنین ادعایی کرده اند و به نام عدل ، جنایاتی مرتکب شده اند ، ولی چیزی نگذشت که ادعای باطل آن ها

روشن شده و دروغشان ثابت و مدلل گردیده است . اینان خودشان را به چاه هلاکت انداخته اند و افرادی نادان را در هلاکت وگمراهی قرار داده اند . راه جلوگیری از پیدایش کذاب ها به طور عموم ، تقویت ایمان در دل بشر می باشد و بس .

نشانه کذاب

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : نشانه کذابی که به دروغ ، ادعای یکی از مناصب الهی را می کند ، آن است که از آسمان و زمین و مشرق و مغرب خبر می دهد ، ولی وقتی که ازوی از حرام و حلال خدا بپرسی ، هیچ نمی داند . (7) .

چقدر زشت است که کسی ادعای مرجعیت در تقلید کند ، ولی در مباحث فقه جاهل باشد و در رساله عملیه اش بر خلاف موازین فقه نظریه بدهد .

اطلاعات هر کسی بایستی در مرحله نخست ، مربوط به همان شغل خودش باشد . پزشکی که طب نداند ، مانند درختی است بی بر . کسی که ادعای مرجعیت دارد ، بایستی کاملا و به طور دقیق به احکام خدا آشنا باشد تا مبادا فتوایی بر خلاف ما انزل الله بدهد .

واعظی را دیدم که بر اریکه منبر دم از اتم می زد ، ولی آیا از مواعظ محمد وآل محمد اطلاعی داشت ؟ نمی دانم . آیا از اخلاقیات اسلام ، از اجتماعیات اسلام اطلاعی داشت ؟ نمی دانم .

در این روزها شهرتی پیدا شده که آخوند بایستی همه چیز بداند . فکر همه چیزدانستن موجب شده که آخوند معلومات اصلی خود را از دست بدهد ، بلکه از هر دوسو رانده شود .

آخوند باید نخست در رشته اصلی خود معلومات کافی داشته باشد ، سپس دررشته های دیگر وارد شود .

آخوندی که معلومات دینی نداشته باشد ، مانند ناطقی است که زبان نداشته باشد .

یکی از بدبختی هایی که دامن گیر مسلمانان شده آن است که هر کس که خود رامعتقد به دین می داند ، گمان می کند که از احکام خدا اطلاع دارد و با فکر جاهل خودمی تواند مسائل دینی را حل کند ، در صورتی که هر علمی ، درس خواندن دارد و علم دین بیش از علوم دیگر درس خواندن ، می خواهد . دوره تحصیل علم دین از همه علوم بیش تر است .

به خاطر دارم ، مردی که خود را متخصص در شیمی می دانست ، در فقاهت ووظایف دینی عالمی را راهنمایی می کرد و دستور می داد ! فقط از این جهت که خود رامسلمانی معتقد می دانست . به او گفتم : شما برای هر چیزی تخصص قائل هستید ، ولی برای علم دین تخصص قائل نیستید ؟ ! در هر رشته ای بایستی به متخصص آن رجوع کرد .

پی نوشتها

1) غافر (40) آیه 28 .

2) الکافی ، ج 2 ، ص 340 - 341 ، باب الکذب ، ح 12 .

3) الکافی ، ج 2 ، ص 341 ، باب الکذب ، ح 15 .

4) غافر (40) ، آیه 28 .

5) نگارنده احتمال می دهد که این جمله ، فارسی باشد و چنین بوده : فیروز باذ فیروز و رسول اکرم صلی الله علیه وآله در حق فیروزدعا کرده باشد ، چون در زبان فارسی ب و ف تبدیل پذیرند .

6) الکافی ، ج 2 ، ص 339 ، باب الکذب ، ح 7 .

7) الکافی ، ج 2 ، ص 340 ، باب الکذب ، ح 8 .

دروغ در راه خودنمایی

تقلید ناپسند

وظیفه دانشمند محقق آن است که در رشته علمی مخصوص به خود ، تقلید نکندو سخن دانشور دیگر را کور کورانه نپذیرد . بایستی در مورد آن تحقیقاتی کند ، مطالعه کند ، فکر کند ، وقتی که صحتش مدلل گردید ، بپذیرد . به صرف آن که گوینده این سخن ، مرد بزرگی است ، قانع نشود . بزرگان اشتباهات بسیار دارند .

تقلید دانشور کار پسندیده ای نیست . تقلید ویژه نادان است که بایستی سخن دانارا بی چون و چرا بپذیرد . کسی که از دانشی به خصوص بهره ای ندارد ، بایستی درمورد احتیاج از دانشمندان آن علم تقلید کند .

اگر میان دانشمندان ، تقلید معمول می گشت ، درهای ترقی علم و دانش به روی بشر بسته می شد و سیر تکاملی بشر قطع می گردید و بشر در همان مراحل ابتدایی می ماند .

امتیاز فقه امامیه

بزرگ ترین امتیاز فقه شیعه بر فقه مذاهب چهار گانه اهل سنت ، همین است که دانشوران امامیه درهای تقلید را به روی خود بستند و درهای اجتهاد و تحقیق راباز نگه داشتند . فقیه امامی ، کور کورانه ، سخن فقیه دیگر را نمی پذیرد ، مگر آن که دلیلی محکم بر صحت سخن او گواه باشد; لذا فقه امامیه سیر تکاملی خود را پیموده و به عالی ترین مدارج ترقی رسیده ، ولی فقه برادران اهل سنت به همان حالی که درقرن سوم هجری داشته ، مانده است و هیچ گونه ترقی فکری نصیبش نگردیده ، زیراکه دستگاه حاکمه در تحقیق و اجتهاد را به روی آن ها بست و ایشان را در تقلیدکور کورانه از چهار تن ، قرار داد .

دلیل های دروغین

نکته دیگری که موجب می شود که متفکر دانشمند ، بدون دلیل صحیح ، هیچ گونه سخنی را نپذیرد ، آن است که بسیاری هستند که نخست عقیده ای اتخاذ می کنند وسپس در جستجوی دلیل می روند ، اگر دلیلی برای صحت عقیده اتخاذ شده یافتند که چه بهتر ، و گرنه دلیل دروغینی می آورند و براهینی برای صحت عقیده خود جعل می کنند .

این جاست که دانشمند محقق ، بایستی هر دلیلی را دقیقا مورد نظر قرار دهد تادلیل صحیح را از ناصحیح و مجعول را از غیر مجعول بشناسد .

در عقاید دینی

در عقاید دینی ، این روش بسیار است که کسی به مناسبت تمایلات قلبی یا توارث یا شرایط محیط و مانند این ها برای خویش ، دینی یا مذهبی اتخاذ می کند و بدان پای بند می گردد .

وقتی که از وی دلیلی مطالبه شود به جعل می پردازد و دلیل های دروغین برای درست بودن آیین خود می بافد و به سخن حق گوش نمی دهد; بسیار جستجو می کندکه راهی بیابد که حق را باطل جلوه دهد و باطل خویش را حق بنمایاند .

در دوستی و دشمنی

پاره ای برای کسی که دوست می دارند ، خوبی های دروغین ذکر می کنند تا دوستی خود را نزد دگران به جا و درست بنمایانند ، همان طور کسانی که با کسی دشمنی پیدا می کنند ، خوبی های او را منکر می شوند و برای او بدی ها می گویند ، تهمت می زنند ، افترا می بندند ، فضیلت های او را به دیگری نسبت می دهند تا عقده قلبی خود را بدین وسیله تصحیح کنند .

علامه عالی مقام ابن شهر آشوب مازندرانی در آغاز کتاب ارجمند مناقب به دشمنی هایی که بعضی از محدثان و مورخان در کتب حدیث و تاریخ باامیرالمؤمنین علیه السلام کرده اند ، اشاره می کند و نمونه ای چند برای مثال گواه می آورد ونصوصی را که تاویل کرده و یا بعضی جملاتش را اسقاط کرده اند و یا در برابرش جعل کرده اند ، نشان می دهد .

روش صحیح

روش صحیح در مباحث علمی و دینی آن است که بایستی در آغاز به سراغ دلیل رفت و هر چه نتیجه برهان بود ، همان را پذیرفت . عقیده بایستی از دلیل پیدا شود ، نه دلیل از عقیده .

تعصب در نظریه های علمی بسیار کار غلط و ناپسندی است . چنین کسی بایستی در جهل مرکب ، ابد الدهر بماند ، کسی که نمی داند و نمی خواهد هم بداند .

اگر روش بی طرفانه تحقیق در مباحث علمی و دینی اجرا می شد ، نود در صد ازاختلافات بشر بر طرف می گردید و بسیاری از خون ریزی ها در این جهان رخ نمی داد . بسیاری از عقاید اتخاذ شده به طور صد در صد از دلیل گرفته نشده و اگر هم دلیل در آن دخالتی داشته ، قسمتی از آن را اثبات کرده و بقیه را شرایط و اوضاع واحوال یا تمایلات قلبی به ثمر رسانیده است .

محقق نماها

بزرگانی در رشته های مختلف تاریخ و تراجم احوال ، تحقیقاتی کرده اند ومجهولاتی را معلوم ساخته اند و مشکلات علمی را با براهین کافی حل نموده اند ، ولی عده ای محقق نما نیز هستند که دعوای اطلاعات و تحقیقات دارند ، در صورتی که دستشان خالی است و تهی از معلومات هستند; اینان از جهل عمومی استفاده کرده وخود را دانشمند محقق قالب می زنند; اینان نقص بی اطلاعی خود را به وسیله جعل دروغ جبران می کنند ، در تاریخ جعل می کنند ، در تراجم و احوال جعل می کنند ، تاریخ ولادت ، تاریخ وفات جعل می کنند ، افراد خیالی در تراجم و احوال جعل می کنند ، تالیفاتی برای کسانی جعل می کنند و در آثار دگران تصرفاتی می کنند; اینان هر چند در برابر عامه ، محقق

و دانشمند معرفی می شوند ، ولی مردم تیزبین به زودی به اکاذیب و مجعولات آن ها پی می برند و این محقق نماهای دروغ گو را می شناسند .

رحله ابن یشهب

عبد الله مستوفی در جلد سوم کتابش (1) چنین آورده : آقای دبستانی می گفت : روزی در مجلسی به یکی از این قماش محققان برخوردم . اسم هر کتابی می بردند ، الکی وارد در تحقیق چگونگی آن می شد ، منتها از فرط شارلاتانی از کلیاتی که ممکن است همه کتب شامل آن ها باشد سخن می راند ، در صورتی که روحش از آن کتاب بی خبر بود . بعد از آن که اسم چند کتابی را که کاملا از آن ها با اطلاع بودم ، امتحان کرده ویقینم شد که مؤمن خیلی بی روغن سرخ می کند ، اسم نویسنده ای را جعل کرده وکتابی را به اسم او منسوب داشتم . گفتم : رحله ابن یشهب را دیده اید ؟ من اسم این کتاب را شنیده ام ، ولی هر جا تحقیق کردم اثری از آن نیافتم .

گفت : بلی ، این کتاب خیلی نفیسی است که سه نسخه ، بیش تر از آن در دنیا موجودنیست : یکی در کتابخانه لندن و یکی در کتابخانه بریتانیا و سومی در کتابخانه کتب قدیمه اسپانیا .

چون ابن یشهب از نویسندگان اسلامی اندلس بوده ، نسخه اصلی به خط نویسنده به سال . . . نوشته شده و از همه معتبرتر است و در کتابخانه اشبیلیه است . من در سفری که به اروپا رفتم ، مخصوصا برای دیدن این کتاب به اشبیلیه رفتم . این کتاب در روی پوست با خطی بین ثلث و نسخ نوشته شده .

معلوم می شود که این مرد دانشمند ، گذشته

از مقام علمی ، چقدر خوش خطبوده است . ابن یشهب در مقدمه کتاب ، اشاره ای هم به سایر رحله های خود کرده ومعلوم می دارد که تمام عالم آن روزی ، یعنی اروپا و آسیا و آن اندازه از افریقا که در آن تاریخ کشف شده بود ، همه را دیده و این کتاب ، شرح یکی از رحله های اوست . شرح رحله های دیگر او هم در این کتاب خانه مضبوط است . من همه آن ها را مطالعه دقیق کرده و از نوشته های این مرد دانشمند مغربی خیلی استفاده کرده ام و یاد داشت هایی هم از نوشتجات او .

آقای دبستانی می گفت : اگر کسی غیر از من بود ، یقینا جا می خورد و می گفت شاید به طور تصادفی ، این اسم نویسنده و کتاب جعلی با شخصی تطبیق کرده ، ولی من چون از امتحانات سابق خود ، بر احوال روحیه او آشنا شده بودم ، مجال ندادم که باقی نقالی خود را تمام کند ، گفتم : این قدر تند نروید ، آرام تر ، نقالی های شما به سایرکتب مرا وا داشت که این اسم کتاب و نویسنده ، هر دو را جعل کنم ، ببینم شما در جعل تا کجا می روید .

تکرار تاریخ

تنی چند از فضلا و اساتید حوزه علمیه در تعطیلات تابستانی دوره ای داشتند وبرای آن که به بی کاری صرف نگذرانده باشند ، تاریخ عبدالله مستوفی را می خواندند . هنگامی که به این جا رسیدند ، به خاطرشان گذر کرد که عین این پرسش را از کسی که خود را اهل اطلاع می داند و ادعای تبحر در این فنون می کنند ، بپرسند و جواب را کتبابخواهند .

جوابی را که نوشته بود ، نگارنده در

دست یکی از اساتید بزرگ دیدم ، به خاطردارم که چنین نوشته بود : محمد بن یوسف بن یشهب و قیل یشعب ، سه قاره رامسافرت کرده و از خصوصیات او این بوده که به هر جا رفته با ارباب مذاهب رو به روشده و سخن گفته است !

اکنون تردید دارم که او همه جواب را به عربی نوشته بود و یا قسمتی از آن را به فارسی .

اربعین آخوند ملا صدرا

همین استاد بزرگ ، می گفت که کتابی به نام اربعین برای صدرالمتالهین شیرازی در پیش خود ساختم و از همین شخص ، حضوری پرسیدم که شما اربعین آخوندملاصدرا را دیده اید ؟ (در صورتی که این فیلسوف بزرگ ، کتابی به نام اربعین ندارد)جواب داد : آری . و بسیار از آن تعریف کرد و گفت : ملایی آخوند از اربعینش معلوم می شود !

استاد می گوید : به خاطرم رسید که شاید این مرد اشتباه کرده و اربعین قاضی سعیدقمی را به جای اربعین آخوند ملا صدرا گرفته . پرسیدم : به نظر شما اربعین آخوندملاصدرا بهتر است یا اربعین قاضی سعید ؟

گفت : اربعین آخوند ربطی به اربعین قاضی سعید ندارد !

محمد بن مکارمی بلخی

در یکی از مجلات هفتگی نوشته بود : در جشن هزاره فردوسی که مستشرقان ودانشمندان دعوت شده بودند و بر سر مزار فردوسی در طوس گرد آمده بودند . وقتی تنی چند از دعوت شدگان در حلقه ای ایستاده و سخن می گفتند و در میان آن ها یکی دو تن از مستشرقان نیز بودند ، در آن حلقه ، مذاکره می شود که در این جا کسی است که دعوی دانش می کند و به هر پرسشی پاسخ می دهد . یکی از حاضران نام محمد بن مکارمی بلخی را جعل می کند و بنا می شود که شرح حال او را از آن مدعی دانش بپرسند . چیزی نمی گذرد که او در آن حلقه شرکت می کند .

از او می پرسند که ، حضرت عالی از آثار محمدبن مکارمی بلخی چیزی به نظرتان رسیده است ؟ مدعی دانش می گوید : آری ، اتفاقا دیروز از او کتابی در دستم بود که می خواندم !

خنده حضار به طور ناگهانی بلند می شود ، ولی آن مرد ،

دست از سخن خود برنمی دارد و با اصرار تمام می خواسته به حاضران بقبولاند که دیروز کتابی از محمدبن مکارمی بلخی خوانده است .

همه چیز نما

سعدی در گلستان گوید :

شیادی گیسوان بافت ، یعنی علوی است و با قافله حجاز به شهری در آمد که از حج همی آیم و قصیده ای پیش ملک برد که من گفته ام . نعمت بسیارش فرمودو اکرام کرد تا یکی از ندمای حضرت پادشاه که در آن سال از سفر دریا آمده بودگفت :

من او را عید اضحی در بصره دیدم . معلوم شد که حاجی نیست . دیگری گفتا : پدرش نصرانی بود در ملطیه ، پس او شریف چگونه صورت بندد ؟ و شعرش رابه دیوان انوری یافتند .

ملک فرمود تا بزنندش و نفی کنند تا چندین دروغ درهم چرا گفت . گفت : ای خداوند روی زمین ! یک سخنت دیگر در خدمت بگویم ، اگر راست نباشد به هرعقوبت که فرمایی سزاوارم . گفت : بگو ، تا آن چیست ؟ گفت :

غریبی گرت ماست پیش آورد دو پیمانه آبست و یک چمچه دوغ اگر راست می خواهی از من شنو جهاندیده بسیار گوید دروغ

ملک را خنده گرفت و گفت : از این راست تر سخن تا عمر او بوده باشد نگفته است . فرمود : تا آن چه مامول اوست ، مهیا دارند تا به خوشی برود . (2) .

ادیب نما

ادب دامنه پهناوری دارد . ادیب بایستی در چندین علم اطلاعات کافی داشته باشد . ادیب نما چون فاقد آن معلومات می باشد با جعل و دروغ می خواهد خود را درزمره ادبا جا بزند : شعر این را به آن نسبت می دهد ، خود را با شعرهای دگران ، شاعرقلمداد می کند ، از نثر دگران می دزدد تا خود را نویسنده نشان دهد ، برای کلمات ، معانی جعل می کند

و اشعار مجعول بر سخن خود گواه می آورد تا لغوی بودن خود راثابت کند .

فارسی زبانی قصیده ای عربی می خواند و می گفت : خودم گفته ام . هنگامی که معنای لغتی را از او پرسیدم ندانست ! گویا وضع هم برای جعل مناسب نبود .

خودنمایی

خود نمایی از کوتاهی فکر ریشه می گیرد و از کارهای بسیار زشت است وموجب می شود که دگران با دیده استهزا به خود نما بنگرند . خود نمایی پیشه روسبیان است . روسبی است که با خود نمایی و خویشتن آرایی می خواهد دل بفریبد و از پیشه خویش سود فراوان بردارد; بنابر این ، خود نمایان روسبیان اجتماع می باشند .

خود نمایی اگر با دروغ گویی همراه باشد ، زشتی آن صد چندان بیش تر خواهدبود ، این گونه خود نمایی نتیجه معکوس خواهد داد . خود نما می خواهد خود را درنظر دگران عظیم و محبوب گرداند ، ولی دروغ که در راه خود نمایی قرار گرفت ، خوارو منفورش خواهد کرد .

نمی دانم

اگر کسی از شما پرسشی کرد و ندانستید به زودی بگویید : نمی دانم . نتیجه صد در صد به سود شما خواهد بود . اگر پرسنده ، جواب شما را باور کند که مورداعتماد او قرار خواهید گرفت و پس از این برای سخنان شما ارزش قائل خواهد شد .

اگر باور نکند و احتمال بدهد که از جواب دریغ کرده اید ، باز هم به سود شماخواهد بود ، زیرا او شما را دانا خواهد شناخت و خود داری شما را در جواب ، معلول عللی خواهد دانست . این فکر او هم گمان ندارم به زیان شما باشد .

پی نوشتها

1) شرح زندگانی من (یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه) ، ج 3 ، ص 188 .

2) گلستان ، باب اول .

دروغ های گوناگون

لیسیدنی ابلیس

هشتمین خلیفه پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله حضرت امام رضاعلیه السلام از نیای بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که آن حضرت دروغ را لیسیدنی ابلیس خوانده است . (1) .

هر خوراکی که بسیار مورد علاقه باشد ، لیسیدنی خواهد بود . در تعبیرات عامیانه می گویند : آن قدر خوب است که باید لیسیدش . خوراک خوش مزه و لذیذ را نه تنهامی خورند ، بلکه کاسه اش را نیز می لیسند .

ابلیس ، آن قدر دروغ را مانند خوراک لیسیدنی دوست می دارد تا آن که آن رالیسیدنی بشر قرار داده است ، یعنی بشر را به دروغ گویی شایق ساخته . آری این نکته ، قابل انکار نیست که بسیاری از افراد بشر ، کاسه لیس ابلیس هستند و روزگار خود رادر این دام شیطان به سر می آورند .

گوناگونی دروغ

همان طور که لیسیدنی های مردم گوناگون است و هر کسی خوراکی را بسیاردوست می دارد ، دروغ هم گوناگون است و هر دروغ گویی با نوعی از دروغ سر و کاردارد . اختلاف دروغ ها بر اثر اختلاف دروغ گوهاست که هر یک با دیگری از نظرروحیه یا موقعیت یا وضع اقتصادی یا جهات خانوادگی یا تعصبات یا حرص جاه ومال یا محرومیت ها یا موفقیت ها یا شهر و دیار اختلاف دارند و به طور کلی همان طور که هر کسی با دیگری از نظر اوضاع و احوال و شرایط زندگی یکسان نمی باشد ، دروغ هایی را که دروغ گوها بدان عادت کردند نیز یکسان نمی باشد .

دروغ لافی

دروغ گویی که می پندارد با دروغ کسب حیثیت می کند ، پیوسته دروغ هایی درافتخارات خود می بافد . او در سخن می لافد و پز می دهد ، خود را از خاندانی بزرگ ونامی معرفی می کند و مدایح بسیاری در وصف پدر و مادر و نیاکانش می گوید یا آن که دم از ثروت سرشار و مال و منال بی شمار می زند .

به خاطر دارم که کسی می گفت : پنج میلیون تومان قالی به اسلامبول فرستاده ام ، درصورتی که در نهان ورشکست بود و می خواست

ورشکستگی خود را پنهان دارد .

یا آن که دم از علم و دانش می زند و خود را سر آمد دگران ادعا می کند و بالاخره هردروغ گویی که فاقد چیزی است که داشتن آن را شرف و آبرو می داند ، به کمک دروغ می خواهد خود را واجد آن بنمایاند ، غافل از آن که لاف در نظر خردمندان ، هیچ گونه تاثیری ندارد و لاف زن را از آن چه که هست ، کوچک تر و پست تر معرفی می کند .

دروغ در فقر

آن که خواستار جلب عواطف و کمک دیگران می باشد ، به دروغ ادعای فقرمی کند ، از زندگی خویش شکایت می کند ، گدایی می کند ، در وصف پریشانی خویش داد سخن می دهد و روضه زن و فرزند می خواند ، شاید بهره ای برگیرد ، شاید مهری ازخود در دل ها جای بدهد و رحمتی را بر انگیزد; این گونه دروغ گوها اضافه بردروغ گویی ، دارای پستی طبع نیز می باشد . چه بسا در میان اینان ، سرمایه داران وثروتمندانی نیز یافت شوند ، ولی گدا طبعی آن ها سبب می شود که از این وسیله گند ونامشروع نیز دست بر ندارند و بر ثروت خویش بیفزایند .

پول داران این دسته

، ثروت خود را مخفی می دارند ، مبادا بیچارگان فامیل ، بینوایان دوستان از آنان توقع همراهی داشته باشند ، لذا اینان به ناداری تظاهر می کنند .

عده ای از تظاهر به فقر ، نظر دیگری دارند و آن این است که از شور چشمی مردم محفوظ بمانند . این عادت ، در میان بیش تر کسانی که به سبک قدیم فکر می کنند ، بیش تر یافت می شود .

دروغ در کسب و کار

بسیاری در کسب و کار خود ، دروغ می گویند . اینان چنین می پندارند که بدین وسیله ، سود بیش تری می برند و با این گمان باطل ، خود را آلوده به گناه می کنند و مال حلال خود را تبدیل به حرام می کنند . دروغ گویان در کسب و کار ، چند قسمند :

عده ای کم فروشی می کنند یا اندازه های خود را کم تر قرار داده اند یا از مقداری که خریدار خواسته ، کم می کنند ، ولی بها را به همان اندازه ای که خریدار خواسته ، می گیرند .

قرآن می گوید :

«ویل للمطففین; (2) وای بر مطفف ها . » آن گاه خود معنای مطفف را روشن می کند : اوکسی است که جنسی را که برای فروختن می کشد ، کم می گذارد ، ولی هنگامی که می خرد بی کم و کاست ، تحویل می گیرد .

قرآن ، این دسته را از روزی بزرگ می هراساند ، روزی که همه مردم در برابرپروردگار می ایستند و بایستی حساب هر چه کرده و هر چه برده و هر چه خورده اند ، پس بدهند .

عده ای تقلب می کنند و جنس آمیخته و مخلوط را به نام خالص به مشتری می دهند : در شیر آب کرده و به نام شیر خالص جا می زنند ، پارچه پشم و نخ را به نام پشم اندر

پشم می فروشند ، چایی بد را در چایی خوب داخل کرده و به نام چایی خوب به مشتری می دهند ، طلای چهارده را به نام طلای هیجده قالب می کنند ، در میان کیسه برنج اعلا ، برنج وسط می گذارند و در روغن ، چه می کنند ، باشد . فطرت انسان ازاین گونه کارها بیزار است . این گونه دروغ در زبان اسلام «غش نامیده شده . رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید :

هر کس در خرید یا فروش با مسلمانی غش کند ، از ما نیست و روز قیامت با یهودمحشور خواهد شد ، زیرا یهودی ها ، پر غش ترین خلق با مسلمانان می باشند .

سومین نوع دروغ در کسب و کار ، آن است که جنس بدی را در ظاهری فریبنده بیارایند و تحویل خریدارش بدهند ، خانه ای است که از پای بند ویران است ، رنگ آمیزی اش می کنند و سر و صورتی بدان می دهند تا خریدار گول بخورد و آن رابه جای خانه ای استوار و محکم بخرد .

دسته ای در قیمت خرید جنس ، دروغ می گویند : اگر ارزان خرید باشد ، گران خریدش گویند . این گونه معامله ، قطع نظر از دروغ ، شاید خالی از اشکال هم نباشد .

در گذشته ، بعضی از گاراژی ها بسیار دروغ می گفتند و معتقد بودند که این کسب جز با دروغ گفتن ، پیشرفتی ندارد ، ولی هنگامی که گاراژی های راست گوپیدا شدند و توانستند با راست گویی پیشرفت کنند ، بطلان نظریه آن دسته ثابت گردید .

درست کاری و خوش خلقی کاسب ، بهترین وسیله برای پیشرفت کسب است . چنین کسی به زودی شناخته می شود . در این هنگام ، مشتری از راه دور

خواهد آمد واز کنار فروشندگان مشابه خواهد گذشت و به سراغ فروشنده درست کارخوش اخلاق خواهد رفت تا کالای او را بخرد .

دروغ در سیاست

کوته نظران چنین می پندارند که سیاست با دروغ ، همراه است و دروغ گویی بامردم ، نشانه سیاستمداری است . به خاطر دارم که فرمانداری در قم بود که بسیار دروغ می گفت و اگر کسی از او چیزی می خواست فوری وعده ای دروغین می داد و اگرمنظور ، اقدامی برای اصلاحات شهری بود ، به زودی می گفت : اقدام کرده ام واعتبارش را گرفته ام و اکنون در جیب من است و به جیبش نیز اشاره می کرد !

وقتی به من می گفت : من از شانزده سالگی تاکنون ، وارد شغل های سیاسی بوده ام . گویا او دروغ گویی را به شغل های سیاسی تفسیر می کرد !

دروغ در سیاست ، کارش به جایی رسیده که در باره سیاستمداران ، چنین می گویند :

دو نفر سیاستمدار که با یکدیگر سخن می گویند ، هر دو به هم دروغ می گویند وهر دو می دانند که دروغ می شنوند و هر کدام می دانند که دیگری می داند که دروغ می شنود و هر دو از این دانستن یکدگر هم اطلاع دارند .

آیا این هم زندگی شد ؟ مرده باد این گونه زندگی که پایه اش بر دروغ نهاده شده است . از هیتلر ، نقل شده که مردم ، دروغ بزرگ را زودتر از دروغ کوچک می پذیرند !

بنابر این منطق ، مرد سیاسی بایستی به ملت دروغ بگوید ، به هم پیمان دروغ بگوید ، به دوست دروغ بگوید ، به بیگانه دروغ بگوید ، به زن و فرزند دروغ بگوید . آیا به خودش هم دروغ می گوید ؟

آیا چنین کسی می تواند اعتماد ملت را

به خود جلب کند ؟ اینان اشتباه می کنند ، زیرا بهترین سیاستمدار کسی است که بهتر بتواند جلب اعتماد کند و جلب اعتماد جزبا راستی و درستی محقق نخواهد شد . اعتماد که پیدا شد ، هر مشکلی حل می شود ، بلکه مشکلی پیدا نخواهد شد .

دروغ در عشق

در این زمان ، کسی که در پی صورتی زیبا بیفتد و در برابر این تمایلات جنسی خود ، نتواند مقاومت کند ، خود را عاشق می خواند ، غافل از آن که این ، شهوت رانی است نه عشق .

گواه بر این سخن دو چیز است :

یکی آن که همین آقای عاشق ، اگر پری روی دیگری را ببیند به او نیز دل می دهد ، بلکه اگر از یارش زیباتر و برازنده تر باشد و نتواند از هر دو بهره برداری کند ، از یاردست بر می دارد و به دلدار تازه می پیوندد . عاشق و معشوقی که هر دو ، دم از عشق می زنند ، چرا در مجالس عیش و نوش ، هر کدام ، یاری دیگر بر می گزینند ، بلکه یارهایی دیگر ، با آن ها گل می گویند و گل می شنوند .

عاشق کسی است که جز چهره زیبای یار ، پری رخ دیگر را نمی بیند ، او دل بلهوس هر جایی ندارد . او جز دوست چیزی نمی خواهد . هوسبازی را عشق نامیدن دروغ است و خیانت .

دیگر آن که بیش تر ازدواج هایی که از این عشق اصطلاحی پیدا شده ، طولی نکشیده که به سردی گراییده است . روزنامه ها کاریکاتور سیر این عشق و ازدواج رادر چند تصویر کشیده اند و گاه کار به جایی می رسد که دو همسر از هم جدا می شوند ، بلکه دوستی میان آنان

تبدیل به نفرت می شود ، و به ویژه در مرد که بسیار از زن بی وفاتر می باشد .

غریزه مرد که سیر شد ، عشقش تمام می شود . اگر آمار طلاق امروز تهران را با آمارطلاق نیم قرن پیش مقایسه کنیم ، طلاق آن روز ، شاید از یک صدم طلاق امروز کم تربشود . ازدواج های بی دوام ، ارمغانی است که از فرنگ به ایران آمده است . آمار طلاق در اروپا و امریکا به طرز سرسام آوری بالا می رود با آن که طلاق تحت اختیار محکمه می باشد .

آری شهوت رانی را عشق نام نهادن نیز از سوغاتی های فرنگ است ، چنان که ناموس پرستی را حسد نام نهادن و بی غیرتی را خوش قلبی گفتن ، بایستی ازدروغ های غربیان شمرده شود .

دروغ های تعصبی

تعصب ، طرف داری کردن از کسی یا چیزی است ، از نظر آن که بستگی به خودشخص دارد . از عقیده ای طرف داری کردن ، چون خود بدان معتقد است و به کمک ظالمی شتافتن ، چون خویش است یا دوست گرمابه و گلستان است و شهر و دیارخود را بهترین شهر و دیار دانستن ، همگی از مصادیق تعصب می باشد .

تعصب گاه بسیار بسیار مخفی است ، به طوری که خود تعصب ورزنده هم می پندارد که روی حق و حقیقت قدم بر می دارد ، نه از روی تعصب . فداکاری در راه حق ، وقتی زیباست که برای حق باشد ، نه برای خلق . تعصب های دینی قیمتی ندارد ، بلکه گاه زیان خواهد داشت .

آخرین هدف در همه تعصب ها ، من است . این عقیده من است . این روش من است . این برادر من است . این هم شهری

من است . این هم کیش من است . از همه این ها پشتیبانی می کند ، چون از آن اوست . آخرین هدف در حقیقت خواهی ، حق است . این عقیده ، حق است . این روش ، حق است . این برادر ، حق می گوید . این دشمن ، حق می گوید . این خویش ، حق می گوید . آن بیگانه هم حق می گوید . از همه این ها پشتیبانی می کند ، چون حق است .

متعصب و خود پسند می گوید : چون من گفته ام ، پس صحیح است . حقجوی می گوید : چون صحیح است ، پس من می گویم . آن می گوید : همه چیز در راه من . این می گوید : من در راه حق .

متعصب در راه مورد علاقه خود ، از هیچ گونه گفتار و رفتاری دریغ نمی کند ، حتی از دروغ گفتن هم دریغ نمی کند .

پاره ای از مستشرقان متعصب در کتاب های خود ، دروغ ها گفته و به اسلام تهمت ها زده اند تا از مسیحیت دفاع کرده باشند .

پاره ای از مورخان برادران اهل سنت ما ، در تاریخ دروغ هایی آورده اند تاوضع دستگاه حاکمه را حفظ کرده و از پیشرفت مذهب اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله جلوگیری کنند .

داستان های سیف بن عمرو ، ابو حیان توحیدی گواه بر این سخن است . کتاب هایی که اخیرا در مصر چاپ می شود ، در آن تحریف می کنند و حقایقی رااز آن اسقاط می کنند و شاید هم این روش را از بعضی از مطبوعات مسیحی آموخته باشند .

دروغ های ملی

شنیدم پاره ای از مورخان یونان قدیم ، برای عظیم نمایانیدن ملت خود ، عددسپاهیان خشایار شاه را ، هنگام حمله به یونان پنج میلیون تن نوشته اند ، در صورتی که با وسایل حمل

و نقل آن روز و وضع خواربار ، حرکت دادن ارتش یک میلیون نفری در آن روز محال بوده است . مورخان ترک ، برای آن که شکست ایلدرم بایزیدرا از تیمور ، موجه جلوه بدهند ، عدد سپاه تیمور را بسیار بیش تر از سپاه بایزید ، نوشته و چند برابر آن چه بوده ، قلمداد کرده اند ، در صورتی که محققان می نویسند : سپاه تیمور ، از سپاه ایلدرم کم تر بوده و صف سپاه بایزید ، از صف سپاه تیمور درازتر بوده است .

جلال الدین خوارزمشاه با یکی از سلاطین سلجوقی به جنگ پرداخت . دو مورخ در دو سپاه بودند و کتاب هر دو در دست است . هر کدام جریان جنگ را به سود امیرخود نوشته اند ، گویی دو جنگ بوده است .

نسبت به افسانه های ملی ، سخنی نمی گوییم ، ان شاء الله در آینده به طور تفصیل ازافسانه نویسی بحث خواهد شد .

دروغ در شهادت

شهادت وقتی است که چیزی به چشم دیده و یا به گوش شنیده شده باشد و اگر آن چیز ، دیدنی یا شنیدنی نیست و از صفات معنوی می باشد ، بایستی آثار آن ، دیده یاشنیده و به طور کلی با یکی از حواس ، ادراک شده باشد .

در غیر این صورت ، یعنی اگر کسی به چیزی دیدنی شهادت بدهد که آن را ندیده ، یا به چیزی شنیدنی شهادت بدهد که آن را نشنیده و در صورتی که خود آن چیز دیدنی و شنیدنی نیست ، آثارش را به حس درک نکرده باشد ، این گونه شهادت ، شهادت دروغ خواهد بود . از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که کسی

که شهادت دروغ بدهد ، بابت پرست مساوی می باشد .

به دروغ خدا را گواه گرفتن

خدا را به دروغ شاهد گرفتن ، یکی از زشت ترین و قبیح ترین دروغ هاست . اضافه بر این ، بی احترامی نسبت به مقام مقدس ربوبی می باشد که از بی شرمی و بی حیایی ریشه می گیرد .

از عیسای مسیح علیه السلام نقل است که حضرتش ، این کار را پیش خدای ، اعظم گناهان دانسته است . در بعضی روایات نقل شده که خدای این دروغ گو را مخاطب قرار داده و می فرماید :

از من ضعیف تر نیافتی که مرا بر این دروغ ، گواه گرفتی ؟

دروغ در نقل وقایع

گویند : یکی از دانشمندان فرنگ ، سالیان درازی رنج برد تا تاریخی برای ما قبل تاریخ بنویسد ، حتی برای آن که فکرش آسوده و از شلوغی بر کنار باشد ، از شهرخارج شده و در کناری منزل گزید و به نوشتن ادامه داد . روزی در همان جا در برابرچشمش واقعه ای رخ داد ، وقتی که به شهر آمد ، همان واقعه را چندین گونه از مردم شنید . او با خود اندیشید که این واقعه ای است که در این زمان در برابر چشم من رخ داده ، هر کسی آن را جوری نقل می کند ، پس نوشتن تاریخ ما قبل تاریخ چگونه خواهد بود ؟ ! سپس نوشته های خود را نابود کرد .

داستان یک کلاغ و چهل کلاغ از امثال یا افسانه های معروف زبان فارسی است .

به طور کلی وقایعی که در سر گذشت ها نقل شده ، اگر کسی در تاریخ به دقت مطالعه کند ، بسیار در میان آن ها دروغ خواهد یافت .

دروغ ننگین

جهاد احد به پایان رسید . دندان مقدس رسول خداصلی الله علیه وآله با سنگ جفا بشکست . حمزه عموی آن حضرت شهید شد . پیکر علی علیه السلام جراحت ها و زخم هایی برداشت که فتیله در آن ها به کار می رفت .

مغیره بن عاص از دشمنان سر سخت پیغمبر اسلام بود و به دروغ ادعا می کرد که شکننده دندان مقدس رسول با سنگ او بوده و کشنده حمزه ، عموی پیغمبر ، او بوده است . یکی دو سال گذشت و مغیره دگر باره با قوای متحده عرب به جنگ رسول آمد ، قریش و عشایری چند برای نابودی اسلام دست اتحاد داده بودند و به سوی مدینه هجوم

آوردند . این جنگ در تاریخ به نام غزوه خندق نامیده شده است .

خدا در این جهاد ، مسلمانان را پیروز گردانید و کفار شکست خوردند و مراجعت کردند . در هنگام بازگشتن ، مغیره را خواب در ربود ، وقتی که از خواب بیدار شد ، یاران رفته بودند . مغیره تنها ماند و خود را در خطر لشکر اسلام دید . با خود اندیشیدکه بهتر آن است ، داخل مدینه شود و به خانه برادر زاده اش عثمان برود .

از پیراهن نقابی ساخت تا شناخته نگردد و به خانه عثمان رفت . در این موقع ام کلثوم دختر رسول خدا از خدیجه همسر بزرگوار آن حضرت در خانه عثمان بود . عثمان با ام کلثوم پس از مرگ خواهرش رقیه ، ازدواج کرده بود .

عثمان به حضور مقدس رسول شرفیاب شده و پرسید : شما به عموی من مغیره ، امان داده اید ؟ پیغمبر تکذیب فرمود و روی خود را به سوی دیگر کرد . عثمان از آن سو آمد و پرسش خود را تکرار کرد . دوباره رسول اکرم صلی الله علیه وآله تکذیب فرمود و چهره مبارک را بر گردانید . آن گاه فرمود : تا سه روز به او امان دادیم .

مغیره در این سه روزی که در پناه پیغمبر بزرگ می زیست ، از کرده ها و گفته هاپشیمان نشد و دست از دشمنی با رسول بر نداشت . سه روز گذشته بود که او از مدینه بیرون رفت و در بیابانی واماند . جبرئیل جایگاه او را به رسول خداصلی الله علیه وآله خبر داد .

زید بن حارثه و زبیر از مدینه خارج شدند و به سراغش رفتند .

زید به خونخواهی برادر خوانده اش حمزه ، او را بکشت .

پی نوشتها

1) بحار الانوار ، ج 60 ، ص 217 .

2) مطففین (83) آیه 1 .

باز هم دروغ های گوناگون

سخنی از امام سجاد علیه السلام

«کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول لولده : اتقوا الکذب ، الصغیر منه و الکبیر ، فی کل جد و هزل ، فان الرجل اذا کذب فی الصغیر ، اجتری علی الکبیر; (1) .

امام سجادعلیه السلام به فرزندانش می فرمود : از دروغ بپرهیزید ، خواه کوچک باشد ، خواه بزرگ ، چه جدی باشد و چه شوخی ، زیرا دروغ کوچک ، انسان رادلیر می کند که از دروغ بزرگ نهراسد . »

در آغاز کار ، همه از ارتکاب گناه ، به ویژه گناه بزرگ ، بیم دارند . یکی از چیزهایی که گناه کار را وادار به گناه بزرگ می کند ، ارتکاب گناهان کوچک و بی اهمیت شمردن آن هاست . گناهان کوچک ، خوف خدا را از دل می برد و به جای آن ، جرات بر خدا رامی آورد . ترک گناهان کوچک به منزله پیشگیری از گرفتار شدن به گناهان بزرگ می باشد .

دروغ بزرگ و کوچک

دروغ بزرگ ، گناهی است که شعاع عملش وسیع است . این گونه دروغ را پاره ای از مردم نادان بهتر می پذیرند . شاید منظور هیتلر از این که مردم ، دروغ بزرگ را ازکوچک ، زودتر ، باور می کنند نیز همین باشد .

ممکن است که این فکر غلط به خاطر کسی برسد که بیهوده سخن به این درازی نیست ، اگر همه آن دروغ باشد ، اندی از آن راست خواهد بود ، دروغ دروغ نمی باشد;البته چیزی هست ، ولی به این اندازه که می گوید نیست ، مثلا اگر کسی بگوید : من دانشورترین کسم ، در صورتی که نادان صرف باشد ، شنونده بی فکر پیش خودمی گوید : بر فرض دانشورترین کس نباشد ، بی گمان از دانشوران به نام وانگشت شمار خواهد بود

یا کسی که پشیزی ندارد ، خود را میلیاردر معرفی کند ، شنونده بی فکر بگوید : اقلا ده هزار تومانی دارد .

به طور کلی دروغ از پای بند ویران است و در سخن دروغ گو راه راست و سخن درست نمی توان یافت . کسی برای روضه خوانی به کراچی رفته بود ، در آن جا ادعاکرده بود که در قم چهل هزار شاگرد دارد ، در صورتی که شاید یک شاگرد در حوزه علمیه قم برای او نبود . کسی هم از هند به تهران آمده بود و ادعا کرده بود که سی هزارسنی را شیعه کرده است . وقتی راجع به او از یکی از دانشمندان هند تحقیق کردم ، اوگفت : این برادر اوست; یعنی این که از هند به تهران آمده ، برادر آن کسی است که از قم به خاک هند رفته است .

دروغ شاخدار و دروغ بی شاخ

دروغ شاخدار ، دروغی است که دروغ بودنش آشکار است و هر کسی که بشنود ، بدان پی می برد ، چنان که می گویند : دروغ که از دور می آید یک پایش می لنگد . شایدمنظور از این مثل همان دروغ شاخدار باشد .

یکی گفته بود که شهر کوفه ، وقتی به قدری بزرگ بود که بیست و یک هزار احمدیک چشم کله پز داشت ، در صورتی که اگر همه جمعیت کنونی روی زمین ، مسلمان باشند و همگی نام های اسلامی داشته باشند و دکان کله پزی در همه کشورها معمول باشد ، نمی توان یقین کرد که در تمام جهان ، بیست و یک هزار احمد نام کله پز ، افت شود . وجود بیست و یک هزار یک چشم در تمام کشورهای

اسلامی ، موردتردید است تا برسد به احمد نام ، آن هم کله پز .

دروغ بی شاخ در برابر دروغ شاخدار است و مقصود از این اصطلاح ، دروغی است که نهانی باشد و کم تر به دروغ بودنش پی برده شود; دروغ گو وضع مخصوصی به خود بگیرد ، سخنش ضمایمی داشته باشد که شنونده نتواند ، دروغش را تشخیص دهد ، مگر آن که خیلی زیرک باشد ، یکی از واضعان حدیث می گوید : حدیثی جعل کردم و در مجلس علمای بغداد خواندم ، در صورتی که عددشان به چهل می رسید ، همگی تصدیق کردند ، تنها یک تن آن ها به دروغ بودن حدیث ومجعول بودنش پی برد .

دروغ روزنامه ای

ناپسندی دروغ ، اختصاص به زبان ندارد . دروغ گناه است خواه از زبان بیرون آید ، و خواه از سر خامه تراوش کند و نوشتنی باشد .

دروغ نوشته ، از جهتی از دروغ گفته ، زشت تر می باشد ، زیرا دایره عملش ازنظری وسیع تر است . دروغ گفتنی ، فقط یک دم است و سپس نابود می شود ، ولی دروغ نوشتنی می ماند .

دروغ زبان ، ویژه همان چند تنی است که می شنوند ، ولی دروغ قلم به همه جامی رود و همه کس آن را می خواند ، به ویژه اگر در روزنامه های پر تیراژ باشد .

روزنامه نگار درست گو و درست نویس ، بایستی خود را از خطر پخش دروغ ونشر اکاذیب ، دور نگه دارد . خبرنگاران ، بایستی کوشش کنند که خبر راست و صحیح برای روزنامه خود بفرستند . خبرنگار اگر دروغ گزارش دهد ، روزنامه نگار اگر دروغ پخش کند ، قطع نظر از دروغ نویسی که خود گناهی است بزرگ

، پولی که در برابر آن می گیرند پولی پلید خواهد بود و مانند پول دزدی است ، آن هم دزدی با نیرنگ .

شاید برخی از ارباب جراید ، نخواسته باشند دروغ بگویند ، ولی حقایق را با افکارخود تطبیق می کنند و اوضاع و احوال را به ضمیمه حدس خود ، در نظر می گیرند یابرنامه های خصوصی زندگی کسی را که مورد نظر است ، پیش خود با وضع او تطبیق می کنند ، آن وقت به طور قطعی و صریح خبر می دهند . اگر بگویم که خبرهایی که نگارنده از حقیقت آن ها اطلاع داشته ام ، هشتاد درصد آن ها را در مطبوعات ، خلاف حقیقت یافته ام شاید چندان مبالغه نباشد .

پاره ای از ارباب قلم در لقب هایی که برای اشخاص می گذارند ، دوستی و دشمنی را در نظر می گیرند ، گاهی کاه را کوه می کنند ، گاهی کوه را کاه; مدح و ستایشی که ازکسی می کنند ، روی ایمان نمی باشد ، بلکه روی حسابی است که با او دارند .

دروغ در کتاب

دروغ های کتابی ، شاید از دروغ روزنامه ای زشت تر باشد ، زیرا مردم در کتاب ، کم تر احتمال دروغ می دهند ، در نتیجه از دروغ کتابی بیش تر گمراه می شوند . کتاب ، خزانه تحقیق است . روزنامه ، خزانه خبر است . پس دروغ در کتاب بیش تر گول می زند ، پس ناپسندتر خواهد بود ، به ویژه کتابی که برای شناساندن مردان تاریخ نوشته شده که اکنون به نام تراجم احوال نامیده می شود .

دروغ گویی جدش را که اصلا اهل دانش نبوده است ، یکی از دانشمندان به نام معرفی کرده و برای او تالیفاتی جعل کرده است و برای یکی از محققان بزرگ معاصرفرستاده تا در کتاب پر ارزش

خود آن را درج کند . خوش بختانه این دانشمند عالی قدرهر چه در کتابش آورده ، مدارک آن را بیان کرده است .

دروغ گوی دیگری بر طبق مرور زمان ، لقب های پدر خویش را بالا برده تا اخیرابه عالی ترین لقبش رسانیده است .

بی لیاقتی فرزند و دست خالی بودنش ، موجب می شود که در عظیم قرار دادن پدرپس از مرگش بکوشد .

احمقی که به گمانم چنین پنداشته که دروغ کتبی زودتر باور می شود ، در حاشیه بعضی از کتاب ها نوشته است که تاکنون چند بار امیر المؤمنین علیه السلام را با فرق شکافته دیده ام و خدمت امام زمان رسیده ام . دروغ گوی دیگری در پشت کتاب ها به خطخودش تقدیم مؤلف کتاب را به خود می نویسد و امضای مؤلف را مجعولا پای آن می گذارد . کتاب های خطی را می خرد و در پشت آن ها می نویسد که از کتب خانوادگی است که به طور ارث از نیاکانش به وی رسیده است . در پشت کتاب های چاپی می نویسد که از اول تا به آخر این کتاب را خوانده ام و مطالعه کرده ام ، سپس به کتابفروش می فروشد .

به طور کلی دروغ های نوشتنی انواع بسیار دارد که بر طبق اوضاع و احوال دروغ گو تفاوت می کند .

گزارش دروغ

دیگر از دروغ های نوشتنی گزارش های دروغین به ما فوق خود می باشد . گزارش مامور بسیار حساس است . نه تنها در سعادت یا بدبختی یکی دو فرد تاثیر دارد ، گاه ممکن است که بر اثر گزارش مامور ، کشوری نابود شود یا سعادتی نصیب مردمی گردد .

بازرس ها ، کارآگاه ها ، ماموران انتظامی به طور عموم و جاسوسان می توانند باگزارشی که می دهند خود را رادمردترین فرد بشر قرار دهند و می توانندپست فطرت ترین مردم باشند .

گزارش دهنده باید بداند

که اگر گزارش دروغین به زیان کسی بدهد ، نخست خودرا بدبخت کرده ، سپس ما فوق خود را که به گزارش او ترتیب اثر می دهد سیاه روزساخته و هم آن بیچاره بی گناه را که به خاک سیاه نشانیده است .

ماموری که می خواهد گزارشی تنظیم کند ، بایستی خدای بزرگ و دانا و بینا و توانارا در نظر بگیرد و صلاح و سعادت افراد ملت را پیش چشم مجسم سازد ، آن گاه به تنظیم گزارش بپردازد ، گزارشی که به زیان کسی باشد ، اگر راست باشد ، بسیار شوم است ، چه برسد به دروغ .

دروغ برای خنده

نادان هایی که خود را خوش مزه می نامند ، و می خواهند با لودگی و مسخرگی ومتلک گویی ، جلب عواطف کنند ، به وسائلی چند متشبث می شوند : گاه ضعیفی رامورد حمله شوخی و استهزا قرار می دهند ، گاه رفتارهایی خلاف ادب و نزاکت ازخود بروز می دهند ، گاه دروغ هایی جعل می کنند که حاضران را بخندانند . این کارها راهر کدام از دیگری زشت تر و ناپسندتر باید شمرد . شیخ انصاری در مکاسب می گوید :

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که در ضمن سفارش هایی که به ابوذر کرد چنین فرمود :

وای بر کسی که هنگام سخن گویی دروغ بگوید تا دگران را بخنداند ، وای بر او ، وای بر او ، وای بر او !

وای در جایی گفته می شود که بدبختی بزرگ یا مصیبتی ناگوار به کسی دست داده باشد . پس به چنین دروغ گویی چهار دفعه وای گفتن ، نشانه چه سیاه بختی بزرگی است .

بدبخت تر از بدبخت ، کسی است که گناهی مرتکب شود که خودش هیچ از آن لذتی

نبرد; خودش باید به حال خود بگرید که خود را بدبخت تر از بدبخت کرده ودلقک برای دگران ساخته است .

دروغ برای گریه

در گذشته ، دروغ هایی در داستان کربلا گفته می شد و هم اکنون از طرف دسته مخصوصی گفته می شود ، برای آن که شنوندگان بیش تر بگریند . بدبختانه دروغ هایی نیز در کتاب های مصیبت نوشته شده است که اصل و نسب درستی ندارد . سطح علمی بعضی از خوانندگان مصیبت هم کوتاه می باشد و اجازه نمی دهد که به مدارک اصلی رجوع کنند .

گاهی شاعری تخیلات خود را به شعر در آورده و سپس این تخیلات ، سندی برای نقل دگران شده است و گاه خود گوینده از خویش نیز ضمایمی می افزاید . خوش بختانه در این چند سال اخیر ، پاره ای از گویندگان دینی پیدا شده که به تحقیق پرداخته اند و حقایق اصلی را برای مردم می گویند .

راه اصلاح و جلو گیری از این دروغ ها بالا رفتن سطح فرهنگ مردم است .

دروغ دیگری که در نقل بعضی از مصیبت خوان ها پیدا می شود ، معرفی کردن قهرمانان داستان های کربلاست . زینب را زنی معرفی می کنند که پیوسته کارش گریه وزاری بوده ، در صورتی که تاریخ بشریت تاکنون ، زنی رشیدتر از زینب سراغ ندارد . قدرت نمایی هایی که زینب در عرصه کربلا کرده ، تو دهنی هایی که در مجلس ها به ابن زیاد و یزید زده ، بهترین گواه سخن ماست . کودکان آنان را قهرمانان التماس معرفی می کنند ، در صورتی که مردی را بایستی از این کودکان یاد گرفت .

نام مقدس سید الشهدا را با سبکی می برند و آن طور که شایسته است مراسم ادب و احترام را نسبت به این وجود مقدس انجام نمی دهند .

نظریه غلط

غزالی در کتاب احیاء العلوم می گوید :

سخن وسیله ای است برای رسیدن به مقصود ، اگر با راست گویی بتوان به مقصودرسید ، ولی اگر

راه رسیدن به مقصود ، منحصر به دروغ گفتن باشد ، دروغ روا می شود ، بلکه اگر مقصود واجب باشد ، دروغی که وسیله رسیدن به آن باشد واجب می شود . (2) .

آیا این سخن غزالی ، از این جا ریشه گرفته که هدف مشروع وسیله را مشروع می سازد ، هر چند خود وسیله نامشروع باشد ؟ در این زمان هم ، پاره ای از دسته های سیاسی این گونه قدم برمی دارند و برای رسیدن به هدف ، آماده ارتکاب هر جنایتی هستند .

این فکر از روش اسلام و مسلمانی به دور است و کسی که دانشی داشته باشد ، اثری از آن ، نه در قرآن و نه در معارف محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین -نخواهد یافت; روش پیغمبر اسلام و اوصیای بزرگوارش ، هرگز چنین نبوده است وجز از راه مشروع برای رسیدن به هدف های خود قدمی بر نداشته اند با این که درصورت ظاهر ، راه نامشروع و نزدیک تری برای رسیدن به هدف داشته اند . بیان این سخن احتیاج به تفصیل دارد .

به هر حال ، دروغ ناروا و ناپسندیده هیچ وقت روا و پسندیده نخواهد شد . آری ، موارد استثنای آن ، جایی که مزاحمت با محذور اهمی پیدا کند ، ان شاء الله در آینده توضیح داده خواهد شد .

شاید سخن غزالی نمونه ای از طرز فکری است که در میان برادران اهل سنت معمول است ، چون بعضی از آن ها برای تنظیم و ترویج مقاصدی که به نظر خود ، مقدس می دانند ، دروغ را روا می شمرند . در فضایل و مناقب اقطاب و مرشدها وصحابه ، مطالب بسیاری جعل می کنند . بسیاری از این جاعلان ، مردمان مقدس بوده اند

و به عقیده خود به قصد نیکو کاری این کار را کرده اند و شاید انتظار ثواب هم از خدای داشته باشند .

گواه بر این سخن

ابو عصمت یکی از جاعلان احادیث فضایل خواندن سوره های قرآن است . هنگامی که از وی پرسیدند : چرا چنین حدیثی را جعل کردی و به ابن عباس نسبت دادی ؟ در جواب گفت : دیدم مردم از خواندن قرآن دست کشیده اند ، این را جعل کردم تا رغبت مردم به خواندن قرآن افزوده گردد .

در علم درایه الحدیث می گویند : جاعلان احادیث خود به دسته هایی تقسیم شده اند که از همه آن ها خطرناک تر مردمی بودند که به زهد و تقوا و ترک دنیا شهرت داشتند . اینان احادیثی به قصد خیر خواهی جعل کردند و مسلمانان بر اثر حسن ظن ، مجعولات آن ها را پذیرفتند .

دروغ مجانی

سیاه بخت ترین دروغ گوها ، دروغ گویی است که بدون هدف دروغ بگوید . اوبدون آن که از دروغ گویی ، سودی برای خویش در نظر بگیرد ، دروغ می گوید . بسیاری از اوقات ، هیچ گونه منظوری از دروغ گفتن ندارد ، نه شخصی و نه اجتماعی ولی باز هم دروغ می گوید (با دوست دروغ می گوید ، با دشمن دروغ می گوید ، باخویش دروغ می گوید ، با بیگانه دروغ می گوید) گویا برای او ، دروغ ، طبیعت ثانوی شده است . من نمی دانم این گونه مردم چه فکر می کنند . او چگونه فکر می کند . آیادروغ گویی برای آن ها شکر شده ؟ آیا عادت شده ؟ آیا راست گویی برای آن ها دشوارگردیده ؟ نمی دانم . آیا خودشان می دانند ؟

تحریف نیز از اقسام دروغ است

دروغ به سخنی که از ریشه دروغ باشد ، منحصر نیست ، بلکه تحریف نیز ازمصادیق دروغ است . تحریف ، سه جور است :

یکی آن که سخن کسی را انسان دگرگونه نقل کند; .

دیگر آن که از خویش بر سخن او بیفزاید; .

سوم آن که از سخن او کم کند و باقی مانده را منحصرا به او نسبت دهد ، نه آن که قسمتی از سخن کسی را نقل کند .

این گونه دروغ های تحریفی در نقل احادیث رسول خداصلی الله علیه وآله فراوان است . اگرکسی بخواهد از تفصیل آن اطلاع پیدا کند به کتاب عبقات الانوار علامه عالی مقام ، سیدحامد حسین نیشابوری هندی رجوع کند . عبقات کتابی است که گمان ندارم بشر بتواننددر آن موضوع ، بهتر از آن بنویسد ، چون این محقق بزرگ ، سخن را تمام کرده است .

تکذیب راست نیز دروغ است

اگر کسی سخنی به راستی بگوید و شما او را تکذیب کنید و سخنش را دروغ بشمارید ، خود دروغی است که شما مرتکب شده اید .

پیغمبران خدا در تاریخ دعوت به خدا ، بسیار گرفتار این گونه خسان شده اند . قرآن به این تکذیب ها اشاره می کند . باید متوجه باشید ، مبادا سخن کسی را به زودی تکذیب کنید ، به ویژه سخنان زیر دستان را ، چون تکذیب ها ، بیش تر شامل حال آنان می شود ، چون اربابان اگر دروغ آشکار هم بگویند ، کسی آنان را تکذیب نخواهد کرد ، بلکه متملقان و چاپلوسان تصدیق می کنند و بر صحت کلام آن ها تاییداتی نیز می آورند !

انکار حق ، از مصادیق دروغ است

اگر کسی از شما طلبی داشته باشد ، شما آن را منکر شوید دروغ گفته اید . اگرسخنی گفته اید سپس منکر سخن خود شوید دروغ گفته اید . اگر اقراری کرده اید ، سپس انکار کنید ، دروغ گفته اید و عذابی که خدا برای گناهکاران ، آماده کرده است برای خود خریده اید .

بار پروردگارا ، خودت ما را به راه راست ، هدایت بفرما و از این بدبختی وروسیاهی نجاتی عنایت بفرما .

پی نوشتها

1) الکافی ، ج 2 ، ص 338 ، باب الکذب ، ح 2 .

2) المحجه البیضاء ، ج 5 ، ص 244 .

دروغ در دین داری

دروغ در فضایل اخلاقی

در کمالات روحی سه جور دروغ تصور می شود :

یکی آن است که دروغ گو می داند که فاقد فضیلت است و به دروغ ، ادعای داشتن فضیلت دارد; می داند که عاطفه ندارد ، ولی ادعای عاطفه می کند .

دیگر آن که حقیقت فضیلت را به درستی ندانسته و در تشخیص مصداق ، اشتباه می کند و دعوی داشتن فضیلت دارد . حسود است و به شخصیتی حسد می ورزد ، ولی حسادت خود را تنفر از ریا کاری و عوام فریبی می پندارد .

سوم آن که حقیقت فضیلت را به خوبی می داند و خودش هم فاقد آن است ، ولی زیادی خود خواهی و شدت خود پسندی موجب می شود که خود را دارای آن فضیلت بداند . او اگر وجدان خود را حاکم قرار دهد ، پی می برد که دارای آن فضیلت نمی باشد ، ولی چیزی که در میان افراد خود پسند یافت نمی شود وجدان می باشد وبس; خود خواهی راه حقیقت و سعادت را بر این دسته بسته است .

معمولا خود پسندی ، بیش تر در کسانی یافت می شود که تا حدی در موقعیتی که دارند موفقیتی به دست آورده باشند ، هر چند آن موفقیت ، کوچک باشد و خودشان هم در پیدایش آن ، چندان سهیم نباشند ، بلکه آن را اوضاع و احوال خانوادگی یا محلی ایجاد کرده باشد .

دروغ در ایمان

عرب هایی به حضور رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب می شدند و ادعای ایمان می کردند . آن ها یا حقیقت ایمان را نمی دانستند و یا اگر می دانستند ، خود پسندی ، آن ها را دچاراشتباه کرده بود و چنین می پنداشتند که ایمان دارند . خدای در قرآن ادعای آنان راتکذیب می کند و از طریق پیامبرش مخاطبشان قرار داده و می گوید :

هنوز ایمان دردل های شما داخل نشده است :

«قالت الاعراب آمنا ، قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا ، و لما یدخل الایمان فی قلوبکم . » (1) .

سپس قرآن معنای ایمان را بیان می کند :

«انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون; (2) .

مردم با ایمان کسانی هستند که به خدای و پیامبرش ایمان آوردند و به دیگران گمان بدنبردند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند; آن ها راست گو می باشند و بس . »

یعنی اگر این گونه مردم ، ادعای ایمان کنند ، راست می گویند ، چون حقیقت ایمان را واجدند و از این سعادت برخوردار و گرنه عرب بیابانی را که کارش دزدی ویغماگری بوده ، با ایمان چه کار . از این که قرآن معنای ایمان را بیان کرده ، ممکن است استفاده بشود که دروغ عرب ها در ایمان ، بر اثر ندانستن ماهیت ایمان بوده است .

دروغ با خدا

کسی که نماز می خواند ، در سوره حمد ، خدای بزرگ را مخاطب قرار داده ومی گوید : فقط تو را عبادت می کنم . اگر این سخن را به راستی بگوید ، خوشا به حالش که به عالی ترین مقام رسیده است ، ولی بدبختانه بسیاری از ما مسلمان ها چنین نیستیم ، خدا را عبادت نمی کنیم ، بلکه دنیا را عبادت می کنیم ، آن وقت به خدای بزرگ می گوییم : تو را عبادت می کنیم . گاهی نیز در عبادت های ناچیزمان برای خدا شریک قائل می شویم ، ولی به حضرتش عرض می کنیم : فقط تو را عبادت می کنیم نه کس دگررا . بسیاری از مسلمانان در حال نماز متوجه خدا

نیستند ، دل در جای دیگر دارند ، ولی با زبان به خدا می گویند : فقط تو را عبادت می کنیم .

برای رسیدن به منظوری به هزاران در می زنیم ، حتی برای نوکری بیگانگان آماده می شویم ، به زشت ترین عمل ها تن در می دهیم ، از شرافت ، مردانگی ، عفت ، بلکه ازناموس خود ، برای رسیدن به پشیزی یا به مقامی صرف نظر می کنیم ، آن وقت در حال نماز به خدای می گوییم : فقط از تو کمک می خواهیم .

دروغ در بیم و امید

یکی از صفات مسلمانی آن است که مسلمان همیشه به رحمت الهی امیدوار باشدو در عین حال از غضب حضرتش بیمناک .

امیدواری کار دل است و اثرش از رفتار و کردار ظاهر می گردد; کسی که اثری ازامید در گفتار و رفتارش نیست ، نبایستی به دروغ ادعای امید کند . بیمناک بودن نیز ازصفات دل است که از رنگ چهره و خصوصیات احوال ، آشکار می گردد . کسی که ازغضب خدای بزرگ بترسد ، چگونه جرات می کند که به محرمات الهی و کارهای ناروانزدیک شود ؟ امیر المؤمنین علیه السلام پیوسته می فرمود :

«از دروغ بپرهیزید ! هر کسی امیدوار باشد در پی امید ، روان است و هر کسی که هراسان باشد از آن چه می ترسد گریزان خواهد بود . »

در شیعه بودن

یک پنجم مسلمانان جهان را شیعه علی می گویند . شیعیان در کشورهای مختلف اسلامی ، پراکنده هستند و محکوم قدرت های کشورها هستند . شیعیان ایران چند صدسال بود که از خود حکومتی نداشتند و در زیر سلطه اهل سنت بودند . همه چیز از آن سنیان بود و شیعیان فاقد همه چیز بودند و بدین حال روزگارانی را در محدودیت می گذراندند ، ولی در حدود چهار صد سال است (از زمان شاه اسماعیل صفوی که حکومت ایران در دست شیعه قرار گرفت) آن ها توانستند مراسم دینی خود را به آزادی انجام دهند .

از آن موقع کشور ایران ، به نام کشور شیعه خوانده شد و ملت ایران را ملت شیعه نامیدند . در میان عرب های سنی مذهب ، هر وقت بگویند

عجمی ، یعنی شیعی; حال آیا واقعا چنین است و ما ایرانی ها حقیقتا شیعه هستیم و در این ادعا راست گوبه شمار می آییم یا نه ؟

بهتر

آن است که پاسخ این پرسش را نداده و ببینیم گذشتگان ما هنگامی که درحضور اولیای خدا این ادعا را می کردند ، با چه وضعی رو به رو می شدند و چه می شنیدند; اینک چند نمونه :

معرفی رسول خداصلی الله علیه وآله از شیعه

مردی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد : فلان کس به ناموس همسایه اش نگاه می کند و اگر موقعیتی برای او دست دهد ، از عمل ناروا هم هراسی ندارد .

پیغمبر اسلام در خشم شد وامر به احضار او کرد . شخصی که در حضور مقدسش حاضر بود ، عرض کرد : او از شیعیان شماست و به دوستی حضرتت و برادرت علی افتخار دارد و از دشمنان شما متنفر و بیزار است . پیغمبر اسلام فرمود :

مگو که او از شیعیان ماست ، زیرا دروغ است . شیعه ما کسی است که به دنبال ما بیاید و از ما پیروی کند و این که در مورد این مرد گفته شد ، کار مانیست .

معرفی امام مجتبی علیه السلام

مردی خدمت نور دیده رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب شد و عرض کرد : من از شیعیان شما هستم .

امام دوم ، حضرت مجتبی علیه السلام به وی فرمود : اگر مطیع اوامر و نواهی ما هستی ، راست گفتنی و اگر غیر از این باشی ، بر گناهان خویش افزوده ای . هیچ وقت مقامی عالیی را که دارا نیستی ، ادعا مکن و مگوی از شیعیان شمایم ، ولی بگوی از دوستان شمایم و دشمن دشمن های شما هستم .

معرفی امام حسین علیه السلام

دیگری به حضور سید الشهداعلیه السلام عرض کرد : یابن رسول الله ! من از شیعیان شمایم .

امام سوم فرمود : از خدای بترس و ادعایی مکن که خدای به تو بگوید : دروغ می گویی . شیعیان ما کسانی هستند که دل های آن ها از هر آلودگی

و زنگ و دغل پاکیزه می باشد ، ولی بگوی : من از دوستان شما هستم . (3) .

سبط اکبر رسول صلی الله علیه وآله امام حسن علیه السلام شیعه را به رفتار نیک معرفی کرد و سبط دوم به دل پاک و این دو تفسیر ، سخن رسول خداست که فرمود : شیعه کسی است که به دنبال ما بیاید .

هر جا که دل پاک یافت شود ، رفتار نیک را درپی دارد ، و آن کسی که رفتار نیک داشته باشد ، نشانه آن است که دلی پاک دارد; چنین کسی از رسول خداصلی الله علیه وآله پیروی می کند .

رافضی یعنی چه ؟

برادران اهل سنت ، دوستان علی و آل علی را رافضی می خوانند . اکنون ببینیم معنای رافضی چیست .

خدمت امام صادق علیه السلام چنین گزارش دادند که امروز نزد این ابی لیلی ، قاضی کوفه ، عمار دهنی برای شهادت حاضر شد ، ولی قاضی شهادتش را نپذیرفت و گفت : ما تو را می شناسیم ، تو رافضی هستی . عمار از این سخن پریشان شد و لرزه بر اندامش افتاد و اشکش جاری گردید و از جای برخاست .

قاضی که چنین حالی را در او دید گفت : تو مرد دانشمندی هستی ، اگر بدت می آید که به تو رافضی گفته شود ، از رفض اظهار تنفر کن تا از برادران ما بشوی .

عمار گفت : تاثر من از این نیست ،

بلکه گریه من برای خودم می باشد و برای تو;برای خودم می گریم ، چون تو برای من ، مقامی عالی قائل شدی که من شایسته آن مقام نیستم; تو مرا رافضی خواندی ، در صورتی که سرور من امام صادق علیه السلام چنین فرموده :

«نخستین کسانی که رافضی خوانده شدند ، ساحران فرعون بودند . آن ها تا دیدندعصای موسی اژدها گردید ، به موسی ایمان آوردند و فرمان فرعون را زیر پا نهادند وبرای هر گونه شکنجه ای آماده شدند . فرعون آن ها را رافضی نامید ، چون دین فرعون را رفض کردند . رافضی کسی است که از آن چه خدا از آن بیزار است; دوری کند وهر چه را که خدای بدان امر کرده اطاعت کند . »

کجا در این زمان چنین کسی پیدا می شود ؟ من از آن بر خویش می گریم که خدا ازقلب من آگاه شود که من از این نام خوشم آمد ، آن گاه مرا مورد عتاب قرار دهد وبگوید : عمار آیا کسی بودی که باطل ها را لگد زدی و طاعت ها را انجام دادی ؟

سپس از درجات من بکاهد ، اگر بر من آسان بگیرد و یا سزاوار کیفر باشم ، اگر برمن جد بگیرد ، مگر آن که سروران من به داد من برسند .

چرا بر تو می گریم ؟ چون که گناهی بزرگ مرتکب شدی و مرا به دروغ لقبی دادی . من از عذاب خدای بر تو می ترسم ، زیرا شریف ترین نام ها را به من دادی ، ولی به صورت پست ترین نامش در آوردی . پیکرت چگونه می تواند ، عذاب این کلمه ات را تحمل کند ؟

هنگامی که امام ششم از گفته های عمار و

دلیری و فداکاری او آگاه شد ، فرمود :

«اگر عمار گناهانی از آسمان و زمین بزرگ تر داشت ، بر اثر این حق گویی گناهانش پاک شد و حسناتش نزد پروردگار در افزایش خواهد بود» . (4) .

امام رضاعلیه السلام تنبیه می کند

دربان خلیفه هشتم رسول خداصلی الله علیه وآله حضرت امام رضاعلیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد : چند تنی آمده و اجازه شرفیابی می خواهند ، خود را شیعه علی علیه السلام معرفی می کنند .

امام فرمود : بگو بروند ، کار دارم .

روز دوم آمدند و همان گونه با دربان سخن گفتند . جواب هم همان بود .

روز سوم آمدند و چنان گفتند و چنین شنیدند . تا دو ماه بر این منوال گذشت ، آنان هر روز می آمدند و سخن خود را تکرار می کردند ، ولی جواب همان بود .

وقتی که از سعادت زیارت آن حضرت ناامید شدند ، به دربان گفتند :

خدمت امام عرض کن ، ما شیعیان پدرت علی بن ابی طالب هستیم و بر اثر این که شما ما را به حضور نطلبیده اید مورد سرزنش دشمن قرار گرفته ایم; اگر این باربر گردیم و موفق به زیارتت نشویم ، آن قدر شرمنده شده ایم که از شهر و دیار خودمی گریزیم ، چون طاقت شنیدن سرزنش های تلخ دشمنان را نداریم . امام هشتم اجازه داد . آن ها شرفیاب شدند . سلام کردند . امام جواب سلامشان را نداد و اجازه نشستن هم عنایت نفرمود . همان طور که ایستاده بودند عرض کردند : یابن رسول الله ! این همه بی لطفی و اجازه شرفیابی ندادن از چیست ؟ آیا برای ما دیگر چیزی می ماند ؟ امام فرمود : بخوانید :

«ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم; .

هر

چه به شما رسیده ، از دست خودتان بوده است . »

من در این کار از خدا و رسول صلی الله علیه وآله و اجداد طاهرینم پیروی کردم ، آن ها بر شماخشمگین هستند .

عرض کردند : چرا یابن رسول الله ؟

امام فرمود : چون به دروغ ادعا کردید که شیعه علی بن ابی طالب هستید ، وای برشما ! شیعه علی ، ابوذر است و سلمان ، مقداد است و عمار و محمد بن ابی بکر ، کسانی که نافرمانی علی علیه السلام را نکردند و بر خلاف نواهی او قدمی برنداشتند . شما می گویید :

ما شیعه علی علیه السلام هستیم ، ولی بیش تر رفتارتان با رفتار علی علیه السلام مخالف است ، دراطاعت از اوامر او کوتاهی می کنید ، در ادای حقوق برادرانتان ، سستی نشان می دهید ، جایی که بایستی تقیه کنید نمی کنید و جایی که نباید بکنید می کنید . اگر شما می گفتید : ما دوستان علی هستیم و دوستدار دوستان او و دشمن دشمنان او ، ادعای شما راناپسند نمی شمردم ، ولی این مقام عالی را که ادعا کردید ، اگر کردار شما بر راستی گفتارشما گواه نباشد ، هلاک خواهید شد ، مگر آن که رحمت پروردگار شامل حالتان بشود .

گفتند : یابن رسول الله ! ما از این گفته استغفار می نماییم و توبه می کنیم ، همان طورکه حضرتت که بر همه ما پیشوا هستید ، به ما تعلیم فرمودید . ما می گوییم : ما دوستان شما هستیم و دوستدار دوستان شما و دشمن دشمنان شما .

خلیفه هشتم ، حضرت امام رضاعلیه السلام فرمود : آفرین بر شما ای برادران من و اهل دوستی من ، بالا بیایید ،

بالا بیایید . امام آن ها را آن قدر بالا برد تا به خود بچسبانید ، سپس به دربان رو کرد و پرسید : چند بار این ها را بر گردانیدی ؟ عرض کرد شصت بار .

امام فرمود : اکنون از طرف من ، شصت بار پی در پی ، نزدشان می روی و سلام مرامی رسانی و از وضع آن ها و عیالاتشان استفسار می کنی و به آن ها کمک می کنی و مورد عطا قرارشان می دهی ، چون گناه خود را با توبه و استغفار شستند و اکنون شایسته احترامند ، زیرا که ما را دوست دارند . (5) .

معرفی امام یازدهم

شب بود و دریچه ای از منزل وصی یازدهم پیغمبر اسلام ، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به کوچه باز بود . والی شهر از آن جا عبور می کرد . غلامان و نوکران والی ، مردی را کت بسته می بردند . هنگامی که چشم والی به امام افتاد ، از اسب پیاده شد و مراسم ادب به جای آورد .

امام به سوار شدن امرش فرمود . والی اطاعت کرد . آن گاه در حالی که به مردکت بسته اشاره می کرد ، خدمت امام عرض کرد : یابن رسول الله ! این مرد را از در دکان زرگری گرفتم ، به نظر می آمد که می خواهد دکان را سوراخ کند و دزدی نماید . خواستم پانصد ضربه تازیانه اش بزنم . گفت : من شیعه امیر المؤمنین و امام عصرهستم . از تازیانه زدن منصرف شدم و گفتم : از امام خواهم پرسید . اینک شرفیاب شدم تا صدق گفتارش را بدانم .

امام فرمود : معاذ الله ! این مرد ، شیعه علی نیست ، چون چنین اعتقادی به خود دارد ، خدایش به دست

تو گرفتارش کرده است .

والی از دیدگاه امام علیه السلام دور شد و فرمان داد آن مرد را به رو بخوابانند و دو نفر دردو طرف او قرار گیرند و به تازیانه زدن مشغول شوند . هنگامی که به زدن پرداختند ، والی دید که تازیانه ها به زمین می خورد و به آن مرد اصابت نمی کند . والی گفت : چه می کنید ؟ ! به سرینش بزنید .

خواستند چنان کنند ، ولی چوب هر یک به دیگری می خورد و آه و ناله اش بلندمی شد . والی گفت : شما دیوانه اید ؟ مرد را بزنید . گفتند : ما می خواهیم او را بزنیم ، ولی دست ما بر می گردد و چوب هایمان به یکدگر می خورد . والی چهار تن دیگر را بر آنان بیفزود و فرمان داد ، او را احاطه کرده و از همه طرف او را بزنند و خود هم در کنارآن ها بایستاد .

این بار ، وضع عوض شد ، چوب ها بالا می رفت و بر پیکر والی فرود می آمد ، به طوری که از اسب بیفتاد . والی گفت : چه می کنید ؟ ! مرا می زنید ! ؟ گفتند : نه ، او رامی زنیم .

والی ضاربان را عوض کرد و دگران را به جای آن ها گمارد و دستور زدن داد . آن هاهنگامی که به زدن پرداختند ، باز هم تازیانه ها به والی می خورد .

والی گفت : شما هم که مرا می زنید ! گفتند : ما فقط این مرد را می زنیم . والی گفت : پس این آثار ضربت در سر و دست و پیکر من از کجاست ؟ !

گفتند : دست های ما شکسته باد اگر منظور ما زدن جناب والی باشد

! و در این هنگام ، آن مرد به سخن آمد و والی را مخاطب قرار داده و گفت : آیا از این مرحمتی که در باره من شده که ضربت ها از من دور می شود ، بیدار نمی شوی ؟ ! مرا به خدمت امام بر گردان و هر چه به تو فرمود اطاعت کن .

دوباره خدمت امام شرفیاب شدند . والی عرض کرد : عجیب است ، حضرتتان فرمودید که این مرد ، شیعه شما نیست; هر کس شیعه شما نباشد ، شیعه ابلیس است و در آتش دوزخ جای دارد; من از این مرد معجزاتی دیدم که اختصاص به پیغمبران دارد !

امام فرمود : یا به اوصیای پیغمبران . سپس به والی فرمود : ای بنده خدا ! او در این سخن که از شیعیان ماست دروغی گفت که اگر از روی عمد بود ، تمام ضربت ها به اومی خورد و سی سال در زندان می ماند ، ولی چون از دوستان ما بود ، خدای او رانجات داد .

والی عرض کرد : فرق میان شیعیان و دوستان شما چیست ؟

امام علیه السلام فرمود :

شیعیان ما ، کسانی هستند که از ما پیروی می کنند و اوامر و نواهی ما را اطاعت می نمایند ، ولی کسانی که رفتارشان با رفتار ما ، مخالف است (واجبات خدا راانجام نمی دهند ، محرمات الهی را مرتکب می شوند) شیعه ما نیستند . سپس فرمود : ای وای ، تو هم دروغی گفتی که اگر از روی عمد بود ، خدای تو را به هزار ضربه تازیانه و سی سال زندان گرفتار می کرد .

والی پریشان شده و پرسید : کدام دروغ ؟ امام فرمود :

گفتی که از این مرد معجزه هایی دیدم .

معجزات از او نبود ، بلکه از ما بود که خدای در او ظاهر کرد ، تا حق آشکار گردد; اگر می گفتی در او معجزه هایی دیدم بر تو ایرادی نبود ، ولی چنین نگفتی; آیا زنده گردانیدن عیسی مردگان را معجزه عیسی بود یامعجزه مرده ها ؟ آیا از خاک ، شکل مرغ ساختن عیسی و سپس مرغ شدن آن به اذن خداو پرنده حقیقی گردیدن ، معجزه مرغ بود یا معجزه عیسی ؟ آیا بوزینه شدن عده ای درعهد یکی از پیغمبران خدا ، معجزه بوزینگان بود یا معجزه پیغمبر خدا ؟

والی عرض کرد : از این سخن استغفار می نمایم و توبه می کنم . آن گاه امام روی بدان مرد کرد و فرمود :

ای بنده خدا ! تو از شیعیان علی نیستی ، تو از دوستان او هستی; شیعیان علی کسانی هستند که خدای در باره آن ها فرمود :

«و الذین آمنوا و عملواالصالحات اولئک اصحاب الجنه هم فیها خالدون . » (6) .

آن ها کسانی هستند که به خدای ایمان آورده و ذات مقدسش را به صفات کمال ، موصوف ساخته و از هر عیبی و نقصی منزهش دانسته اند; آن ها گفتار و کردار محمدرا تصدیق کردند و علی را پس از او امام و پیشوا دانستند و هیچ کس از امت محمد راهمپایه علی قرار ندادند ، حتی اگر همه امت محمد را در یک پله ترازو بنهند و علی رادر پله دیگر ! پله علی سنگین تر خواهد بود ، آن چنان که آسمان از زمین برتر و زمین ازذره ، سنگین تر می باشد; شیعیان علی کسانی هستند که در راه خدا باکی ندارند که مرگ بر آن ها ببارد و یا آنان در

دامن مرگ بیفتند; شیعیان علی کسانی هستند که در آن چه دارند ، برادرانشان را بر خویش مقدم می شمارند ، هر چند بدان احتیاج داشته باشند;آنان در جایی که خدای نهی فرموده ، دیده نمی شوند و از آن چه که خدای بدان امرکرده سر پیچی نمی کنند; آن ها کسانی هستند که از علی پیروی کرده و برادران ایمانی خود را محترم می شمارند . من این حرف ها را از پیش خود نمی گویم ، بلکه از قول محمد می گویم که فرمود : «و عملوا الصالحات . » (7) .

دروغ در انتظار ظهور

یکی از صفات پیروان محمد و آل محمد آن است که بایستی همیشه برای قیام قائم آل محمد آماده باشند تا در گستردن عدالت در سرتاسر جهان شرکت کنند . آمادگی ، معنای انتظار ظهور ولی عصرعلیه السلام و انتظار فرج آل محمد می باشد .

شاید بعضی چنین پندارند که همین قدر که به زبان گفتند ما منتظریم ، انتظار ، محقق می شود ! در روزگار گذشته ، پاره ای در خانه ، شمشیری نگاه می داشتند و آن رانشانه انتظار می دانستند .

انتظار یعنی زمینه را برای آمدن کسی که مورد انتظار است ، فراهم کردن . انتظارمیهمان کشیدن ، خانه را جاروب کردن ، وسایل پذیرایی را آماده ساختن ، لباس خود راتمیز کردن و مانند این کارهاست; به زبان گفتن : منتظرم ، انتظار میهمان نمی باشد .

کسی که انتظار فرج آل محمد را دارد ، بایستی به قدر امکان خود ، زمینه را برای تشریف فرمایی خلیفه دوازدهم پیغمبر اسلام آماده سازد تا پس از ظهور ، هر چه زودتر حضرتش به مقاصد عالیه خود برسد .

آینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب زن به خانه و

پس میهمان طلب

دروغ در مسجد ساختن

گفتند : کسی مسجدی ساخت و نام خود را بر آن نصب کرد . رندی از او پرسید : این مسجد را برای چه ساختی ؟ گفت : برای خدا . گفت : اگر برای خدا ساختی ، نامت رااز آن جا بردار و به جایش نام مرا بگذار .

عده ای از دشمنان رسول خداصلی الله علیه وآله که به لباس مسلمانی در آمده بودند ، مسجدی ساختند تا آن را کانون دشمنی با اسلام قرار دهند ! مسجد برای عبادت خداست ، ولی آنان مسجد را برای دشمنی با خدا ساختند . قرآن نازل شد و قصد شوم آنان را آشکارکرد و آن را مسجد ضرار لقب داد هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از جهاد تبوک مراجعت کرد ، فرمود تا مسجد را خراب کنند و آن کانون فساد را درهم بکوبند . (8) .

دروغ در زیارت

عده ای به زیارت خانه خدا یا به زیارت مزارهای مقدس یکی از اولیای خدامی روند . با آنان که خودشان هم می دانند که دروغ می گویند ، کاری ندارم ، روی سخن با کسانی است که خود را حقیقتا قاصد زیارت می دانند; اینان بایستی در هنگام تشرف از هر جهت ، متوجه رفتار و کردار خود باشند که بر خلاف ادب از آنان چیزی سر نزند .

جاهلی برای زیارت (که با نذر کردن واجب شده بود) به کربلا رفت . آن قدر درمحافل انس و مجالس تفریح شرکت کرده بود که هنگامی که برای باز گشتن سواراتوموبیل شده بود ، فهمیده بود که به زیارت حرم مشرف نشده است . اگر هم مشرف می شد ، معلوم نبود که زیارت رفتنش زیارت باشد .

پی نوشتها

1) حجرات (49) آیه 14 .

2) همان .

3) کلمات الامام الحسین علیه السلام ، ص 671 ، ح 714 .

4) بحارالانوار ، ج 65 ، ص 156 .

5) بحارالانوار ، ج 65 ، ص 158 .

6) بقره (2) آیه 82 .

7) بحارالانوار ، ج 65 ، ص 160 .

8) مجمع البیان ، ج 5 ، ص 72 ، ذیل آیه 107 ، از سوره توبه .

دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه وآله و امامان علیهم السلام

دروغ بر خدا

دروغ بر خدا به طور مستقیم ، آن است که کسی ادعای پیغمبری کند و خود رافرستاده خدای بخواند ، در صورتی که بر انگیخته از طرف خدای نباشد و به دروغ ، این منصب مقدس را دعوی کرده باشد ، یا اینکه حکمی را به خدا نسبت دهد ، درصورتی که از طرف مقام مقدس ربوبیت ، چنان حکمی صادر نشده باشد ، مثلا بگوید :

خدا شراب را حلال کرده یا آن که شراب را در فلان نقطه از زمین حلال کرده است و به طور کلی ، هر سخنی را به آن ذات مقدس ، نسبت دادن ، در صورتی که حقیقت نداشته باشد ، دروغ بر خدا خواهد بود و یا اعتماد کردن به قیاس و تمثیل یااستحسانات عقلی در احکام خدا و آن را به ذات مقدس ازلی نسبت دادن ، از این قبیل می باشد .

دروغ بر پیغمبر و امام

کسی که خلافت پیغمبر را ادعا کند ، در صورتی که رسول خدا وی را به خلافت خود نصب نکرده باشد و یا کسی که ادعای مقامی یا منصبی از طرف پیغمبر خداداشته باشد ، در صورتی که از طرف حضرتش ، چنین عنایتی به او نشده است ، دروغ بر پیغمبر خدا بسته است .

کسی که ادعا کند که باب امام است یا نماینده اوست ، در صورتی که توقیعی به نامش صادر نشده باشد ، چنین کسی بر امام ، دروغ بسته است .

نسبت دادن حکمی به رسول خداصلی الله علیه وآله یا دستوری به یکی از دوازده امام علیهم السلام در صورتی که نه آن حکم از طرف رسول آورده شده ، نه آن دستور از طرف امام صادر شده باشد ،

دروغ بر آن بزرگواران می باشد . نقل گفتار یا رفتاری ازاولیای خدا در صورتی که چنان نگفته و چنین نکرده اند ، دروغ بر اولیای گرامی حق تعالی است .

آغاز دروغ سازی بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله

از سخنان علی علیه السلام دانسته می شود که دروغ بستن بر رسول خداصلی الله علیه وآله از همان زمان پیغمبرصلی الله علیه وآله شروع شد و کار به جایی رسید که حضرتش برای خطبه به پا ایستادو فرمود :

«من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار; (1) .

کسی که به طور عمد بر من دروغ ببندد ، پس نشیمن خود را برای آتش دوزخ آماده سازد . »

علی علیه السلام سپس دروغ گوی بر رسول خداصلی الله علیه وآله را معرفی می کند :

مردی است منافق ، به زبان ، اظهار ایمان می کند و اسلام را بازیچه خود قرارمی دهد و از گناه خود داری ندارد و بر رسول خدا عمدا دروغ می بندد . اگر مردم بدانندکه او منافق دروغ گویی است ، سخنش را باور نمی کنند ، ولی کور کورانه می گویند : اوصحابه رسول خداست و از آن حضرت شنیده و آموخته ، لذا به گفته او عمل می کنند . (2) .

خدا در قرآن از این منافقان خبر داده و صفات آنان را بیان داشته . این گونه کسان بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله ماندند و به زمامداران ضلالت و دعوت کنندگان به سوی دوزخ با دروغ گویی و تهمت زنی نزدیک شدند; آنان هم به اینان ، مناصبی دادند و بر مردم حاکمشان کردند و با دین دنیا را بردند و خوردند . تمایل مردم همیشه به سوی قدرتمندان و دنیاست ، مگر آن کس را که

خدای نگهداری کند .

دروغ ساز ملعون است

در حضور خلیفه ششم ، حضرت جعفرعلیه السلام جمله کوتاه «الحائک ملعون; بافنده ملعون است ذکر شد . امام فرمود :

«مقصود ، آن کسی است که دروغ بر خدا و رسول می بافد . » (3) .

ملعون ، یعنی دور شده از رحمت خدای; چرا کسی که بر خدا و رسول ، دروغ می بندد از رحمت حق دور نباشد ؟ او بندگان خدای را گمراه کرده و آن ها را در چاه شقاوت و گمراهی انداخته که بیرون آمدنشان بسیار دور به نظر می رسد . اوبدبخت ترین مردم است ، زیرا کسی است که از رحمت پروردگار دور است . همه کس در روزگار بیچارگی به رحمت خدا امیدوار است . دروغ ساز بر خدا و رسول ، با این پرونده سیاه ، چگونه می تواند به حمت حق امیدی داشته باشد ؟

روزه را باطل می کند

حضرت جعفر صادق علیه السلام می فرماید : «دروغ ، روزه روزه دار را می شکند . » راوی متعجبانه می پرسد : از کدام یک از ما دروغی سر نزده ؟ ! امام می فرماید : مقصود ، دروغ بر خدا و رسول و ائمه - صلوات الله علیه و علیهم - است . (4) .

آقایان واعظان و مساله گوها که در روزهای ماه رمضان ، به وعظ و ارشاد و تعلیم وتربیت مشغولند ، بایستی متوجه باشند ، مبادا از دهانشان ، دروغی بر خدای و رسول وامامان بیرون آید که فقهای بزرگ - رضوان الله علیهم - فتوا می دهند که این گونه دروغ اگر از روی عمد باشد ، روزه را باطل می کند; مستند فتوای این بزرگان ، شاید همین حدیثی باشد که ذکر شد .

نظریه یک حجه الاسلام

محمد غزالی که یکی از بزرگ ترین دانشمندان اهل سنت است و او را«حجه الاسلام لقب داده اند ، دروغ بر خدا و رسول را در هنگام ضرورت ، جایزمی شمارد ، چنان که در کتاب احیاء العلوم در مبحث دروغ چنین می گوید :

بسیاری گمان برده اند که جعل حدیث در فضایل اعمال و در تشدید معاصی ، جایز است و چنین پنداشته اند که کار درستی است ، ولی این خطای محض است ، زیرارسول خدا فرمود : هر کس بر من از روی عمد دروغ ببندد ، نشیمنگاهش در آتش دوزخ خواهد بود .

غزالی سپس می گوید : این کار را نبایستی مرتکب شد ، مگر هنگام ضرورت ! (5) .

من نمی دانم ، روا شمردن دروغ بر خدا و رسول ، به نام آن که هنگام ضرورت ، جایز است چگونه فکری است . هر کسی ضرورت را جوری معنا می کند

. ممکن است بعضی احتیاج و دوست داشتن پول را از مصادیق ضرورت پندارند ، آن وقت درمقابل پولی که از زمامداران می گیرند ، پی در پی حدیث جعل کنند وبه خدا و رسول نسبت دهند .

زنده باد علمای امامیه که نه تنها دروغ بر خدا و رسول را جایز نمی شمرند ، بلکه آن را باطل کننده روزه اش می خوانند و کفاره شکستن روزه را بر چنین دروغ گویی لازم می دانند .

سلب فطرت

خلیفه پنجم امام محمد باقرعلیه السلام می فرماید :

«یا ابا النعمان ، لا تکذب علینا فتسلب الحنیفیه; (6) .

ابو نعمان ، بر ما دروغ مبند که فطرت انسانی ات از تو گرفته خواهد شد . »

«حنیفیه در بعضی از روایات به فطرتی که خدای بشر را بر آن قرار داده ، تفسیرشده است .

فطرت ، صفت و فضیلتی است درونی که راهنمای بشر ، به راه راست خواهد بود . فطرت ، بشر را از کارهای شت بیزار می کند و به سوی کارهای نیک و پسندیده روانه اش می سازد . کسی از این پلیس باطنی و راهنمای مخفی خالی نیست ، ولی دروغ بر خدا و رسول این راهنما را از دروغ گو می گیرد و به سوی زشت کاری ها وگناهش می کشاند .

نمونه ای از دروغ بر رسول خداصلی الله علیه وآله

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج 3 ، ص 15) چنین می گوید :

معاویه بخشنامه ای ، خطاب به جمیع ماموران در کلیه نقاط ، صادر کرد ، بدین مضمون :

کسی که حدیثی در فضیلت ابوتراب نقل کند ، بایستی کشته شود . سپس آنان رامخاطب قرار داد و گفت : شیعیان عثمان و دوستان او را احترام کنید !کسانی را که درفضایل و مناقب عثمان ، احادیثی روایت می کنند به

خود نزدیک سازید و حدیث هرکدام و نام خودش و نام پدرش را برای من بنویسد .

عمال معاویه ، امر او را اطاعت کردند و احادیث بسیاری در فضایل عثمان جعل شد ، زیرا معاویه به هر کس که حدیثی جعل کرده بود پول می داد ، خلعت می داد ، زمین می داد ، باغ می داد و ده می داد .

سپس معاویه نوشت : احادیث در فضایل عثمان بسیار شده ، اکنون بایستی احادیثی در

فضایل اصحاب ، عموما و خلیفه اول و دوم خصوصا جعل شود و هرحدیثی که از رسول خدا در فضیلت ابوتراب ، نقل شده ، همانند آن را برای صحابه بسازند .

لذا اخبار بسیاری که خالی از حقیقت بود ، در فضایل و مناقب آن ها جعل شد و برمنبرها خوانده می شد و آموزگاران ، شاگردان خود را بدان تعلیم می دادند .

نفطویه که از بزرگان علمای حدیث می باشد می گوید : اکثر احادیثی که در فضایل صحابه جعل شده ، در زمان بنی امیه بوده است; آنان گمان می کردند ، می توانند از این راه ، دماغ های بنی هاشم را به خاک بمالند .

عمرو عاص و ابو هریره

ابن ابی الحدید می گوید : عمرو عاص این حدیث را جعل کرد که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود : «فرزندان ابوطالب ، اولیای من نیستند ، اولیای من ، خدا و مؤمنان پارساهستند . » (7) .

ابو هریره به این حدیث که از رسول خداصلی الله علیه وآله متواتر می باشد : «فاطمه پاره تن من است ، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است ضمیمه ای کرد و آن را به رنگ داستانی در آورد .

ضمیمه ابو هریره چنین است : علی ، دختر ابو جهل را در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله خواستگاری کرد . رسول خدا از این کار در غضب شد و به منبر رفت و گفت :

دختر دوست خدا و دختر دشمن خدا در یک خانه جمع نمی شوند ، اگر علی ، دختر ابو جهل را می خواهد ، از دختر من جدا شود و هر چه دلش می خواهد بکند ، سپس فرمود : فاطمه پاره تن من است . . . . (8) .

عجیب این جاست که داستان مجعول

خواستگاری دختر ابو جهل از طرف علی و نسبت غضب و نهی به رسول خدا دادن ، آن هم در حکمی که خودش در قرآن آورده ، در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده است . (9) .

عروه بن زبیر

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اش می گوید : عروه این حدیث را جعل کرد که پیغمبر فرمود :

«عباس و علی نامسلمان خواهند مرد . » (10) باز می گوید : عروه حدیث دیگری جعل کرد و به عایشه نسبت داد که رسول خداصلی الله علیه وآله به عایشه فرمود : اگر دوست می داری که دو تن از اهل جهنم را ببینی ، به این دو تن که می آیند نگاه کن . عایشه نگاه کرد ، دیدعباس عموی پیغمبر و علی بن ابی طالب آمدند . (11) .

نگارنده را گمان بر این است که قسمتی از احادیثی که دلالت بر کفر ابوطالب دارد ، در همین زمان به دست این دسته از مردم جعل شده است و قسمتی هم در زمان سلطنت بنی العباس ، چون در آن زمان ، بنی عباس با دودمان ابو طالب شدیدا رقابت می کردند; گواه بر این سخن ، شعر ابن مقتر است از قصیده معروف او :

فانتم بنو بنته دوننا .

و نحن بنو عمه المسلم .

شماها پسران دختر پیغمبر هستید جز ما ، ولی ما فرزندان عموی مسلمان اوهستیم .

دروغ های بر امامان

دروغ های بسیار بر خلفای رسول خدا و اوصیای آن حضرت بستند . آن ها درزمان های مختلف جعل شده است . این دروغ گوها ، عذاب همیشگی الهی را به خوشی چند روزه دنیا خریدند .

دروغ گویانی می آمدند و از امیر المؤمنین علیه السلام مساله ای را می پرسیدند ، وقتی جواب را می شنیدند و می رفتند جواب آن حضرت را دگرگونه نقل می کردند و به آن وجود مقدس ، دروغ می بستند .

امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز از این مصیبت آسوده نبودند و گرفتاردروغ گویانی بودند که بر آن دو وجود مقدس ، دروغ می بستند .

حضرت امام

رضاعلیه السلام بنان را معرفی می کند که یکی از دروغ گویانی بوده که بروجود مقدس امام سجادعلیه السلام دروغ می بسته و مغیره بن سعید بر امام باقرعلیه السلام وابوالخطاب بر امام صادق علیه السلام و محمد بن بشیر بر امام کاظم علیه السلام و محمد بن فرات برامام رضاعلیه السلام; سپس امام هشتم فرمود : به همه این دروغ گویان ، داغی آهن را خدای بچشانید . شرح حال آنان در کتب رجال نوشته شده است .

امام هشتم علیه السلام بر محمد بن فرات ، همان کسی که بر حضرتش دروغ می بست ، نفرین کرد . سر انجام او هم به قتل رسید .

بعید نیست هم اکنون ، دروغ گویانی باشند که بر اولیای خدا دروغ می بندند .

خواننده عزیز ، اکنون قدری تفکر کن و بیندیش که این دسته از دروغ گویان که درزمان امامان و رسول خداصلی الله علیه وآله بودند و همه از این جهان رفته و خاک شده اند و در برابراین ها هم راست گویانی بوده اند که آنان هم از این جهان رفته و در جهان دیگرمی باشند ، آیا کدام سود برده اند ؟ اکنون صرف با کدام دسته می باشد ؟ ممکن است چندروزی یکی دو تا از این جعالان خوش گذرانیده باشند یا آن که تنی چند از این راست گویان در شکنجه و سختی به سر برده باشند ، ولی اکنون نیک نامی از کدام دسته می باشد ؟ بهشت برین از کدام آن ها می باشد ؟ قرب به خدا ، سر و کار با اولیای خدا ازآن کدام دسته است ؟

کدام یک از این دو گروه در جهنم جا دارند ؟ آیا خوشی همیشگی آخرت را به خوشی چند روزه دنیا

فروختن ، کار عقلایی است ؟ آیا زندگی با پاکان را گذاردن وخود را در زیر دست ناپاکان انداختن ، با عقل می سازد ؟ برادرم اکنون نه ، بلکه همیشه ، در خانه خدا باز است و راه توبه آشکار می باشد . خدای مهربان به روی بندگانش هیچ وقت در را نمی بندد و راه بازگشت را همیشه باز نگاه می دارد . در توبه عجله کن ، مرگ در کمین است .

در حضور امام صادق علیه السلام

تنی چند از اهل بصره در حضور خلیفه ششم رسول خداصلی الله علیه وآله امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب بودند و حضرتش را نمی شناختند ، یکی از آن ها احادیثی نقل کرد که سفیان ثوری از قول امام صادق برایش نقل کرده بود ، در صورتی که آن احادیث ، دروغ محض بود و سفیان آن دروغ ها را به حضرتش بسته بود . امام پس ازآن که به احادیث مجعوله او گوش داد ، پرسید : از کدام شهر هستی ؟ گفت : از بصره .

امام فرمود : این جعفر بن محمدی را که از او روایت می کنی و نامش را می بری ، می شناسی ؟

گفت : نه ! امام پرسید : همه این حدیث ها را راست و صحیح می دانی ؟ گفت : آری !

امام پرسید : این حدیث ها را کی شنیدی ؟ گفت : یادم نیست ، ولی این ها احادیث اهل شهر ماست که شکی در صحت آن ها ندارند !

امام فرمود : این کسی را که از او روایت می کنی ، اگر ببینی و به تو بگوید که این حدیث ها دروغ است و من نگفته ام ، باور می کنی ؟ گفت : نه ! امام پرسید : چرا ؟

گفت : مردمی راست

گو گواهی داده اند که او چنین احادیثی را روایت کرده است .

در این حال ، امام از وجود مقدس رسول خداصلی الله علیه وآله حدیثی روایت کرد که در آن بود : هر کس بر ما خانواده ، دروغ ببندد ، روز قیامت در زمره کوران یهودمحشور خواهد شد .

سفیان ثوری از کسانی بود که بر امام جعفر صادق علیه السلام دروغ می بست .

پی نوشتها

1) سفینه البحار ، ج 7 ، ص 456 .

2) نهج البلاغه ، خطبه 210 .

3) الکافی ، ج 2 ، ص 340 ، باب الکذب ، ح 10 .

4) الکافی ، ج 2 ، ص 340 ، باب الکذب ، ح 9 .

5) المحجه البیضاء ، ج 5 ، ص 247 .

6) الکافی ، ج 2 ، ص 338 ، باب الکذب ، ح 1 .

7) شرح نهج البلاغه ، ج 4 ، ص 64 .

8) شرح نهج البلاغه ، ج 4 ، ص 64 .

9) صحیح مسلم ، ج 4 ، ص 1903 . کتاب فضائل الصحابه ، باب 15 ، ح 96 .

10) شرح نهج البلاغه ، ج 4 ، ص 63 - 64 .

11) همان مدرک .

تهمت و افترا

دروغ زشت

بهتان ، عیب یا خیانتی است که به کسی بسته شود ، در صورتی که او پاکیزه از آن عیب و پیراسته از آن گناه باشد .

این گونه دروغ ، زشت ترین دروغ هاست و اگر بگوییم از قتل و آدم کشی بدتراست ، چندان راه دوری نرفته ایم ، زیرا جنایت کار آدم کش ، جان را می گیرد ، ولی مفتری ، حیثیت و آبرو را می گیرد و دامن بی گناهی را آلوده می سازد و بد نامش می کند .

نزد مردمان شریف ، مرگ از زندگی با ننگ برتر است .

اضافه بر این ، بسیار اتفاق می افتد که تهمت ، بیچاره ای را در خطر قتل می اندازد;پس تهمت دارای دو شومی می باشد ، حال آن که قتل یک شومی دارد .

سخن پیغمبر اسلام

خلیفه هشتمین یعنی حضرت امام رضاعلیه السلام از جد بزرگوارش رسول خدا چنین روایت می کند :

«من بهت مؤمنا او مؤمنه و قال فیه بما لیس فیه ، اقامه الله عز و جل ، علی تل من نار ، حتی یخرج مما قال فیه; (1) .

کسی که به مردی یا به زنی ، تهمت بزند و در باره اش چیزی بگوید که در او نباشد ، خدایش بر تپه ای از آتش ، نگاه می دارد ، تا از عهده آن چه گفته ، بر آید . »

تهمت زن ، بایستی بر این تپه آتش ، بماند و بسوزد و راه گریز و نجاتی نداشته باشد . شاید از جمله «حتی یخرج مقصود این باشد ، که برای کسی که بهتان می زند ، راه نجاتی نیست ، زیرا نجات او از این تپه آتش ، وقتی است که از عهده تهمتی که زده ، بر آید ، یعنی

بتواند صحت سخنش را اثبات کند و چون دروغ است و حقیقت ندارد ، اثباتش ممکن نیست و نمی تواند از عهده آن بیرون آید ، از این رو بایستی بر سر انبوه آتش ، بماند و بماند و بماند تا سزای جنایت خود را ببیند و بچشد .

از حکیمی سخنی

امام جعفر صادق علیه السلام از حکیمی نقل می کند که چنین گفته است :

بهتان ، بر آدم پاک از کوه های ریشه دار سنگین تر می باشد . (2) .

حکیمی که امام از او سخنی نقل می کند ، بایستی پیغمبری از پیغمبران خدا باشد . کوهستان های کره زمین ، در ریشه به یکدیگر متصلند ، به طوری که اگر نیرویی یافت شود که با آن بتوان کوهی را بلند کرد ، بدون قطع کردن ریشه های کوه ممکن نشود ، چون ریشه آن کوه با ریشه های کوه های دیگر پیوسته می باشد ، پس بلند کردن یک کوه با بلند کردن تمام کره زمین همراه می باشد و سنگینی هر کوهی مساوی است باسنگینی کره زمین ، از این رو سنگینی تهمت از سنگینی کره زمین بیش تر است . صورت معنوی تهمت ، در جهنم به شکل کوهی از آتش نمایان می شود و کسی که تهمت زده است ، بایستی روی آن کوه بایستد و بسوزد; آتش کوه تهمت ، پایان ندارد ، زیرا ریشه دار است و با منابع کوه های آتشین دیگر ارتباط دارد ، هر چه که سرد شود ، آتشی تازه جای آن را می گیرد .

گناه ناجوان مردانه

گناهی از تهمت ، ناجوان مردانه تر سراغ ندارم . افترا و تهمت ، از پلید بودن مفتری ریشه می گیرد . آدم پلیدی که بخواهد دشمنی کند ، ولی در برابر دشمنی از همه چیزدستش کوتاه باشد و بر اثر بی لیاقتی نتواند ، هیچ گونه سلاحی در دست بگیرد ، به این اسلحه ناجوان مردانه متشبث می شود و پلیدی درون خود را آشکار می سازد .

زبان مفتری ، همیشه بریده باد و دهانش تا قیامت بسته باد .

شاید نادانی گمان کند که تهمت زدن

و افترا بستن ، نشانه زیرکی و سیاستمداری است ، زیرا بدین وسیله می توان رقیب را از میدان مبارزه بیرون کرد .

تفو بر این تشخیص و خاک سیاه بر این خرد ! هر جنایت کار و آدم کشی ، قتل رانشانه زیرکی و رشادت می داند . مفتری ، یقین بداند که خودش هم سرانجام به آتش افترای خود خواهد سوخت .

افترا بر یوسف پیغمبرعلیه السلام

یوسف که در خانه عزیز مصر ، منزل داشت ، زلیخا همسر عزیز ، به او دل باخت . جمال زیبای یوسف و قد رعنایش ، دین و دل را از کف زلیخا ربود . زلیخا می کوشیدکه از یوسف کام دل بگیرد ، ولی ایمان یوسف ، او را از این گناه ، پاکیزه نگاه می داشت .

وقتی زلیخا همه درها را بست و با الحاح از یوسف تقاضای وصل کرد ، هر چه اصرار می کرد ، در برابر ، انکار یوسف پاک ، افزوده می گشت . یوسف ، خدای را حاضرو ناظر می دید و نافرمانی کردن در حضور خدای را ، کمال بی شرمی می دانست .

یوسف به سوی در بگریخت و زلیخا به دنبالش می دوید تا دم در به یوسف رسید . دامان پیراهن یوسف را از شت سر بگرفت که نگاهش دارد و نگذاردش برود ، ولی یوسف سخت خود را کشید تا پیراهن را از دست زلیخا خلاص کند ، پیراهن پاره شدو تکه ای به دست زلیخا بماند و یوسف بگریخت . در این حال عزیز مصر برسید ، حالت غیر عادی عاشق و معشوق را بدید ، زلیخا که حال را چنین دید ، یوسف را موردتهمت قرار داده و به شوهرش گفت : کسی که بخواهد

به زن تو خیانت کند ، سزایش چیست ؟ آیا به جز زندان ؟ آیا به جز شکنجه ، سزای دیگری دارد ؟

یوسف پاک ، از خود دفاع کرد و گفت :

او در پی من بود و من هیچ وقت از زلیخا تقاضایی نکردم ، ولی سخن یوسف قبول نشد ، امر ، طبیعی است که مرد ، طالب می باشد و زن مطلوب . ادعای زلیخا برطبق نوامیس طبیعی بود و سخن یوسف بر خلاف ، سر انجام شاهد غیبی گواهی داد وبرائت یوسف ، از این تهمت ثابت گردید .

شاهد غیبی چنین گفت :

اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده ، حق با زلیخاست و یوسف دروغ می گویدو اگر از پشت سر پاره شده ، حق با یوسف است و زلیخا دروغ می گوید .

پیراهن یوسف از پشت سر دریده شده بود .

تهمت بر مریم

مریم بر اثر نفحه الهی به عیسی مسیح آبستن شد . وقتی که او را درد زاییدن گرفت ، به زیر شاخه خشک رخت خرمایی پناه برد و با خود می گفت :

ای کاش پیش ازین مرده بودم و از یاد رفته بودم .

مریم از تهمت می ترسید و چه کس باور می کرد که مریم بر اثر نفحه الهی آبستن شده است ؟ در این حال نوزاد مقدسش ، زبان باز کرد و مادر را تسلی داد و چنین گفت :

خدا در پایین پایت جویی قرار داده ، تا تن خود را بدان بشویی ، شاخه خشک درخت خرما را تکان بده تا خرمای تازه برای تو بریزد ، هر چه دلت می خواهد بخورو بیاشام و دیدگانت روشن باد; اگر کسی خواست با تو حرفی بزند ، بگوی : من سخن نمی گویم ، چون نذر کرده ام

، برای خدای روزه بگیرم . کسان مریم آمدند و مریم رامورد خطاب و عتاب قرار دادند و گفتند :

ای خواهر هارون ! کار عجیبی کردی ، پدرت مرد بدی نبود و مادرت سابقه روسبی گری نداشت .

مریم به فرزند خود اشاره کرد . آن ها گفتند :

چگونه می توان با بچه ای که در گهواره می باشد سخن گفت ؟ عیسی به سخن آمدو گفت : من بنده خدایم ، خدایی که به من کتاب داده و مرا به پیغمبری فرستاده است .

تهمت به فلاسفه

خواجه نصیر الدین طوسی ، فیلسوف بزرگ اسلام ، کسی است که علامه حلی ، درباره اش می گوید : او دانشمندترین مردم عصر خود در علوم عقلی و نقلی بود .

چنین کسی را به کفر تهمت زدند و کافرش خواندند ، چنان که خود خواجه رحمه الله می گوید :

نظام بی نظام ار کافرم خواند چراغ کذب را نبود فروغی مسلمان خوانمش زیرا که نبود سزاوار دروغی جز دروغی

پور سینا ، فیلسوف بزرگ و استاد فلاسفه جهان را به کفر تهمت زدند .

شیخ الاشراق ، مؤسس فلسفه اشراق و مبتکر بزرگ فلاسفه را به کفر تهمت زدندو محاکمه اش کردند و محکومش کردند و سپس او را کشتند .

بزرگ ترین فیلسوف الهی بشر ، یعنی ملاصدرا را تهمت زدند و گفتند که این آخوند ، قائل به وحدت واجب الوجود است; این مرد بزرگ ، پس از مرگ هم موردحمله عده ای قرار گرفته است .

تهمت به فخر المحققین

محقق عالی مقام و فقیه بزرگ اسلام ، فخر المحققین ، نابغه ای که هنوز عمرش به ده نرسیده بود ، ولی به مرتبه ارجمند اجتهاد رسیده بود; مردی

که پدر بزرگوارش علامه حلی وصیت می کند که نواقص کتاب های علمی او را تکمیل کند و اگر عیبی دارد اصلاح نماید . ناجوان مردان او را به گناهی بزرگ تهمت زدند . گویند که این عالم بزرگ ، پس از شنیدن این بهتان ، عبا را بر سر کشید و گریه کنان از شهر حله ، زادگاه خود ، خارج شد و کسی ندانست به کدام سوی رفت و کجا منزل گزید و چه وقت ازدنیا رفت و قبر مقدسش در کجاست . (3) .

تهمت به شهید اول

محمد بن مکی کسی است که اگر فقیه ترین فقهای اسلام را بخواهند جست وجوکنند ، حضرتش نخستین کسی است که نامزد این مقام می شود .

این دانشور عالی قدر ، کسی است که در شهر دمشق ، به چهار مذهب اهل سنت ، فتوا می داده است ، در صورتی که رشته تخصصی او فقه شیعه بوده است .

به این فقیه بزرگ تهمت زدند و به کفر و زندقه اش نسبت دادند و گواهان بی ایمان ، بدان گواهی دادند . حضرت شهید را دستگیر کردند و پس از آن که یک سال زندانی اش کردند ، به دارش کشیدند و نعش مقدسش را سوزانیدند و خاکسترش رابرباد دادند . تفو بر تو ای چرخ گردان ، تفو !

اگر خواسته باشیم پاکیزگانی که مورد تهمت قرار گرفته اند بشماریم ، سخن به درازا خواهد کشید . چقدر خوب است که دانشمندی در این موضوع کتابی بنویسد وبی گناهان تاریخ را که مورد بحث قرار گرفته اند ، بشناساند و شرح

حالشان را تا اندازه امکان تحقیق کند و بنگارد ، به یقین خدمتی به عالم فضیلت و اخلاق و تربیت نسل می باشد .

نگارنده در این جا به نمونه ای از پیغمبران ، نمونه ای از زنان پاک ، نمونه ای از فقهاو نمونه ای از فلاسفه اشاره کرده است ، شاید کم تر انسان پاکی مورد تهمت قرارنگرفته باشد ، ولی چیزی که هست تهمت دو نوع است :

تهمتی است که کسی باور نمی کند و تهمتی است که مورد قبول ساده لوحان قرارمی گیرد; قسم دوم است که روح را می آزارد و شکنجه می دهد .

پی نوشتها

1) محدث نوری ، مستدرک الوسائل ج 9 ، ص ، ح 10444 ، به نقل از امام صادق علیه السلام .

2) بحارالانوار ، ج 72 ، ص 194 .

3) در نخبه تاریخ وفات فخر را 771 می گوید ، ولی ثابت نیست .

دو چهره و دو زبان داشتن

سخنی چند از محمد و آل محمدصلی الله علیه وآله

رسول خدا : «یجی ء یوم القیامه ذوالوجهین دالعا لسانه فی قفاه و آخر من قدامه یلتهبان نارا حتی یلهبا جسده . ثم یقال له : هذا الذی کان فی الدنیا ذا وجهین و ذا لسانین یعرف بذلک یوم القیامه . » (1) .

امام باقرعلیه السلام : «بئس العبد عبد ، یکون ذاوجهین و ذا لسانین یطری اخاه شاهدا ویاکله غائبا . » (2) .

امام باقرعلیه السلام : «بئس العبد عبد ، همزه لمزه ، یقبل بوجه و یدبر بآخر . » (3) .

امام صادق علیه السلام : «من لقی المسلمین بوجهین و لسانین ، جاء یوم القیامه و له لسانان من نار . » (4) .

زیرکی پنداری

در دنیای امروز ، فضایل ، رفته و رذایل اخلاقی جای آن ها را گرفته ، تشخیص صحیح رفته و تشخیص ناصحیح به جایش نشسته است ، چیزهایی نشانه خرد و زیرکی شده و چیزهایی نشانه نادانی و کودنی ، که دو چهره ای و دو زبانی از آن جمله می باشد .

در این روزگار ، چهره های گوناگون داشتن نشانه زیرکی و خرد می باشد وبه راستی سخن گفتن ، نشانه ساده لوحی .

مقصود از دو چهره و دو زبان داشتن ، آن است که آن طوری که کسی در حضورمی باشد در غیاب نباشد . در حضور سخنی بگوید و در غیاب سخنی ، در جلو رو ، قیافه مهر داشته باشد و در پشت سر قیافه قهر . بدبختانه این صفت شوم در میان مامسلمانان رواج دارد و کسانی که از تشخیص صحیح دور هستند ، بدین صفت ، آلوده می باشند و دستی دستی خود را در این سیه چال می اندازند .

کسی که چهره های رنگا رنگ و زبان های گوناگون داشته

باشد ، دروغ گویی است احمق و از خدا بی خبر . احمق است چون به منظورش نمی رسد و از دو چهرگی ودو زبانی بر خلاف مقصود نتیجه می گیرد .

او بدین وسیله می خواهد ، دوستی دگران را جلب کرده و از منافع آن برخوردار شود ، ولی غافل از آن که بدین وسیله دشمنی مردم را برای خویش خریده است . مردم با یکی دو جلسه به دو رنگ بودنش پی می برند و از وی متنفر می شوند . از خدا بی خبر است ، چون پیوسته با یکی از زشت ترین گناهان ، یعنی دروغ سر و کار دارد و نافرمانی حضرت حق را وسیله موفقیت خود قرارداده است . یا یکی از این دو چهره و از این دو زبانش دروغ است یا هر دو ، یا هر سه یا هر ده .

روز قیامت

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود : روز قیامت ، دو چهره را می آورند ، زبانش از پشت بیرون آمده و زبانی دیگر از پیش رویش ، از هر دو زبان ، آتش ، زبانه می کشد به طوری که شعله آتش ، تمام پیکرش را فرا می گیرد ، آن گاه او را معرفی می کنند که این کسی است که در دنیا ، دارای دو چهره و دو زبان بوده است و او در روز قیامت بدین صفت شناخته خواهد شد .

زبان او در پشت سر مردم ، به جز زبان پیش روی بوده است و گفته اش در حضوربا گفته اش در غیاب متناقض و متضاد بوده است .

در روز رستاخیز نیز باطنش مجسم می شود و این صفت دو رنگی را که در دنیادیده نمی شد ، در آن روز همه می بینند .

شاید زبان اصلی او در دنیا ،

همان زبان پشت سر بوده ، لذا در روایت ، زبان او ، تعبیر شده است ، ولی زبان پیش رویش در این جهان ، زبان عاریتی بوده ، لذا در روایت به زبانی دیگر تعبیر شده و چون با این دو زبان می خواسته مردم را بمکد و منافعشان را از کفشان برباید ، آتش همین دو زبان ، تمام پیکرش را فرا می گیرد و می سوزاند .

پیروان رسول صلی الله علیه وآله

کسی که خود را پیرو پیغمبر اسلام می داند ، بایستی از این شیوه زشت بپرهیزد وبه دنیای کفر ، نمونه های تربیتی اسلام را نشان دهد ، ولی هر چه از این راهنمایی های طلایی اسلام از مقام مقدس رسول بیش تر صادر شده ، بدبختانه ما مسلمانان ، کم تراطاعت می کنیم .

ما مسلمانان از تربیت های عالی اسلام به قدری دور افتاده ایم که شاید کم تر کسی در میان ما اطلاع داشته باشد که دو چهره ای و دو زبانی مورد نکوهش پیغمبر اسلام قرار گرفته است و جانشینان بزرگوارش نیز از زشتی و شومی آن سخن گفته اند .

آیا روزی خواهد آمد که مسلمانان از دین خود مطلع شوند ؟

آیا می شود که مسلمانان بدانند که چه گوهر گران بهایی در دست دارند ؟

آیا می شود که یک صدم مسلمانان چنین بشوند ؟

آرزو بر جوانان عیب نیست !

در مصر

دوستی می گفت که در مملکت مصر ، مانند عادت است که در حضور ، مطابق میل شما سخن گویند یا همه گفته های شما را تصدیق کنند ، ولی دمی که از شما دور شدند ، بگویند رفتیم و به او خندیدیم ، شاید مقصود این باشد که مسخره اش کردیم .

دیگری می گفت : در مصر ، شخصی در حضور من از صحت نظریه ای دم می زد ، چون مرا با آن نظریه موافق می دید ، سپس پی بردم که او شدیدترین مخالف آن نظریه می باشد . مصر و ایران و عراق و هند ندارد ، گمانم آن است که به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است .

چیزی که بایستی مورد تعجب قرار گیرد ، این است که چرا ایران چنین است وچرا ایرانیان چنینند ؟

ایرانیان که مفتخرند اسلام را از محل اصلی

آن ، یعنی دودمان رسول گرفته اند ، ایرانیان که ادعا می کنند خلفای دوازده گانه رسول خدا را مطیع و فرمانبرند ، ایرانیان که از باده مهر محمد و آل او سرمستند ، ایرانیان که هم به قرآن پای بندند و هم به عترت وفا دارند ، نباید چنین باشند ، آنان بایستی پیشرو مکتب سعادت بشر باشند .

دوستان علی و آل علی ، بایستی بکوشند که خود را به تربیت اسلامی بیارایند ، چون علی و آل علی ، بهترین تربیت یافتگان تربیت اسلامی بوده اند .

ایرانیان بدانند که محمد و آل محمد ، از در پیش ستودن و در پشت سر نکوهیدن ، بیزارند . آن بزرگواران به توحید دعوت می کنند . پس ایرانی بایستی یک رنگ و یک دل و یک زبان باشد . دو رنگی با مکتب اهل یت سازگاری ندارد .

دو چهرگی برای پول

وقتی که معاویه ، یزید را ولی عهد خود کرد ، او را در قبه ای سرخ فام بنشانید تامردمش به ولایت عهدی بشناسند و سلام دهند . آنان که می آمدند ، نخست به معاویه ، سلام خلافت می دادند و سپس به یزید ، سلام ولایت عهدی .

متملقی پس از اجرای این تشریفات به معاویه گفت :

اگر یزید را ولی امر مسلمانان قرار نمی دادی ، حقوق مسلمانان را پایمال کرده بودی ! این مراسم اجرا می شد و احنف بن قیس که از بزرگان دوستان علی علیه السلام است ، نزد معاویه حاضر بود و خاموش نشسته و چیزی نمی گفت .

معاویه می خواست از احنف در این باره حرفی در آورد ، شاید امضای ضمنی نسبت به ولایت عهدی یزید باشد ، از این رو به احنف گفت : چرا چیزی نمی گویی ؟

احنف گفت : چه

بگویم ، اگر دروغ باشد از خدا می ترسم و اگر راست باشد ، از شما !

هنگامی که احنف از پیش معاویه بیرون آمد ، با همان متملق چاپلوس رو به رو شد . او به احنف گفت :

به خدا سوگند می دانم معاویه و پسرش ، بدترین خلقند ، ولی چه کنم ، درخزینه های پول را قفل زده اند و کلید قفل ها همین است .

احنف گفت :

بس کن ، آدم دو رو پیش خدا آبرو ندارد .

امام باقرعلیه السلام معرفی می کند .

خلیفه پنجم پیغمبر اسلام می گوید : چه بنده ای است ، بنده ای که دارای دو چهره ودو زبان باشد ، در پیش رو برادرش را می ستاید و در پشت سر ، او را می خورد ، یعنی در غیاب از او بد گویی می کند . در هنگام دیدار ، چهره دوستی و صمیمیت نشان می دهد ، ولی در پشت سر ، نقاب از رخ بر می دارد و دشمنی و عناد خود را آشکارمی سازد یا به تعبیر امروز در حضور ، ماسک دوستی به رخ می زند و در غیاب ، آن رابرداشته و قیافه حقیقی خود را نشان می دهد .

امام باقرعلیه السلام از این شخص ، مسلمان تعبیر نفرموده ، بلکه از او به بنده تعبیر کرده است . شاید نکته تعبیر این باشد که زشتی این کار با بندگی خداتنافی دارد ، یعنی فطرت بشری از آن بیزار است ، خواه دارنده دو چهره ، مسلمان باشد ، خواه نباشد .

خدای به هر بنده ای ، چهره ای داده و زبانی عنایت فرموده ، پس هر کس بایستی فقط با یک چهره رو به رو بشود و با یک زبان سخن گوید ، هیچ آفریده ای حق نداردبا روش آفریدگار

خویش به مخالفت برخیزد و خود را دارای دو چهره یا سه چهره و چند زبان قرار دهد ، چه بنده بدی است کسی که با خواسته آفریننده اش مخالفت می کند .

نکته تعبیر

امام باقرعلیه السلام از بدگویی پشت سر به خوردن تعبیر فرموده است .

بد گویی پشت سر ، همان غیبت می باشد . قرآن مقدس ، چنین می گوید :

«ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا; (5) .

آیا یکی از شما دوست می دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد ؟ » .

قرآن بدین وسیله ، زشتی غیبت را نمایان می کند . بد گویی ، ارزش کسی را بردن است و او را سبک و بی مقدار قرار دادن ، پس مانند خوردن گوشت او می باشد . بد گویی در پشت سر ، موقعی است که او نمی تواند از خود دفاع کند ، چون حضورندارد ، پس او همچون مرده ای است هر بلایی به سرش بیاوری ، قدرت دفاع ندارد وبر مرده ای که قدرت دفاع ندارد ، ظلم کردن ، گناه ناجوان مردانه ای است . دو زبانی خود زشت است و دروغ گویی را در پی دارد و گناه شوم سومی را نیز ارمغان می آوردو آن غیبت است که از گناهان بزرگ می باشد .

همزه لمزه

حضرت خلیفه پنجم ، در حدیث دومین ، آن که را در حضور و غیاب ، دارای دوقیافه باشد به «همزه و لمزه وصف می کند .

همزه ، کسی است که در پشت سر ، بسیار بد گویی می کند .

لمزه آن که در پیش رو عیب جویی کند ، با چشم اشاره ای می کند و با زبان ، سخن چشم را تثبیت می کند و عیبی را بر ملا می سازد (با این چنین می کند ، با آن هم ، چنان)به هر کس که می رسد مانند عقرب ، نیشی می زند و زهر خود را در کام او فرو می برد;چنین فردی ، خیانت ذاتی خود را به همه

کس نشان می دهد ، با چشم مسخره می کند ، با زبان متلک می گوید ، لب ها را لوش می کند ، شاید علت آن که از او به لمزه تعبیره شده ، اشاره به این باشد که ستودن او در حضور ، ستودن حقیقی نیست ، بلکه استهزاکردن بندگان خداست .

سخنی از امام صادق علیه السلام

امام ششم علیه السلام عقاب انسان دو چهره و دو زبان را در قیامت چنین بیان می کند :

آن که با مسلمانان ، با دو چهره و دو زبان ، رو به رو می شود ، روز قیامت که می آیددو زبان از آتش خواهد داشت .

او با دو زبان خود ، می خواسته مردم را بسوزاند ، پروردگار مردم نیز او را با همان دو زبانش می سوزاند; او در این جهان چنین می کرد ، خدایش هم در آن جهان چنانش خواهد کرد .

سخن امام جعفر صادق علیه السلام برخاسته از سخن جد بزرگوارش وجود مقدس خاتم انبیا می باشد . امام صادق در این حدیث با مسلمانان ، دو چهره داشتن را نکوهش می کند و امام باقرعلیه السلام در آن حدیث به «یطری اخاه تعبیر می کند ، چون برادری ویژه مسلمانان است .

شاید نکته تعبیر این باشد که دو چهره ای و دو زبانی ، با مسلمانان که برادریکدگرند ، زشت است و مورد غضب خداست ، چون خدا مسلمانان را دوست می دارد . مسلمان بایستی همیشه نسبت به برادر مسلمان با برادری رفتار کند ودو چهره بودن با برادری تنافی دارد .

پی نوشتها

1) بحارالانوار ، ج 7 ، ص 218 .

2) بحارالانوار ، ج 1 ، ص 150 .

3) بحارالانوار ، ج 72 ، ص 203 .

4) بحارالانوار ، ج 72 ، ص 204 .

5) حجرات (49) آیه 12 .

تظاهر و ریاکاری

کردار دروغ

پیش از این گفته شد که دروغ اختصاص به لفظ ندارد ، بلکه از لوازم حکایت وخبر دادن است ، هر چه که از چیزی حاکی باشد ، اگر حکایتش مطابق حقیقت باشدراست می باشد و اگر بر خلاف حقیقت باشد دروغ خواهد بود .

آری ، به اصطلاح علمی ، صدق و کذب ، از خواص خبر است ، نه از خواص خبرلفظی . ابر بهاری از آمدن باران خبر می دهد ، اگر باران نیامد ، آن ابر دروغ گو می باشد . سرخی رخ را نشانی طرب پنداشته اند ، ولی این شاعر تکذیب می کند :

به طرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام .

خون دل ، عکس برون می دهد از رخسارم .

در مثل است که صورتش را با سیلی ، سرخ نگه داشته است . رفتار و کردار هر کس از روحیات او خبر می دهد ، اگر این خبر راست باشد ، کردارش به راستی موصوف می شود ، اگر بر خلاف حقیقت باشد ، کردار او دروغ خواهد بود .

کردار نیک

نیکو کاری از جوان مردی بر می خیزد . نیکو کار آن است که انتظار پاداش از خلق نداشته باشد . کسی که به جامعه ای خدمت کند ، به قصد آن که ، سوار آن جامعه بشود ، نمی توان نیکوکار و جوان مردش گفت; رفتار او را بایستی تجارت نامید نه کردارنیک ، خودپسندی وادارش کرده که رفتار خود را کردار نیک پندارد .

کردار وقتی نیکو می شود که فقط برای خدا باشد و از خلق ، انتظاری در پیش نباشد . اگر انتظار تعریف و ستایش یا تشکر و قدردانی در آن باشد ، حقیقتا نیکوکاری نخواهد بود .

عده ای هم که از نظر ناراحتی وجدان به کسی نیکی

می کنند ، می توان نیکو کارشان نام نهاد . بشر دوستان فرنگ از این دسته شمرده می شوند ، البته اگر بشر دوستی درفرنگ پیدا شود و اگر هم پیدا شود ، برای خود غربیان خواهد بود ، زیرا اگر بگویم آن چه بشر دوستی در آسیا و افریقا از فرنگیان دیده شده ، دامی برای استعمار و مکیدن و سواری گرفتن بوده ، راه خیلی دوری نرفته ام .

عوام فریبی

بسیاری از مردم برای فریفتن دگران و ساده لوحان به خوبی و پاکی وخدمت گزاری تظاهر می کنند ، اینان ریاکارند و عوام فریب ، نه نیکوکار و خدمت گزار .

همان طور که رشته های زندگی مختلف است و هر کس طالب موفقیت دررشته ای به خصوص است ، عوام فریبی ها هم نیز مختلف و گوناگون است و برای هر یک از رشته های اختصاصی زندگی نوعی عوام فریبی به کار می رود :

کسی که خواسته باشد ، زاهد و عابدش بدانند ، به زهد و عبادت تظاهر می کند . سیاستمداران دروغ گو به وطن پرستی تظاهر می کنند . آخوند و مرشد به آن چه مریدهارا گول بزنند ، تظاهر می کنند . عوام فریبی با مقدسات ، بازی کردن است . تظاهر ، کلاه سرمردم گذاشتن است . ریا کاری برای خدای بزرگ ، شریک قرار دادن است ، چنین کسی مورد بغض خدای و رسول است و وجدان بشری از آن ، متنفر و بیزار .

خرد ، این گونه رفتار را حیله گری و نیرنگ بازی می داند و بسیار زشتش می شمارد و از نظری ، آن را از کلاه گذاری و دزدی ، بدتر می داند ، زیرا دزد وکلاه گذار ، مال مردم را می برد ، در صورتی که صاحب مال ، بی کار نخواهد نشست ودر پی پس گرفتن مال خود خواهد شد

، ولی ریا کاری و تظاهر ، نه تنها مال مردم بردن است ، بلکه عواطف افراد را ربودن است .

عاطفه کسی که ربوده شد ، همه چیز او ربوده شده است ، مالش ربوده شده ، کوشش و فعالیتش ربوده شده ، بلکه تمام هستی اش ربوده شده است . این خودبزرگ ترین نیرنگ است که کسی مردم را جوری گول بزند و بفریبد که گران بهاترین چیز خود را در طبق اخلاص بنهند و به طور رایگان تقدیمش کنند .

تظاهرها

کسی که خود را فاقد شخصیت می داند ، گمان می کند که می تواند به وسیله تظاهرهای دروغین ، اثبات شخصیت کند . چنین کسی اگر در محیط فضل و دانش باشد ، تظاهر به علم می کند و می پندارد که می تواند از خودش یک شخصیت علمی بتراشد و اگر در محیط اشرافی و خانوادگی و ثروت باشد ، به اشرافیت و ثروت تظاهرمی کند تا نقطه ای را که برای خویش ضعفی می پندارد ، جبران کند .

متظاهری دروغ گو برای پدران خویش ، شخصیت پنداری می تراشد . پدر او درزمان حیات ، فردی عادی بوده ، ولی پس از مرگ ، فرزند دروغ گویش او را شخصیتی برجسته معرفی می کند .

پدران کسانی که به شخصیت خانوادگی تظاهر می کنند ، بیش تر پس از مرگ به مقامات عالیه دنیایی می رسند و وقتی که گوشت و پوستشان خاک شده و خوراک گورشده اند ، حتی آثار علمی پیدا می کنند و دارای تالیفاتی می شوند و کتاب خانه ای معتبرو پر ارزش از خود به یادگار می گذارند ! کسانی در کارهای خیر و موضوعات دینی تظاهر می کنند و خود را خیر و دیندار به جامعه معرفی کرده تا در نتیجه به مقاصد پلیدخود برسند .

اهل

تظاهر ، گمان می کنند که مردم را گول می زنند در صورتی که خود راگول می زنند ، نه مردم را . متظاهر در عین پر رویی بسیار کودن و احمق است ، به نظرهای حقارت باری که به او می شود پی نمی برد ، لبخندهای سخریه را تشخیص نمی دهد ، ستایش های استهزایی که از او می شود نمی فهمد یا از پر رویی و وقاحت به روی مبارک نمی آورد .

توضیح لازم

چون در این جا مقداری از نمونه های ریا کاری و عوام فریبی ، نام برده می شود ، نویسنده ، خود را ناگزیر از ذکر چند نکته می داند :

1 . مقصود از ذکر این نمونه ها ، راهنمایی و تهذیب خویشتن است ، نه ایجادسوءظن به خلق آدم حسابی بایستی از این گونه رفتار بپرهیزد تا مبادا در صف ریاکاران و عوام فریبان قرار گیرد . گاهی ممکن است که خود پسندی و کثرت تلقین ، مطلب را بر خود ریا کار مشتبه سازد و او خود را انسان وارسته و پیراسته بداند .

2 . این گونه رفتارها را اگر در کسی دیدید به زودی گول نخورید و آن را نشانه فضیلت و بزرگواری ندانید و فورا دست از شخصیت خود نکشید و تسلیم او نشوید . این کارها دو پهلو است ، ممکن است که از روی حقیقت باشد ، پس دارنده اش بزرگوار و با فضیلت و شریف و ارجمند خواهد بود و شاید که ریا کاری باشد ، پس دارنده اش بی فضیلت و حقه باز و عوام فریب و مبغوض خدا خواهد بود .

3 . از طرفی نیز ، تا چنین خلق و خویی از کسی دیده شد ، به زودی حمل برریاکاری و عوام فریبی نکنید

، باشد که رفتاری بزرگوارانه بوده و صاحبش انسانی باحقیقت و پاکیزه باشد .

یکی از دام های ریا کار

عوام فریب ریا کار ، گاه پیکر خود را دام برای شکار ساده لوحان قرار می دهد : کم می خورد و کم می خوابد ، بد می خورد و بد می خوابد ، خود را لاغر و زرد جلوه می دهد که چنین پندارند که او بر اثر زهد و ترک زخارف دنیا از لذایذ زندگی دست کشیده و دنیا و مافیها را طلاق گفته است . یکی از دوستان می گفت :

شبی در کرمانشاه به افطاری میهمان بودیم . ریا کاری در آن جا بود ، به جز نان ودوغ چیزی نخورد . این ریا کار نیرنگ باز ، خواست صاحب خانه و میهمانان رامرید کند و دور نیست که فی الجمله به قصد رسیده باشد .

ساده لوحان که گرفتار سوء ظن به خلق هستند و کم تر به کسی حسن نیت نشان می دهند ، بیش تر به مردم ریا کار گرفتار می شوند ، شاید عکس العمل سوء ظنشان این باشد .

ساده لوحی را سراغ دارم که در شب عید فطر ، ریا کاری را به خانه دعوت می کند ، او نمی پذیرد . ساده لوح سوء ظنی ، اصرار می کند . ریا کار می گوید : شب عید فطر است و بایستی کارهایی را انجام بدهم ، از این رو از آمدن معذورم . ساده لوح می گوید : هرکاری دارید در منزل بنده انجام دهید . سر انجام بر اثر اصرار ، تقاضا پذیرفته می شود وریا کار دعوت را می پذیرد ، مشروط بر آن که اتاقی جداگانه و خلوت ، تحت اختیارش بگذارند . بر سر سفره افطار کمی غذا می خورد و سپس خلوت نشین

می شود تا نمازهزار قل هو الله را در شب عید فطر بخواند .

صاحب خانه نیز بدین فکر می شود که خود نیز این نماز را انجام دهد ، ولی پس ازصد قل هو الله خواندن ، خسته می شود و نماز را سلام می دهد . با خود می اندیشد که سری به میهمان بزند و از حالش آگاه شود . به سوی خلوتگاه او می رود و آهسته پرده را بالا می زند می بیند که به نماز مشغول است و سر تا پا خضوع است و گاهگاه قطره اشکی از دیدگانش سرازیر می شود و بر صورت نورانی اش می غلتد ، از خستگی وکوفتگی در او اثری نمی بیند .

ساعتی دیگر می رود و همان حالت را می بیند . در آن شب این کار را چندین بارتکرار می کند و همان حال را در میهمان می بیند . خواننده عزیز بایستی پی ببرد که این نماز طولانی میهمان با این حال ، چه اثری در مغز میزبان می گذارد .

پس از ساعت هایی نماز تمام می شود و عابد ریایی ، صد در صد به منظور خویش می رسد ، ولی پس از چندی رسوا می گردد . ساده لوح سوء ظنی را کسی به خانه می بردو میهمان ریا کارش را نیز دعوت می کند و از او می خواهد که داستان شب عید فطر ومرید کردن آن مرد را نقل کند .

ریا کار که از بودن مرید در اتاق دیگر بی اطلاع بوده و غافل از آن که وی او رامی بیند و سخنش را می شنود ، به نقل داستان خود می پردازد و شاید در سخنانش لفظخرش کردم را نیز می آورد . رفتار میزبان دوم پسندیده نیست ، زیرا رسوا کردن خلق خدا گناهی شوم می باشد . سوء

ظن میزبان نخستین بی جا و ریا کاری میهمان زشت ورسوا کردن میزبان دوم ، میهمان را پلیدی است .

گریه نیز یکی از دام های عوام فریبان است . گویند که اشک ، دام تمساح است . مردریا به دروغ از خوف خدا می گرید ، در راه دوستی اولیای خدا می گرید ، برای مصائب اهل بیت می گرید ، برای مملکت و وطن می گرید ، بر سرجنازه کسان می گرید ، در نمازمی گرید ، در منبر می گرید ، در خلوت می گرید و در جلوت می گرید .

پیشانی نیز یکی از دام های ریاست . بر پیشانی پینه ، بسته می شود تا نشانه سجده های بسیار وطولانی باشد . نمازهای مستحبی و تهجدهای شبانه در برابر انظار ، یکی از دام های ریاست ، به ویژه اگر استمرار پیدا کند . عبادت های مستحبی را درحرم های مطهر و مساجد عمومی به طور استمرار و همیشگی انجام دادن ، کار دشواری است . خیلی بعید است که شیطان در آن راهی پیدا نکند . خوشا بر احوال کسانی که جز خدا چیزی در قلبشان راه ندارد .

گاه ریا کار روشی دیگر پیش می گیرد : هنگام راه رفتن سر را به زیر می اندازد و درمحافل ، بسیار آهسته سخن می گوید و یا لب ها را می جنباند تا دائم الذکر معرفی شودو یا در گفتارش ، پیوسته از گذشتگان و بزرگان سلف سخن می گوید و یا برای دین برای کشور ، برای تک تک افراد غصه خوری می کند ، زیرا اگر شنوندگان از دوستان اوباشند و اگر شنوندگان ، غصه خوری های او و اظهار عاطفه های او را به آن اشخاص برسانند ، او بیش تر می تواند آنان را به دوستی خود جلب کند .

علامت های ریاکار

امیر

المؤمنين علیه السلام برای ریا کار سه علامت می گوید :

1 . در پیش مردم با نشاط است; .

2 . در تنهایی پژمرده و بی حال; .

3 . دوست می دارد که همه ، کارهایش را بستایند . (1) .

علت آن که ریا کار ، نزد مردم با نشاط است و در تنهایی پژمرده ، آن است که هدف او جلب پیرو و طرف دار است . نزد مردم ، موقعیت برای جلب مرید آماده است ، ولی در تنهایی چنین موقعیتی نیست و از محبوب خود دور است; تا کسی او رابببیند ، به فعالیت ، مشغول می شود و دام گستری آغاز می کند ، ولی هنگامی که تنها ماندفعالیت را کنار می گذارد .

ریا کار برای خدا کاری انجام نمی دهد و عبادت در تنهایی را کار لغو و بیهوده می داند . لذت عبادت در تنهایی از آن کسانی است که فقط برای خدا عبادت می کنند .

ریا کار خوش دارد که مردم او را بستایند ، چون هدف او همین می باشد و بس ! مقصود او خدا نیست ، عبادت نیست ، نیکو کاری نیست ، خدمت به خلق نیست ، از این رو از ناشناسی می گریزد و در پی شناسایی می دود .

گاه به خلوت نشینی ، به عزلت ، به کناره گیری ، علاقه نشان می دهد ، این خود ، دام دیگری است که برای صید می گسترد .

با دست ، پس می زند با پا جلو می کشد ، از دنیا می برد تا بدان برسد ، درست به مانinددرندگان که برای جهیدن به سوی شکار ، چند قدمی به عقب می روند . بسیاری ازمردم ، وقتی به کسی کمکی می کنند یا پولی می دهند ، آن را جوری انجام می دهندکه

دگران بفهمند و اگر کسی نفهمید ، خودشان نقل می کنند ، و شاید بیش ترنیکی هایی که از کسانی در میان مردم منتشر است ، از نقل خود آن ها سر چشمه گرفته باشد .

ریا کار در قیامت

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : روز قیامت ، کسی را می آورند که در دنیا نمازمی خوانده . عرض می کند : پروردگارا ، من برای خاطر تو نماز می خواندم . به اومی گویند : تو در دنیا نماز می خواندی تا بگویند چقدر نماز می خواند . آن گاه از طرف خدا امر می شود که او را به جهنم ببرند . دیگری را می آورند که قرآن را یاد گرفته ، می گوید : پروردگارا ، برای خاطر تو قرآن را یاد گرفتم . گفته می شود : تو قرآن رایاد گرفتی ، تا بگویند چقدر خوب قرآن می خواند . آن گاه امر می شود که ببریدش به جهنم .

سومی را می آورند که در دنیا جهاد کرده است . می گوید : پروردگارا ، برای خاطرتو جهاد کردم . گفته می شود : تو چنان کردی تا بگویند چقدر شجاع و دلیر است . ببریداو را به جهنم . چهارمی را می آورند که مالش را در نیکو کاری خرج کرده . می گوید : پروردگارا ، مال خود را برای خاطر تو صرف کردم . گفته می شود : تو نیکو کاری کردی که بگویند چقدر جوان مرد است . او را به جهنم ببرید .

کارهای خوب را نابود می کند

حضرت امام محمد باقرعلیه السلام می فرماید : کار نیک را نگه داشتن از انجام دادنش دشوارتر است . پرسیده شد : نگهداری کار نیک چگونه می باشد ؟ فرمود : مردی که نیکی کند ، آن را نهانی می نویسند ، وقتی که بگوید ، پاکش می کنند و آشکارش می نویسند; باز که بگوید ، پاک می کنند و ریایی اش می نویسند .

به زبان آوردن نیکو کاری هایی که انجام شده ، اثر و بهای آن ها را می برد ، به ویژه اگر ذکر آن ها

یکی دو بار تکرار شود . تکرار نقل نیکی ، نه تنها پاداش آن را پیش خدای می برد ، بلکه در زمره ریا کاری و کار زشتش قرار می دهد ، در نتیجه زیانی که برای آن کرده ، بی سود می شود و رنجی که در انجام دادن آن کشیده ، بی گنج می گردد .

آن که به کسی خدمتی کند ، نبایستی بر زبان آورد ، بلکه باید فراموشش کند واز خاطرش محو سازد تا پیش خدای بزرگ محو نشود ، در این صورت ، نیکی اوبرای همیشه باقی می ماند و خدا پاداشی به وی خواهد داد که تصور آن در مغزش نگنجد .

چقدر بدبخت است کسی که خدمتی می کند و سپس آن را نقل می کند و منت می گذارد ، هم ارزش خدمت او نزد خدا می رود و هم کسی که خدمت به او شده افسرده می گردد و از فکر جبران ، منصرف می شود . مردم هم به چنین شخصی که نیکی خود را بگوید ، چندان علاقه ای نشان نمی دهند ، بلکه از دیدارش دوری می جویند ، مگر مجبور باشند . شاید علت آن که نگهداری کار نیک از انجام دادنش دشوارتر است ، آن باشد که انجام دادن آن فقط یک بار می باشد ، ولی از ذکر آن خود داری کردن همیشه است .

غریزه فطری در موقع انجام دادن نیکی همراهی می کند ، ولی وقت خود داری کردن مخالفت می نماید ، پس خود داری کردن از ذکر نیکی ، جهاد با نفس ومبارزه با خود پسندی می باشد . جهاد با خود خواهی و کوبیدن شیطان نفس ، بسیاردشوار است ، ولی از طرفی چقدر زیبا و پسندیده و نزد خدا محبوب است .

شرک ریاکار

عبادت ویژه ذات

مقدس حق است . هیچ موجودی به جز آن ذات پاک ، شایستگی پرستش و بندگی ندارد . غیر خدا را عبادت کردن ، برای حضرتش شریک قرار دادن است و عبادت را از محل اصلی به جای دیگر منتقل کردن .

معبود ریا کاران ، مردم می باشند و بس . آنان از عبادت خدای صرف نظر کرده و به عبادت خلق پرداخته اند . آنان خدا پرست نیستند ، بلکه بشر پرست می باشند . آنان بنده خلقند ، نه بنده خدا ، بلکه در حقیقت بنده شیطانند ، چون شیطان آن ها را به ریا کاری واداشته است .

حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه کریمه «فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاصالحا و لا یشرک بعباده ربه احدا» (2) .

چنین می فرماید :

کسی عبادتی را انجام دهد ، ولی نه برای خدا ، بلکه برای آن که مردم بدانند وتعریفش کنند ، چنین کسی برای خدا شریک قائل شده است .

ریشه تظاهر و ریا

ریا از فاقد کمالات بودن ، ریشه می گیرد . فاقد تقوا به تقوا تظاهر می کند و فاقددانش به دانش . کسی که عقیده به توحید در وی ضعیف باشد و به قدرت و رزاقیت خدای بزرگ درست پی نبرده باشد ، اهل تظاهر و ریا می شود . دانشمند نیازی به تظاهر به دانش ندارد (شاخ گل هر جا که می روید گل است) .

کسی که دارای تقوا و فضیلت باشد ، نمی تواند تقوا و فضیلت را نهان کند (مشک هر جا که باشد ، آن جا را معطر می سازد) .

ریا کار ، اگر ایمان کامل داشته باشد می داند که ریا برای جلب مردم سودمندنخواهد بود . آن چه خدای خواسته به او می رسد و اگر خدای نخواهد

، تمامی آن چه او رشته است پنبه خواهد شد ، بلکه ریا رسوا و مفتضحش خواهد ساخت ، در نتیجه ، محرومیت ها کشیده و از ملک زرق و ریا دست خالی باز گشته ، بلکه بار رسوایی دنیاو حرمان از بهشت خدای را در آخرت ، بر دوش گرفته ، مراجعت کرده است .

پی نوشتها

1) بحارالانوار ، ج 69 ، ص 288 .

2) کهف (18آیه 110 .

تصوف ملامتی

منطق ملامتی درست در برابر منطق ریا کاری قرار دارد . ریا کار می کوشد که به مردم نزدیک شود ، ولی ملامتی می کوشد که از مردم دور شود . ریا کار در پی مردم می دود و آن ها را می پرستد ، ملامتی از مردم می گریزد و به آن ها لگد می زند . آن ، دوستی خلق را می خواهد و این دشمنی خلق را می جوید .

درویش ملامتی ، می نمایاند که مرتکب کارهای زشت می شود ، در صورتی که واقعا از آن کارها پاکیزه و مبرا می باشد . او تظاهر می کند که شراب می خورد ، ولی شراب خوار نیست . او تظاهر به گناه می کند ، ولی گناه کار نیست . او رفتاری می کند که مردم در باره اش عقیده بد پیدا کنند ، می نمایاند که روزه رمضان می خورد ، ولی درواقع روزه خوار نیست .

شیخ تارک الصلاه

کسی می گفت : یکی از طلاب حوزه علمیه مشهد مشهور بود که تارک الصلاه است ، لذا در میان طلاب ، بسیار بسیار منفور شده بود ، بلکه منفوریت او از میان طلاب تجاوز کرده بود و به دگران رسیده بود . همه از وی بد می گفتند و مورد اشمئزازعمومی قرار گرفته بود .

بعد از چندین شبی در جایی با او میهمان بودیم ، پس از صرف شام به علتی میهمانان همان جا ماندند و خوابیدند و نتوانستند به خانه های خود بروند .

هنگامی که چراغ خاموش شد و همگی به خواب رفتند ، من هنوز بیدار بودم وخوابم نبرده بود ، ناگهان صدای ریزش قطرات آب را شنیدم . سر از لحاف بیرون کرده تا ببینم از کجاست ، دیدم صدا از گوشه اتاق است . دقت کردم ، دیدم شیخ تارک الصلاه به وضو

گرفتن مشغول است ، بسیار تعجب کردم ولی دم نزدم .

شیخ وضو گرفت و به عبادت برخاست . تا صبح اشتغال به تهجد و عبادت داشت . در دل شب ، حال خوشی داشت . من عبادت او و حال او را بدون آن که خودش ملتفت شود ، می نگریستم . هنگامی که سپیده صبح زد ، شیخ اذانی بگفت و نماز صبح را به جاآورد و سپس بخوابید . نزدیک طلوع آفتاب بود که رفقا از خواب برخاستند و آماده برای خواندن نماز صبح گشتند . به یکدیگر می گفتند : شیخ را بیدار کنیم نماز بخواند . یکی فحشی به شیخ داد و گفت : ولش کنید . بالاخره شیخ را بیدار کردند . شیخ برخاست و گفت : می روم در مدرسه نماز می خوانم و از خانه بیرون شد ، در صورتی که چند دقیقه ای بیش تر به طلوع آفتاب نمانده بود و شیخ قبل از طلوع آفتاب به مدرسه نمی رسید و این نکته بر همه روشن بود . رفقا از شیخ به بد گویی مشغول شدندو از او ابراز انزجار می کردند . من به آنان چیزی نگفتم تا شیخ را ببینم . نزدیک ظهر ، شیخ را در صحن مطهر امام رضاعلیه السلام دیدم . به او گفتم : شیخ این چه بازی است ؟ ! چراچنین می کنی ؟ ! گفت : مگر چه شده ؟ گفتم : من دیشب بیدار بودم و هر چه کردی دیدم . اشک از دیدگان شیخ جاری شد و دانست که سرش فاش شده است . اشاره ای به قبرمقدس امام هشتم علیه السلام کرد و مرا به آن حضرت سوگند داد که تا او

زنده است ، داستانش را برای کسی ذکر نکنم . چیزی نگذشت که از دنیا رفت و مردمش همچنان او راتارک الصلاه می پنداشتند !

راه کج

ملامتی بودن ، هر چند اخلاص در عمل را نشان می دهد و کاشف از صفات برجسته ای است ، ولی از نظر دین و عقل ، پسندیده نیست . نخست آن که دروغ عملی است و ناپسندی دروغ پیش خرد ثابت است ، اضافه بر این ، خلق را مورد اعتنا قرارندادن و آنان را مانند حیوانات پنداشتن ، یک جور خود خواهی و تحقیر بشر است .

ظاهر بد را اسلام نمی پسندد . قرآن می گوید : هم ظاهر بایستی خوب باشد و هم باطن . در کشور اسلامی بایستی شعائر دین محفوظ باشد و گرنه با کشور کفر تفاوتی ندارد . مسلمان بایستی در رفتار و گفتارش ، از کافر ممتاز باشد . اگر نظریه ملامتی رواج پیدا کند ، ارتکاب گناه به طور علنی روا می باشد ، زیرا میان این دو تفاوتی نیست و گناه کارها ادعای ملامتی بودن خواهند کرد ، پس بازرسی ویژه برای هر فردی لازم است تا معلوم شود که او حقیقتا مرتکب گناه است یا ملامتی می باشد و کشف سرملامتی ، بر خلاف نظریه او می باشد .

در اسلام ریا کاری زشت است ، ولی ملامت کاری هم ناپسند می باشد . عباداتی است که بایستی به طور آشکار ، آورده شود . نماز جماعت ، حج خانه خدا ، جهاد در راه حق ، زیارت رسول اکرم و ائمه اطهار و مانند این ها و واجبات و مستحبات بسیاری است که شایسته است به طور آشکار در پیش دیدگان مردم انجام شود .

در برابر این ها ، عبادات و نیکو کاری هایی است که بایستی

در نهان و سری انجام گردد . نماز شب زیباست که سری انجام گردد . کمک و اعانه مستمندان ، به ویژه آنان که هیچ گونه سؤال نمی کنند ، شایسته است که در نهان باشد . امام سجادعلیه السلام می گوید :

«ان صدقه السر تطفئ غضب الرب; (1) .

نیکو کاری پنهانی آتش غضب پرورگار را خاموش می کند . »

قرآن ، به هر دو کار دعوت می کند :

«الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم ولاخوف علیهم و لا هم یحزنون; (2) .

کسانی که در شب و روز ، آشکارا و نهان ، مال خود را در راه خدا صرف می کنند ، پاداش آن ها نزد پروردگارشان می باشد ، نه ترس و بیمی بر آن هاست و نه محزون خواهند شد . »

اسلام ، عمران و آبادی دنیا و آخرت را می خواهد ، آبادی دنیا تحقق پذیر نیست ، مگر به وسیله نیکو کاری های آشکار . مسلمان ، بایستی ظاهر و باطنش هر دو زیباباشد . ریا کار باطن زیبا را از دست می دهد و ملامتی ، ظاهر زیبا را . ریا کار روشی سخریه آمیز پیش می گیرد . ملامتی ادب را در محضر حق ، مراعات نمی کند .

جهان سرتا سرش محضر حق می باشد . مسلمان بایستی با دو چشم نگاه کند . ریایی چشم راست ندارد و ملامتی چشم چپ .

تدلیس

تدلیس ، فاقد را واجد ، وا نمود کردن است . بر سر کچل ، زلف مصنوعی می گذارند ، تا مو دار نشان داده شود . چاله های آبله صورت را پر می کنند ، تا عروس درنظر داماد ، آبله رو دیده نشود . خانه را سفید کاری می کنند و

سر و صورتی به آن می دهند تا مشتری گیر گردد . سیب های درشت را در روی جعبه می نهند و سیب های ریز را زیر . دانه های درشت زغال را رو می گذارند و هر چه بخواهند در ته جوال جای می دهند . مریمی پست را آب طلا می دهند تا به جای مریمی عالی قالب بزنند . کیلومترشمار اتوموبیل را عوض می کنند تا کهنگی اتوموبیل معلوم نشود و کار کردگی آن رامشتری نداند .

تدلیس خیانت است ، تقلب است ، کلاه برداری است ، دروغ عملی است ، پیغمبراسلام از آن بیزار است و مسلمان بایستی از این کار زشت بپرهیزد .

نجش

نجش (بر وزن بخش) آن است که کسی تصمیم به خریدن متاعی را ندارد ، ولی بهای آن را به عنوان خرید ، بالا می برد تا دگری آن را گران تر بخرد . نجش ، یکی ازنمونه های خلاف حقیقت می باشد . نجش دروغ در گفتار می باشد و دروغ در کردار . این کار در میان سمسارهای قدیم معمول بوده ، چنان که در حراج ها نیز معمول می باشد . در فقه اسلام این کار را «نجش اصطلاح کرده اند . به خاطر دارم که فقهاتصریح به حرمت آن می کنند . زشتی نجش ، اختصاص به وقتی که فروشنده ، توطئه کرده باشد ندارد ، بلکه بدون توطئه با فروشنده نیز زشت و قبیح است .

در مجالسی که امروز به عنوان مزایده تشکیل می شود ، گاهی این روش پلید به کاربرده می شود . این دسته مردم ، از خدای بزرگ شرم نمی کنند ، اینان به ندای وجدان ، پاسخ نمی دهند و شاید هم این کار کثیف را زیرکی و خرد بدانند !

کم فروشی

کم فروشی ، یکی دیگر از مصادیق خلاف حقیقت است . کم فروشی ، جنسی را به اندازه معینی فروختن و در وقت تحویل ، از آن اندازه ، کم تر تحویل دادن و به همان اندازه حساب کردن است .

گاه ممکن است در ترازو تصرفی بشود ، به طوری که جنس را در وقت سنجش ازمقدار واقعی بیش تر نشان بدهد و شاید هم که سنگ کم تر را

به جای سنگ بیش تربگذارند . کم فروشی از قبیل دزدی و خیانت و از دروغ های عملی است .

غش

غش را به اصطلاح بازار امروز ، بایستی تقلب در جنس نامید که بدبختانه درروزگار ما رواج بسیار دارد . غش ، آمیختن جنس عالی است با جنسی که همقدر درقیمت با آن نیست ، آن گاه مجموع را به نام آن جنس خالص عالی و به همان قیمت فروختن .

آب در شیر کردن و به نام شیر خالص فروختن ، غش است . طلا را با مس مخلوطکردن و به نام زر ناب فروختن ، غش است .

وقتی یکی از دوستان صورتی داد که در آن ، تقلب هایی که در اجناس می شود ، نوشته شده بود . صورت عجیبی بود که نقلش در این جا ، چندان پسندیده نیست . به طور کلی در هر صنفی از اصناف بازار ، مردمانی نادرست پیدا می شوند وتقلب هایی ویژه متاع خود دارند ، تقلب هایی که به تعبیر عامیانه ، عقل جن بدان نمی رسد .

دین مقدس ما ، دین راستی و درستی است . کسی که خود را پیرو این دین می داند ، بایستی از این نادرستی ها بر کنار باشد و خود را به این ناپاکی ها آلوده نکند .

خلاف قرار داد

از دروغ های عملی بسیار زشتی که بسیار در این کشور معمول شده است ، عمل نکردن بر طبق قرار دادی است که دو طرف با آن موافقت کرده اند . کنتراتچی ها ، شرکت ها ، مؤسسات دیگر ، قرار دادهایی را بر طبق شرایطی می بندند ، ولی بدان پای بند نیستند; در موقع تحویل ، دیده می شود که به بسیاری از شرایط عمل نکرده اند .

آیا این نادرستی در پیمان هم از ارمغان های فرنگ است ؟

آیا بر اثر نادرستی و خیانتی است که در این مملکت حکومت می کند ؟

آیا از رشوه خواری تحویل گیران ، سرچشمه می گیرد ؟ آیا تکیه گاه کنتراتچی نادرست در موقع تحویل ، پول است یا زور ؟

به خدا قسم اگر دستورات طلایی اسلام در جهان اجرا می شد ، گلستان و بهشت آسایش می گردید . آیا این آرزو به گور برده خواهد شد ؟

تظاهرهای اداری

کارمندی از کارمندان دولت به کثرت کار تظاهر می کند ، پرونده های بیشماری گرداگرد میز خود می چیند و در مقابل ، کارمندان دیگر به کمی کار تظاهر می کنند . دراین اخلاق ، میان ترس از اداره و اعضا تفاوتی نیست . تظاهر به کثرت کار ، در میان طبقات دیگر هم ، گاه به گاه پیدا می شود . خصوصیاتی اخلاقی که در کارمندان دولت یافت می شود ، از نمونه های روحیات همین ملت است ، آنان هم از افراد همین ملت می باشند; از این رو ، معتقدم که کسانی که دم از رهبری و اصلاح می زنند ، بایستی اصلاحات را از افراد ملت شروع کنند . ملت که درست شد ، دولت درست خواهد شد . دولتیان مانند پرهای کاهی هستند که به روی سیل قرار دارند ، آنان قدرت مقاومت دربرابر سیل را ندارند ، بلکه هر کجا که سیل می رود آن ها هم با سیل می روند ، آن ها فقطمی کوشند که خود را روی سیل نگاه دارند .

خود نمایی دروغین

خود خواهی شدید ، انسان را وادار به خود نمایی می کند . خود نمایی اگر به راست ممکن نشد ، به وسیله دروغ انجام می گیرد . خود نما مانند زن فاحشه ای است که به وسیله آراستن خویش ، در پی مشتری می گردد و پیوسته در این فکر است که نادانی را به دام بیندازد . خود نمایی در میان تمام طبقات موجود است و هر کسی به نوعی خود نمایی می کند : یکی به وسیله داشتن اتومبیل خود نمایی می کند ، یکی با لباس ویکی با خانه مجلل و یکی از راه های دیگر و به طور کلی هر کسی این خیال باطل خودرا به وسیله ای جامه عمل می پوشاند . خود نما گاهی پارچه

گران بهایی یا چیز دیگری را که از لحاظ قیمت قابل توجه است ، در حضور جمعی لگد مال یا پاره می کند تانشان دهد که در نظرش ارزشی ندارند .

پیرانی به جوانی تظاهر می کنند . جوانانی به پیری . ثروتمندانی به فقرتظاهر می کنند ، و فقیرانی به ثروت . بیشتر ثروتمندانی که به فقر تظاهر می کنند ، باشهرهای کوچک و محیطهای محدود سر و کار دارند; تظاهر آن ها از این نظر است که کسی به آن ها چشم نزند ، یا خویشان و دوستان ، توقعی از آن ها نداشته باشند ، اینان گاه لباس پاره یا کم قیمت می پوشند و در خانه خراب زندگی می کنند و به چیزهایی که علامت ثروت است نزدیک نمی شوند . ثروتمندان پست فطرت ، آنان هستند که تظاهر به فقر می کنند تا از کمک و اعانه دگران بهره مند شوند ، اینان از لحاظ مال گدانیستند ، ولی گدایی می کنند ، چون سرشت آن ها با گدایی و پست فطرتی آمیخته شده است .

دسته ای به اروپایی گری خود نمایی می کنند . دسته ای به زندگی سبک قدیم وباستانی و عتیقه داری تظاهر می کنند . این ها یا دروغ در گفتار است یا رفتار یا هر دو .

کسی که کتاب خانه پر ارزشی دارد ، شنیدم از این که کسی او را ثروتمند بداندناراحت می شده و می گفته که من این کتاب خانه را به وسیله قند تهیه کرده ام . ازکودکی که به من چایی با قند می دادند چایی را تلخ می خوردم و حبه های قند را جمع می کردم ، وقتی که به وزن قابل توجهی می رسید ، می فروختم و پولش را کتاب می خریدم و گاه می گفت که این کتاب خانه ، خانوادگی و اجدادی است که به میراث

به من رسیده است !

تبلیغات

یکی از ارمغان هایی که اخیرا از فرنگستان به ایران آمده است ، تبلیغاتی است که برای فروش کالا می کنند . تبلیغات هر چند بی اثر نیست ، ولی قسمتی از آن ، بسیار کارزشتی است و آن تبلیغی است که به یکی از دو وسیله محقق می شود : یکی مردم راگول زدن ، دیگر به مردم ، دروغ گفتن . آیا ثروتی که به یکی از این دو راه به دست می آید ، مشروع است ؟ آیا این کار ، تجارت است یا کلاه برداری ؟

منظور از تبلیغات ، اگر اخبار مردم به بودن چنین کالایی باشد ، کار صحیحی است ، اگر بیان فواید کالا باشد ، خوب است ، اگر روشن کردن اذهان ، نسبت به خوبی کالا باشد بد نیست ، ولی :

میان ماه من تا ماه گردون .

تفاوت از زمین تا آسمان است .

از خود سازمان های تبلیغاتی بپرسید که منظور چیست .

دیکتاتورهای سیاه و سرخ

ناجوان مردترین دروغ گوها دیکتاتورهای سیاه و کمونیست ها هستند . این دودسته ، حقیقت ظلم را در پیش بسیاری از مردم ، عدل مجسم جلوه می دهند . این هامحرومیت ملت را (البته به استثنای اقلیت محدودی) آسایش همگانی و رفاه عمومی لقب می دهند .

کمونیست ها ، سرمایه داری دولتی را که خطرناک ترین رژیم برای توده ملت می باشد ، اشتراک می نامند ، تشکیلاتی را که جز با زور و دیکتاتوری ، قابل دوام نیست ، آزادی می خوانند ، انتصابات را انتخابات عمومی می گویند و به وسیله همین دروغ هاساده لوحانی را گول می زنند . استعمار نو گمان می کند که برگ برنده در مبارزه باکمونیسم را سر نیزه انجام می دهد .

عجب اشتباهی ! مگر در روسیه سر نیزه نبود ؟ مگر در چین سر

نیزه نبود ؟ مگر درکوبا و هند و چین نبود ؟ زهی تصور باطل ! زهی خیال محال ! خاکستر ، آتش را پخته ترمی کند . قدرت هایی که خود را پناهگاه آزادی ، لقب داده اند ، ظالمانه ترین حکومت هارا بر ملل ضعیف تحمیل کرده اند تا مبادا کمونیست آن ها را استعمار کند . پروردگارا ، ملل ناتوان از ظلم دیکتاتورهای سیاه و سرخ به که پناه ببرند ؟ جز ذات مقدس تو ، پناهگاهی نیست ، پس به همه پناه بده .

پی نوشتها

1) مستدرک الوسائل ، ج 7 ، ص ، ح 798 به نقل از رسول الله صلی الله علیه وآله .

2) بقره (2) آیه 274 .

زیان های اجتماعی دروغ

سخنی از علی علیه السلام :

«الا فاصدقوا فان الله مع الصادقین ، و جانبوا الکذب فان الکذب مجانب الایمان ، الا و ان الصادق علی شفا منجاه و کرامه ، الا و ان الکاذب علی شفا مخزاه و هلکه; (1) .

راست بگویید ، چون خدا با راست گویان است . از دروغ دوری کنید ، چون دور کننده ایمان است . راست گو تا سر منزل نجات و سروری فاصله ای ندارد . دروغ گو لب پرتگاه خواری و نابودی جای دارد . »

زیبایی های ادبی

در این کلام علی علیه السلام نور و ظلمت در برابر هم قرار گرفته اند . هنر تضاد و برابری که از محسنات بدیعیه می باشد با شیواترین طرز در آن موجود است :

در برابر جمله «الا فاصدقوا» «و جانبوا الکذب قرار دارد ، آن به سوی راستی ترغیب می کند و این از دروغ پرهیز می دهد . در مقابل تعلیل «فان الله تعلیل فان الکذب قرار دارد ، آن به راست گو ، نوید می دهد ، این به دروغ گو ، اعلام خطرمی کند . مقابل جمله «الا وان الصادق جمله «الا وان الکاذب قرار گرفته . «منجاه صدق در برابر «مخزاه کذب و «کرامه در برابر «هلکه واقع شده است . الا ، حرف تنبیه و آگاه کردن است و بر صدر جمله های سه گانه ، برای دلالت بر تحقق ما بعد آمده است ، مانند «الا انهم هم السفهاء» در دو جمله اخیر ، دلالت بر تاکید اسناد و قطعیت معنا دارد . جمله «و جانبوا الکذب از تعبیر «لاتکذبوا» بیش تر به جلوگیری از دروغ ، تحریض می کند ، زیرا در معنا رساتر و در لفظ بلیغ تر و تاکیدش بیش تر

است .

زیان ها

دروغ برای دروغ گو ، زیان های اجتماعی دارد ، زیان های اقتصادی و زیان های روانی دارد . علی فرمود : دروغ گو بر لب پرتگاه خواری و هلاکت قرار دارد ، زیرادروغ ، ایمان را از قلب دروغ گو بیرون می کند و خودش به جای آن بر زبانش می نشیند .

کسی که ایمان داشته باشد ، نزد دوست و دشمن محترم است ، نزد مسلمان و گبر وترسا و یهود ارجمند است ، مورد اعتماد همه خردمندان است . کسی که ایمان داشته باشد ، خیانت نمی کند ، دزدی نمی کند ، حق مردم را می دهد و وجودش برای جامعه سودمند است ، پس چرا محترم نباشد و چرا ارجمند نباشد و چرا خردمندان وعقلا به او اعتماد نکنند ؟ خدا هم در این جهان و در جهان دیگر پاداش عالی به وی خواهد داد .

دروغ که ایمان را از دل بیرون کرد ، دروغ گو ، خیانت می کند ، دزدی می کند ، حق مردم را نمی دهد ، وجودش برای جامعه زیان دارد و نزد دوست و دشمن احترام ندارد . مسلمانان و گبر و ترسا و یهود برای او ارزشی قائل نیستند . هیچ عاقلی به اواعتماد نمی کند و نزد همه منفور و خوار است و در سراشیبی نابودی قرار خواهدگرفت . کسی که در لب پرتگاه جای داشته باشد ، هر دم خطر افتادن در پرتگاه را دارد .

رسوایی

یکی از زیان های اجتماعی دروغ ، رسوایی است . رسوایی همیشه در انتظار دروغ گو می باشد; رسوا شدن نزد یک نفر یا نزد چند نفر یا نزد جامعه . دروغ ، پنهان نخواهدماند و روزی بر ملا خواهد شد . دروغ گو ، هر چند

زیرک باشد ، اطراف و جوانب دروغ را بسنجد ، محال است که دروغش کشف نشود . کشف دروغ ، رسوایی را در پی دارد ، چیزی که هست ، چون دروغ ها مختلف است ، رسوایی ها هم مختلف است : گاه زود می شود ، گاه دیر و گاه در خانه خود نزد زن و فرزندش رسوا خواهد شد و گاه نزددوستان و خویشانش و گاه در یک شهر و یا مملکتی رسوا می شود .

تهتاه شاه

شنیدم که یکی از پیشوایان فرقه شیخیه در تبریز ، بر منبر سخن می گفت . در ضمن سخن ، نام های پادشاهان جن را ذکر می کرد و بیان می داشت که سلطنت کدام یک آن هامقدم بوده و کدام مؤخر . سخنان او از این قبیل بود : نخستین پادشاهی که از این سلسله به سلطنت رسید ، تهتاه شاه بود و سپس قهقاه شاه و سپس جهجاه شاه و مانند این ها . سخنران همچنان به سخنش ادامه می داد تا به نام پادشاه دهم و یادوازدهم رسید که نام او هم کلمه ای بود ، نظیر نام های گذشته . در این وقت رندی از پای منبر گفت : آقا ، نام پادشاه پنجم را دوباره بفرمایید ! سخنور محترم در جواب عاجز ماند ، زیرا در یادش نبود که کدام یک از این نام ها را برای شهریار دروغین پنجم ذکر کرده است . اکنون خوانندگان ارجمند بایستی در نظر بگیرند که در این حال ، چه رسوایی و افتضاحی برای این سخنور نادان و دروغ گو ، دست داده است .

عمرو بن معدی کرب

عمرو بن معدی کرب از دلاوران مشهور عرب است . این گونه مردم برای آن که بر شهرت دلیری خود بیفزایند ، گاه و بی گاه داستان هایی دروغین از شجاعت های خود ذکر می کنند . عمرو روزی در شهر کوفه در حضور جمعی ، داد سخن می داد واین حکایت را از قهرمانی های خود نقل می کرد : وقتی به سوی عشیره بنی نهد به قصدغارت هجوم کردیم ، آنان در صدد مقاومت بر آمده و دلاور نامی خود ، خالد بن صقعب را جلو انداخته و خود در پشت سر او آماده دفاع شدند . هنگامی که من به خالد رسیدم با یک

نیزه سر نگونش کردم و سپس با صمصامه (نام شمشیر عمروصمصامه بوده) سرش را از تن جدا کردم . از قضا مخاطب عمرو در این موقع ، خودخالد بن صقعب بود که عمرو او را نمی شناخت . داستان سرایی عمرو که به پایان رسید گفت : کشته تو مخاطب توست و سخن تو را می شنود !

بی آبرویی

دیگر از زیان های اجتماعی دروغ ، بی آبرویی است . دروغ های چندی که ازدروغ گو ، کشف شد ، رسوایی او که مکرر گردید ، بی آبرویی نصیبش می شود . رسوایی دروغ گو ، کشف دروغ اوست . و بی آبرویی دروغ گو ، بی حیثیت و بی ارج شدن اوست . عقلا و خردمندان ، همیشه به دنبال حیثیت و آبرو می روند . ثروتمند ، ثروت خود را برای خریدن حیثیت و آبرو صرف می کند . قدرتمند ، قدرت خود رابرای رسیدن به این موقعیت به کار می اندازد . دانشمند ، از دانش خود ، برای جلب افکار عمومی ، بهره برداری می کند . محبوب ترین چیزها نزد عقلا ، حیثیت وآبرومندی می باشد و آخرین هدف آن ها همین خواهد بود ، چون دار و ندار خود رافدای آن می کنند ، ولی دروغ گو ، با دست خود این موقعیت را از بین می برد . رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود :

«اقل الناس مروه من کان کاذبا; (2) .

کم آبروترین مردم ، کسی است که دروغ می گوید . »

دروغ گو ، از هر طبقه ای باشد ، از همه افراد راست گوی آن طبقه آبرویش کم تر وبی حیثیت تر خواهد بود . اگر دروغ گویی ، به واسطه شتر مآبی مردم ایران یا به واسطه احتیاجی که به او

دارند ، به زودی نتواند بی آبرویی خویش را در یابد ، به یقین دیری نخواهد پایید که کوس بی آبرویی خود را می شنود که بر سر کوی و برزن ها می زنند .

حجه الالهیه

مرحوم امام جمعه زنجان ، چنین می گفت : روزی در زنجان در منزل نشسته بودم ، پیرمردی وارد شد که از چهره اش می نمود که بسیار عمر کرده است . دو جوان شیک پوش زیر بازوان وی را گرفته بودند و بسیار به آن پیرمرد احترام می کردند ، گویی در برابرش فانی صرف شده بودند به طوری که حمق از قیافه آن دو جوان آشکار بود . نام پیرمرد را حجه الالهیه گفتند (این ترکیب از لحاظ ادبی غلط است) . از شخصیت ایشان جویا شدم . گفتند : در 120 علم تخصص دارند . سخنی بود بسیار بزرگ ، زیراتخصص در یک علم ، کار دشواری است و چنین کسی وجودش کیمیا و کمیاب است تا برسد به کسی که در 120 علم تخصص داشته باشد ، اضافه بر این ، شمارش نام 120علم برای دانشوران ، دشوار است ، پس تخصص در آن ها چگونه خواهد بود ؟ !

تقاضا کردم که نام های این علوم را برای من بشمارند . پیرمرد ، بدین طریق ، شمردن را آغاز کرد و هر یک از این واژه ها را نام علمی قرار داد : سلمبیا ، قلمبیا ، کلمبیا ، جلمبیا ، و بدین ترتیب اسامی علوم را برای من می شمرد .

مرحوم امام جمعه ، پس از نقل این داستان ، بر صحت آن سوگند خورد .

آیا پس از این بیان ، دیگر آبرویی برای این میهمان ، نزد این میزبان می ماند ؟ آیا نزد

دانشمندان ، چنین کسی آبرو خواهد داشت ؟ اگر تمام حروف الفبا را بر سرواژه لمبیا قرار بدهیم ، از سی تجاوز نخواهد کرد ، پس چگونه به 120 می رسد ، مگر ریشه و صورت این واژه عوض شود که میلیون ها علم خواهد شد ، بلکه نهایت نخواهد داشت .

سجع مهر ، حجه الالهیه را مرحوم امام جمعه چنین می گفت :

حجه الالهیه نام چون شمیس آمد .

شه محمد و مشحون بوالوفا قبیس آمد .

پدران و مادران ، بایستی به فرزندان خود دروغ نگویند که همیشه احترامشان نزدفرزند محفوظ بماند و کودک با نظر حقارت به پدر و مادر ننگرد .

هر آن کس زبانش بود با دروغ .

نباشد بر دیگرانش فروغ .

فردوسی گوید :

رخ مرد را تیره دارد دروغ .

بلندیش هرگز نگیرد فروغ .

به گرد دروغ هیچ گونه مگرد .

چو گردی شود بخت را روی زرد .

مکن دوستی با دروغ آزمای .

همان نیز با مرد ناپاک رای .

بی ارزشی سخن

از زیان های اجتماعی دروغ ، بی ارزش شدن سخنان دروغ گو نزد مردم است . اگربنا شد برای هر موجودی میزانی برای قیمت آن باشد ، یکی از

میزان هایی که برای قیمت انسان می توان در نظر گرفت ، ارزشی است که مردم برای سخنش قائل هستند . هر چه مقدار ارزش سخن بیش تر باشد ، قیمت گوینده آن بیش تر خواهد بود و هر چه مقدار ارزش سخنش کم تر باشد ، گوینده بی بهاتر خواهد بود . سخن ، سرمایه انسان است و موجب امتیاز او از جانوران است . مقصود از سخن ، اصواتی نیست که به شکل کلمات بیرون می آید و گرنه بعضی از حیوانات هم می توانند تقلید کنند ، بلکه مقصود ، بیان

معانی و مطالب عالیه و ارزشی است که سخن به واسطه آن ها پیدا می کند .

دروغ گو ، اگر بالاترین ارزش ها را برای سخنش به دست آورده باشد ، همین که به دروغ گویی پرداخت و مردم بدان صفتش شناختند ، ارزش سخنش نابود می شود و باجانوران در یک ردیف قرار خواهد گرفت .

کسی را که عادت بود راستی .

خطا گر کند در گذارند ازو .

و گر نامور شد به ناراستی .

دگر راست باور ندارند ازو .

امام جعفر صادق علیه السلام از حضرت عیسی علیه السلام نقل می کند که عیسی فرمود :

«من کثر کذبه ذهب بهاؤه; (3) .

کسی که دروغش بسیار شود ، نورش می رود . »

شاید مقصود از نور ، همان ارزشی است که سخنش نزد مردم دارد . آیا شاگردان برای سخنان استاد دروغ گو ، ارزشی قائل هستند ؟ آیا ملت برای سخنان وزیردروغ گو ، ارزشی قائل می باشد ؟ آیا بازار برای وعده های بازرگان دروغ گو ، ارزشی قائل است ؟ آیا آخوندی که دروغ بگوید : می تواند مردم را به راه راست هدایت کند ؟

زبانی که با راستی یار نیست .

به گیتی کس او را خریدار نیست .

چو خواهی که بخت از تو گیرد فروغ .

زبان را مگردان به گرد دروغ .

امیر حسین ابیوردی

سلطان حسین بایقرا ، پادشاه خراسان و زابلستان ، امیر حسین ابیوردی را نزدسلطان یعقوب ، پادشاه عراق و آذربایجان به سفارت فرستاد . سفیر ، حامل تحف وهدایای بسیاری از طرف این پادشاه بود ، از جمله کلیات دیوان جامی بود که در آن زمان بسیار ارزش داشت . سلطان حسین بایقرا ، امر کرده بود که آن را از کتاب خانه سلطنتی خارج کرده و در زمره

هدایا قرار دهند . ملا عبد الکریم ، کتابدار مخصوص کتاب خانه در موقع برداشتن کتاب اشتباه کرد و به جای کلیات جامی ، فتوحات مکی را که از لحاظجلد و حجم ، بدان بسیار شبیه بود ، به امیر حسین تسلیم نمود . امیر بدون آن که کتاب را باز کند ، بگرفت و روانه تبریز شد . هنگامی که نزد سلطان یعقوب رسید ، سلطان اورا بسیار مورد تفقد و نوازش قرار داد و گفت :

در این سفر طولانی ، قطعا بسیار ناراحتی کشیده اید . امیر حسین ، چون شدت شوق سلطان را به کلیات جامی شنیده بود جواب داد :

در راه همسفری داشتم که در هر منزل ، سر و کارم با آن بود . و از این جهت رنج سفر را احساس نمی کردم . سلطان از همسفر پرسید . امیر کلیات جامی را نام برد و گفت در زمره هدایایی است که موظف است به حضور سلطان تقدیم دارد . سلطان یعقوب گفت : بگو بروند و کلیات جامی را بیاورند . امیر کس فرستاد و کتاب را آوردند . چون گشودند ، معلوم شد که فتوحات مکی است و دروغ سفیر دیپلمات و سیاستمدار ، آشکار شد ، و نزد دو پادشاه ، بلکه دو کشور مفتضح و رسوا گردید و از درجه اعتبارساقط گشت (به جز راستی هر چه باشد خطاست) .

در این زمان

در قم دو فرماندار دیدم که بسیار دروغ می گفتند ، به یکی از آن دو در گذشته اشاره شد . فرماندار دروغ گوی دوم در جمیع امور اظهار اطلاع می کرد و در تمام قضایاشرکت خود را ادعا می کرد و بسیار بسیار پر حرف بود . شهرداری را

دیدم که بسیاردروغ می گفت ، به طوری که شنیدم یکی از بزرگان ، کاذب لقبش داده بود .

وزرای نالایق و بی عرضه ، استاندارهای ناتوان و بی نیرو بسیار دروغ گومی شوند و به قول این شاعر ، این نادان ها دروغ را سبب اعتبار می پندارند .

سلب اعتماد

دیگر از زیان های اجتماعی دروغ ، سلب اعتمادی است که از ناحیه مردم ، نصیب دروغ گو می شود . اعتماد مردم ، بهترین راه موفقیت است . بیش تر موانعی که در راه وصول به هدف ها پیدا می شود ، به وسیله جلب اعتماد مردم ، بر طرف می گردد .

دروغ گو ، خود را از این نعمت پر قیمت ، محروم می سازد و با پای خویش به سوی سیاه بختی می تازد . کسی که مورد بی اعتمادی قرار گرفت ، بایستی از جامعه کناره گیری کند و در گوشه ای به انتظار مرگ بنشیند ، زیرا دیگر نمی تواند در آن جامعه موفقیتی به دست آورد . حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود :

«ینبغی للرجل المسلم ، ان یجتنب مواخاه الکذب; فانه یکذب حتی یجی ء بالصدق فلا یصدق; (4) .

کسی که خود را مسلمان می داند ، شایسته است که از سر و کار داشتن با دروغ بپرهیزد ، زیرا دروغ ، کارش را به جایی می رساند که سخن راستش را کسی باور نکند . »

کسی را که عادت بود راستی .

خطایی کند در گذاری رواست .

و گر نامور شد به گفت دروغ .

اگر راست گوید تو گویی خطاست .

چقدر تلخ است برای مردی که زنش سخن او را باور نکند ، خویشانش سخنانش را باور نکنند و دوستانش نیز سخنانش را باور نکنند (بیگانگان و

دشمنان ، دیگرحسابشان روشن است) . دروغ گو ،

اگر از بیچارگی خود سخن بگوید کسی نمی پذیردو اگر از بیماری اش سخن بگوید کسی نمی پذیرد و اگر از شخصیتش بگوید ، کسی نمی پذیرد و اگر از دیگران بگوید ، کسی نمی پذیرد .

این شاعر به زبان عربی چه شعر خوبی گفته است :

اذا عرف الانسان بالکذب لم یزل .

لدی الناس کذابا و لو کان صادقا .

بد بینی مردم

دیگر از زیان های اجتماعی دروغ ، آن است که دروغ گو ، مورد سوء ظن و بد بینی مردم قرار می گیرد ، بلکه گاه کارش از این هم بالاتر می رود و بر اثر دروغ ، مورد تنفرقرار خواهد گرفت .

هر کس به حسب طبع ، خوش دارد که مردم او را شایسته برای نهفتن اسرارخویش بدانند . دروغ گو که دروغ می گوید ، پس از کشف دروغ ، ممکن است که به خاطر کسی بخلد که او را شایسته برای راست شنیدن ندانسته و این سخن حق را از اوپنهان کرده و در نتیجه به دروغ گو ، بد بین می شود و از او تنفری در دل احساس خواهد کرد .

همان طور که با صفا با مردم رفتار کردن ، جلب محبت می کند ، با مردم بی صفایی کردن نیز جلب سوء ظن و بد بینی و تنفر می کند . دروغ گو ، بهترین مصداق برای بی صفایی است .

مردم ، صفا داشتن و راز نهان نکردن را نشانه صمیمیت می دانند و به چنین کسی علاقه مند می شوند ، ولی بی صفایی و سر نهان کردن را نشانه بی صمیمیتی می دانند . مردم ، با صفا را یگانه و یک رنگ می دانند و بی صفا را متقلب و دو رنگ . فرد کامل بی صفایی و دو رنگی ،

دروغ گوست .

دروغ گو ، بر خلاف فطرت مردم قدم بر می دارد ، در نتیجه منفور می شود ، زیرامردم به حسب طبع ، حس کنجکاوی دارند . کسی که این حس آن ها را سیر کند وغریزه آن ها را به مطلوب برساند ، دوستش می دارند ، بلکه فدایی اش می شوند ، لیکن آن که این حس را در گرسنگی نگاه دارد و این غریزه را از رسیدن به مطلوب مانع شود ، دشمن می دارند; دروغ گو ، نزد مردم چنین فردی خواهد بود ، چون هیچ گاه حقیقت را نشان نمی دهد ، بلکه حقیقت را دگرگونه می گوید . بدبخت تر از او کسی است که دروغ زبانی را با نادرستی در رفتار همراه داشته باشد .

قاضی خائن

خواجه نظام الملک در سیاستنامه اش (5) چنین آورده : مردی نزد سلطان محمود ازقاضی شکایت برد که دو هزار دینار در کیسه سر بسته ، نزد او امانت گذارده ام ، اکنون امانت را پس گرفته و سر کیسه را گشوده ام ، به جای زر ، درم های مسین می بینم و یقین دارم که سر کیسه هم باز نشده است . سلطان گفت : کیسه را نزد من آر ! مرد برفت وکیسه بیاورد . محمود گرداگرد کیسه را نگریست و شکافی ندید . سپس گفت : کیسه رانزد من بگذار و روزی سه من نان و یک من گوشت و ماهی یک دینار از وکیل من بستان تا تدبیر زر تو کنم .

محمود قدری به کیسه نگاه کرده و مدتی بیندیشید تا به خاطرش رسید که ممکن است ، کیسه را شکافته باشند و زر بیرون کرده و سپس رفو نموده باشند . محمود چادرشبی زر بفت داشت و پر بها که

به روی بالین گسترده بود ، نیمه شبی برخاست و کاردبر کشید و مقداری از چادر شب را بدرید . روز دگر سپیده دم به شکار رفت و سه روزشکارش طول کشید ، هنگامی که باز گشت ، چادر شب را درست یافت . محمود فراش را بخواست و پرسید : این چادر شب ، دریده بود ، که آن را درست کرد ؟ فراش که ازدریده شدن آن بسیار ترسیده بود ، در آغاز منکر شد ، ولی پس از اطلاع بر جریان گفت : فلان رفو گر رفویش کرده . سلطان رفو گر را بخواست و از او پرسید : امسال هیچ کیسه دیبای سبزی رفو کرده ای ؟ گفت : آری . محمود پرسید : کجا ؟ گفت به خانه قاضی شهر ، او دو دینار مرا مزد داد . محمود کیسه را بدو نشان داد . گفت : آری همین کیسه می باشد و جای رفو را نیز نشان داد . قاضی احضار گردید و با رفو گر و خداوندمال رو به رو شد . از بیم ، چنان لرزه ای بر اندامش افتاد که سخن نتوانست گفت . پس زرها گرفته شد و به صاحبش مسترد گردید . (6) .

رسوایی این قاضی چقدر بود و چقدر بی آبرو شد ؟ آیا دیگر قضاوت او ، ارزشی دارد ؟ آیا مورد اعتماد خواهد بود ؟ آیا محبوب و عزیز و ارجمند خواهد بود ؟

ذلت و خواری

دیگر از زیان های اجتماعی دروغ ، ذلت و خواری است . دروغ ، دروغ گو راذلیل می کند و خوار می سازد . درست در نقطه مقابل آن چه دروغ گو می پندارد ، دروغ ، ثمر می دهد .

هنگامی که حکومت ساسانی ایران

به دست سربازان مسلمان از پای در آمد ، شاهزادگان ساسانی پراکنده شدند و از ناز و نعمتی که سال ها در آن می چریدند ومی خوردند و می خرامیدند محروم گردیدند . نیکو کاران به این عزیزانی که عزت خود را از کف داده بودند ، کمک و همراهی می کردند . دروغ گویان ، این فرصت رامغتنم شمرده و آن را وسیله دوشیدن خلق قرار دادند و به کشورهای عربی می رفتند وخود را به دروغ ساسانی معرفی می کردند . این جریان ، در حدود صد سال یا بیش ترادامه داشت . کم کم کلمه ساسانی ، معنای خود را از دست داد و در لغت عرب به معنی گدا در آمد ، به طوری که گدا را ساسانی می خواندند .

دروغ گویانی که می پنداشتند به وسیله این اسم ، عزیز می شوند ، نه تنها خود راذلیل کردند ، بلکه این نام را هم خوار کردند ، نامی که از شاهنشاهی بزرگی در جهان حکایت می کرد .

سخریه و استهزا

دیگر از زیان های اجتماعی دروغ ، سخریه و استهزاست که نصیب دروغ گومی شود . دروغ گو ، همان که به دروغ گویی شهره شد ، مورد استهزای مردم قرارمی گیرد ، خواه در حضور و خواه در غیاب ، و پرسش های استهزایی از او می شود ومی گویند : اگر حقیقت مطلب را بخواهید ، از او بپرسید . لغاتی جعل می کنند و معانی آن را از دروغ گو می پرسند . نام کتابی را جعل می کنند و خصوصیات کتاب و مؤلف رااز او می پرسند . دانشمندانی جعل می کنند و شرح حالشان را از او می خواهند . دروغ گوی جعال در موقع سخن با خنده های تمسخرآمیز رو به رو می شود و اگر این چیزها

را بفهمد ، بایستی از شرم به زیر زمین برود .

عمر و ابو هریره

ابو هریره از قول رسول خداصلی الله علیه وآله حدیث جعل می کرد ! عمر از این کار خوشش نمی آمد ، کسانی را که به جعل حدیث شناخته شده بودند ، چوب زد .

عمر ، ابو هریره را استهزا می کرد . ماکولی که به حضورش می آوردند ، گاه که ابوهریره حاضر بود ، می پرسید : در باره این خوراکی از رسول خداصلی الله علیه وآله حدیثی نشنیده ای ؟

گویند : ابو هریره از رو نمی رفت و به او جواب می داد و با کمال پر رویی حدیثی جعل می کرد .

رو سیاهی

پیغمبر اسلام می فرمود :

«ایاک و الکذب فانه یسود الوجه; (7) .

از دروغ بپرهیز که آدم را رو سیاه می کند . »

رو سیاهی مورد سخط خدای بودن است ، نزد خلق منفور شدن است ، رسوایی است ، بی آبرویی است ، ذلت و خواری است . چقدر بدبخت است رو سفیدی که خودرا به دست خود رو سیاه کند . دروغ گو ، نشاندار است ، نشاندار ننگ است ، رو سیاهی است که سخن راستش را هم کسی باور نمی کند . یکی از بدبختی های دروغ گو ، آن است که کم تر مورد عاطفه قرار می گیرد ، خدمت هایش ارزشی ندارد واز طرف دگران ، قدر دانی نمی شود ، زیرا دروغ گویی هایش قیمت خدمت هایش رامی برد و دستش را بی نمک می کند ، آیا رو سیاهی جز این می باشد .

پی نوشتها

1) بحارالانوار ، ج 69 ، ص 260 .

2) مستدرک الوسائل ، ج 9 ، ص ، ح 10295 .

3) الکافی ، ج 2 ، ص 341 ، باب الکذب ، ح 13 . از امیرالمؤمنین علیه السلام ، این گونه نقل شده است : «من کثر کذبه قل بهاؤه (غررالحکم ، ج 5 ، ص 221) و «کثره کذبه المرء تذهب بهاؤه (غررالحکم ، ج 4 ، ص 591) .

4) الکافی ، ج 2 ، ص 341 ، باب الکذب ، ح 14 : در کافی «مواخاه الکذاب آمده است .

5) سیاست نامه سیر الملوک ، ص 111 .

6) در گذشته نیز داستانی نظیر این داستان از کتاب عبد الله مستوفی در باره میرزا تقی خان امیر نظام ذکر شد .

7) مستدرک الوسائل ، ج 9 ، ح 10298 .

زیان های اقتصادی دروغ

زیان های اقتصادی دروغ

«اعتیاد الکذب یورث الفقر; (1) .

عادت به دروغ ، فقر می آورد . »

ثروت

محکم ترین پایه در زندگی بشر ، دارایی و ثروت است . دارایی اگر نباشد و لو به مقدار کم ، بشر نمی تواند ، راه موفقیت را طی کند . بلکه قادر به ادامه زندگی هم نخواهد بود . وجود اصل دارایی ، نخستین پایه در حیات هر فردی است . البته مقصود ، اصل ثروت است ، نه ثروت بسیار ، زیرا ثروت بسیار ، گاه اثر معکوس می دهد و مانع از موفقیت می شود . ریشه ثروت که همان دارایی به مقدار کم باشد ، دارای حساس ترین اثر می باشد ، زیرا اگر کسی آن قدر ، فاقد ثروت باشد که نتواند سد جوع کند ، نتواند پوشاکی تهیه کند ، نخواهد توانست به دنبال تحصیل دانش برود و به دنبال تحصیل قدرت برود و حتی به دنبال تحصیل ثروت برود .

دنبال تحصیل دانش و تحصیل قدرت رفتن ، موقوف بر داشتن حد اقل زندگی است; کسی که این را نیز فاقد است ، بسیار بعید به نظر می آید که سرمایه دار گردد ، زیراثروت ، ثروت می آورد .

دارایی به مقدار کم ، مانند نهالی است که در خاک گذارده شود تا درختی تناور وبارور گردد ، اگر نهالی در کار نباشد ، نبایستی انتظار ثمری داشت . پس فقیر بی چیز ، نمی تواند به هیچ مقصودی از مقاصد خویش و به هیچ هدفی از هدف هایش برسد ، چون نادار است و بی چیز . از این سخن ، خطر فقر برای بشر آشکار می گردد .

دروغ فقر می آورد

اکنون که مقدار خطر فقر در حیات انسان معلوم شد ، شایسته است به سراغ دروغ رفته تا تاثیر آن را در حیات اقتصادی ، تحت مطالعه قرار دهیم .

امیر

المؤمنين علیه السلام می فرماید :

«اعتیاد الکذب یورث الفقر;.

عادت به دروغ فقر می آورد . »

در باره سخن مولا ، این پرسش پیش می آید : دروغ چگونه فقر می آورد ؟ دروغ رابا فقر چه ارتباطی است ؟

مگر دروغ از امور اقتصادی است تا زیان مالی داشته باشد ؟

برای روشن شدن سخن علی علیه السلام و پاسخ این پرسش ها بایستی نظری به بازاربیفکنیم ، زیرا آن جاست که بینوا توانگر می شود و توانگر بینوا می گردد .

معاملات در بازار به طور معمول ، به دو گونه انجام می شود : معاملات نقدی ومعاملات وعدی . معاملات نقدی آن است که موقعی که فروشنده ، کالا را تحویل می دهد ، در همان دم ، خریدار بها را بپردازد . معاملات وعدی آن است که خریداروقت تحویل گرفتن کالا ، تمام بها را بی کم و کاست نپردازد ، بلکه پس از فاصله ای پرداخت شود : یک باره یا به اقساط . جور دیگر آن که فروشنده بها را قبلا دریافت کند ، سپس در وقت معینی کالا را به خریدار تحویل بدهد .

در بازارهای جهان به ویژه در معاملات بزرگ ، نسبت معاملات نقدی به معاملات وعدی ، شاید از یک هزارم کم تر باشد ، یعنی در برابر هر هزار معامله ای که به طوروعدی انجام می شود ، شاید یک معامله نقدی واقع نگردد ، بلکه وقوع معاملات نقدی ، نشانه رکود بازار و ور شکستگی آن خواهد بود .

شاید علت آن که معاملات وعدی این قدر بسیار است و معاملات نقدی این قدرکم ، این باشد که معاملات وعدی از نظر خود معامله ، صد در صد به سود فروشنده وخریدار می باشد; به سود فروشنده است ،

چون کالا را گران تر می فروشد ، زیرا اگرنقدی باشد ، قطعا به قیمت ارزان تری خواهد فروخت; اضافه بر این ، چون مشتری نقدی کم است ، در نتیجه ، جنس می ماند و خطر فاسد شدن دارد ، اضافه بر این از رواج سرمایه و رفت و برگشت آن ، جلوگیری می شود . رفت و برگشت سرمایه برای دارنده آن ، سود می آورد و رکود سرمایه او را از این سود محروم می سازد .

از طرفی فروش وعدی مشتری فراوان دارد ، از این رو تقاضای زیاد ، موجب ترقی بهای کالا می شود و سرمایه هم از رکود خارج می شود و به حرکت می آید وحرکت سرمایه سودمند است .

معاملات وعدی به سود خریدار است ، چون احتیاج فوری او را تامین می کند و ازلحاظ پرداخت قیمت در فشار و تنگی نمی افتد . هر وقت که پولی به دستش بیاید ، وام خود را می پردازد . او می تواند کالا را به تدریج بفروشد و از فروش آن ، بهای اصلی رابپردازد . با وعده خریدن ، در صورت ترقی کالا ، سود می برد و در صورت تنزل آن ، عجله ای برای فروش ندارد ، چون مضطر نمی باشد و می تواند آن را برای مدتی نگاه دارد تا به قیمت خوبی بفروشد . کالا را یک باره به دست آوردن و بها را خرد خردپرداختن ، بهترین راه توانگر شدن است . در مثل آمده که اگر کسی را بخواهی توانگرسازی ، کم کم از او بگیر و یک باره به او بده .

قسم دیگر معاملات وعدی که سلف نامیده می شود ، آن هم به سود دو طرف می باشد . خریدار جنس را ارزان خریده ، پس سود برده ، فروشنده سود برده

، چون پولی به دستش رسیده و می تواند به هر کاری بزند و فعلا هم اجباری برای تحویل کالا ندارد .

اعتبار

معاملات وعدی ، پایه اش به روی اعتبار قرار دارد . اگر کسی در بازار ، اعتبار داشته باشد ، فروشندگان و خریداران با او به وعدی معامله می کنند ، در نتیجه پی در پی سودمی برد و ثروتش در افزایش خواهد بود .

آن که در بازار اعتباری ندارد ، کسی معامله وعدی با او نمی کند و معامله های اومنحصرا ، بایستی نقدی باشد ، در نتیجه از سود پی در پی بردن محروم می شود وسرمایه اش راکد می گردد ، بلکه در خطر نابودی قرار خواهد گرفت ، زیرا بایستی ازمایه بخورد .

شخصیت تجاری در بازار بر پایه اعتبار قرار دارد ، نه ثروت . اول شخص ، کسی است که از لحاظ اعتبار اول باشد ، هر چند ثروتی نداشته باشد . سرمایه دار درجه یک ، اگر اعتبار نداشته باشد ، در بازار موقعیتی نخواهد داشت . اعتبار پایه داد و ستد دربازار است . قول تاجر در بازار از هر سند دولتی معتبرتر و محکم تر خواهد بود .

پایه اعتبار

اعتباری که این قدر در بازار مؤثر است از چه پیدا می شود ؟ اعتباری که بازار به کاکل آن می گردد ، به چه وسیله فراهم می شود ؟ ثروتمند بودن که منشا اعتبار نباشد ، پس چه چیز منشا آن خواهد بود ؟

پیدایش اعتبار بر اثر راستی و درستی خواهد بود . کسی که در بازار راست گفتار ودرست رفتار باشد اعتبار دارد . بازاریان با چنین کسی همه گونه سودا می کنند ، حتی اگر هم پول بخواهد به او می دهند و کالاهای خود را تحت اختیارش می گذارند که فروخته و حق العمل بر دارد .

حق العمل کاری از پر استفاده ترین کارهاست و این

کار را کسی انجام می دهد که سرمایه ای ندارد ، ولی راست گو و درست کار باشد .

دلال اگر راست گو و درست کار باشد ، تمام کالاهای بازار ، بلکه تمام ثروت تجارتحت اختیار او خواهد بود ، در نتیجه توانگر و سرمایه دار خواهد شد ، ولی اگرنادرست باشد ، بایستی همیشه پرسه بزند و در بدبختی و بیچارگی به سر برد .

نتیجه سخن

نتیجه سخن ، این شد که راستی و درستی ثروت را می افزاید ، چون برای دارنده آن ایجاد اعتبار می کند ، دروغ گویی سرمایه را راکد نگاه می دارد ، زیرا نه تنها جلوگیری ازپیدایش اعتبار می کند ، بلکه اعتبار موجود را نیز می برد و کسی به وعده با او معامله نمی کند ، چون اعتبار ندارد . از کجا به وعده دروغ گو می توان اعتماد کرد ؟ بازرگان معتبری از او ضمانت نخواهد کرد ، چون به او اعتماد کردن برخلاف عقل است .

پس دروغ گو ، سودی نخواهد برد و بایستی برای تامین زندگی از مایه بخورد ، کم کم مایه تمام می شود به جای آن ، فقر می نشیند . زنده باد پیغمبر بزرگ اسلام که وصی بزرگواری ، مانند برادرش علی علیه السلام از خویش به جای گذارد ، آری عادت به دروغ گویی فقر می آورد .

تنهایی

از زیان های اقتصادی دروغ ، تنهایی دروغ گو و بی کسی اوست . عادت به دروغ ، دروغ گو را تنها قرار می دهد ، یاری و غمخواری ندارد و می گویند هر چه بدبختی به او رسیده حقش بوده است و کسی با او همراهی نمی کند و به کمکش نمی آید .

یاری کردن ، همراهی کردن ، کمک کردن از عاطفه بر می خیزد . دروغ عواطف مردم را بر دروغ گو ، حرام می سازد . او از این سرمایه بزرگ محروم می شود ، زیرا کسی سخنش را باور نمی کند تا مورد شفقت قرار گیرد . دروغ گویی ، او را نزد دگران منفورمی سازد ، پس عاطفه ای به سود او بر انگیخته نمی شود .

تنها بودن و بی کس بودن و محروم از یاری دگران شدن ، وی را در شدت می اندازدو در تنگنا می گذارد ، پس

در خطر فقر قرار می گیرد . بشر به تنهایی نمی تواند زیست کند و به کمک و همکاری افرادی مانند خود احتیاج دارد . دروغ گو که از این محروم می شود ، چگونه می تواند زیست کند ؟

جان عالم به فدای گوینده بزرگ این جمله طلایی :

عادت به دروغ ، فقر می آورد .

پزشک دروغ گو

شبی طبیبی را بر بالین مریضی بردم . در همان شب وی را شناختم که دروغ گویی بی شرم است . در وقعیت خود ، داد سخن می داد . از قدرت مندی نامور ، اسم می بردو می گفت که صبح و شب می روم و فشار خون ایشان را می گیرم ، در صورتی که در آن دستگاه ، حنایش رنگی نداشت . به مریض ، داروهایی داده بود که با بیماری اش سازگاری نداشت . هنگامی که مورد سؤال طبیبی بزرگ تر و دانشورتر قرار گرفت که باآن که بیماری را تب مالت تشخیص دادی ، این داروها را چرا دادی ؟ گفت : تجربه شخصی دارم که در این بیماری این دارو سودمند است و آخرین نشریه طبی امسال فرانسه ، نوشته که آن دارو برای تب مالت مفید است ، در صورتی که در آن نشریه ، چنین چیزی نبوده . طبیب دیگری گفت : آن دارو از داروهای پورسانتاژی است .

آیا مردم که این پزشک دروغ گوی غیر قابل اعتماد را شناختند ، دیگر به او مراجعه می کنند ؟ شناختن او موقوف بر تکرار دروغ او با هر کسی است .

طبیبی که کسی به او مراجعه نکند ، بیچاره می شود و در خطر فقر قرار می گیرد .

نماز شب ، روزی را می افزاید

اولیای خدا راه هایی که موجب ازدیاد روزی می شود به پیروان قرآن ، نشان داده اند ، از جمله آن ها نماز شب می باشد . نماز شب ، عبادتی است که دنیا و آخرت راآباد می کند ، نماز شب از گنج های گران بهای اسلام است .

نیمه های شب ، در نهان از دیده خلق به درگاه قادر بزرگ ، روی نهادن و در پیشگاه مقدس خدای مهربان ، جبهه بر خاک ساییدن

، به طور یقین ، موجب عنایت بیش تری از درگاه گشوده اش خواهد بود . ناشناسی که در محیط بازار ضامن معتبر داشته باشد ، همه کس با او معامله می کند و هر چه بخواهد سرمایه تحت اختیارش می گذارد .

پس کسی که معتبرترین ضامن ها از او ضمانت می کند ، چگونه سرمایه دار وثروتمند نخواهد شد ؟

معتبرترین ضامن ها وجود مبارک حضرت باری تعالی است ، آن هم ضامنی که ثروت ، دست اوست ، نیروی خلق در اختیار اوست ، اراده مردم نیز تحت اراده اوست .

نکته شایان توجه آن که این دو مطلبی که ذکر شد (یکی عادت به دروغ ، فقر می آورد و دیگر نماز شب ، روزی را می افزاید) جنبه اقتضایی دارد نه علیت تامه ، آن هم نسبت به خصوصیات اشخاص و محیط زندگانی آن ها تفاوت می کند .

دروغ روزی را می برد

دروغ ، کلید شر است و قفل خیر . در خیر را می بندد و در شر را می گشاید . دروغ ، مسلمان را از نماز شب ، محروم می کند . مسلمان بر اثر محروم شدن از نماز شب ازروزی نیز محروم می شود .

این سخن را از خود نمی گویم ، بلکه فرمایش خلیفه ششم رسول خداصلی الله علیه وآله حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است :

«ان الرجل لیکذب الکذبه ، فیحرم بها صلاه اللیل فاذا حرم بها صلاه اللیل حرم بهاالرزق; (2) .

مردی که دروغ می گوید از نماز شب محروم خواهد شد ، وقتی که از نماز شب محروم شود از روزی محروم خواهد شد . »

گناهانی هستند که اثر معنوی دارند . گناهانی هستند که اثر وضعی دارند گناه کارکم تر می تواند اثر وضعی گناه را جبران کند . گناه کاری که

چشم کسی را کور کرده ، اگرمیلیون ها ثروت هم صرف کند نخواهد توانست ، چشم او را بینا کند .

زبانی که از آن ، همیشه سخن راست بیرون آید ، پاکیزه است و آلودگی ندارد . زبانی که از آن ، پیوسته دروغ بیرون آید ، چرکین و آلوده می باشد ، چنین زبانی شایستگی آن را ندارد که ذکر نماز شب بگوید و توفیق خواندن نماز شب از او سلب خواهد شد . عالم معنا عالمی است که اهل آن عالم ، پاکیزگی زبان راست گو وگندیدگی زبان دروغ گو را می بینند و شاید آن نفرتی که همه کس از شنیدن دروغ دارد ، همان احساس گند دروغ می باشد .

مرد از کذب ، ننگ دارد ننگ .

مرد را با دروغ باشد جنگ .

تا توانی دروغ ساز مباش .

با کژ و با دروغ ، ساز مباش .

پی نوشتها

1) سفینه البحار ، ج 7 ، ص 455 به نقل از خصال شیخ صدوق .

2) سفینه البحار ، ج 7 ، ص 454 - 455 به نقل از علل الشرایع .

زیان های روانی دروغ

ناراحتی درونی

روان نیز از شر دروغ در امان نیست . روان دروغ گو ، از زبانش زیان ها می بیند ، از جمله از زیان های روانی که از ناحیه دروغ ، نصیب دروغ گو می شود ، ناراحتی درونی است . توضیح این مطلب به تقدیم مقدمه کوچکی نیاز دارد .

راستی حقیقتی است که وجود دارد و راست گو ، آن را دریافته و خبر می دهد . صورت ذهنی آن به طور طبیعی در مغز راست گو ، موجود است و نیازی به محافظت ندارد ، ولی برای دروغ حقیقتی نیست که عکسی از آن به طور طبیعی در مغز افتاده باشد .

دروغ چیزی است که ساخته و پرداخته خود دروغ گوست و قطع نظر از این هیچ گونه وجودی به طور طبیعی ، نه در خارج و نه در مغز برای واقع دروغ نیست ، چون واقع ندارد . دروغ گو بایستی ، نیرو به کار ببرد و بر مغز خود فشار بیاورد که مصنوع خیالی خود را که همان تصور معنای دروغ باشد ، فراموش نکند تا مبادا وقت دیگر آن را طور دیگر ذکر کند و دروغش آشکار گردد .

جوانی در مسافرخانه ای وارد شد و نامی برای خود گفت ، روز دیگر که صاحب مسافرخانه نام او را پرسید ، نام دیگری گفت ، چون فراموش کرده بود که در آغاز چه نامی برای خود ذکر کرده است ، در نتیجه مورد سوء ظن قرار گرفت و به دستگاه های انتظامی خبر رسید و دستگیرش کردند .

از

این نظر ، دروغ گویی که می خواهد دروغش کشف نشود ، پیوسته در ناراحتی است ، مبادا سخن کنونی اش با سخن گذشته اش تناقض داشته باشد . دروغ گو ، همیشه این بار سنگین را بایستی بر مغز داشته باشد به ویژه کسانی که در هنگام بازپرسی دروغ می گویند ، از این ناراحتی درونی در آزارند که مبادا در باز پرسی آینده ، سخنشان با گذشته متناقض باشد .

ولی راست گو ، هیچ گونه ناراحتی ندارد و از ناحیه سخنش در آسایش می باشد ، چون در هنگام تکرار ، همان را خواهد گفت و تناقضی به وجود نخواهد آمد ، زیراصورت آن حقیقت در مغزش به طور طبیعی افتاده و در هر بار از آن خبر می دهد .

ناراحتی روحی یکی از زیان های روانی است که ممکن است زیان های دیگری برای روان در پی داشته باشد .

فراموشی

فراموشی نیز یکی از بیماری های روانی است که دروغ گو بدان گرفتار می شود .

امام ششم می فرماید :

«ان مما اعان الله (به) علی الکذابین ، النسیان; (1) .

از چیزهایی که خدا به زیان دروغ گویان کمک کرده فراموشی است . »

در مثل است که دروغ گو ، کم حافظه می شود; دروغی که گفته به یادش نمی ماند وفراموشش می شود و هنگامی که بار دگر خواست از آن سخن بگوید ، جور دگرخواهد گفت ، در نتیجه دروغش کشف می شود .

شاید یکی از علل فراموشی دروغ گو ، همانی است که به آن اشاره کردیم که دروغ ، وجود واقعی در خارج و در مغز ندارد; واقعیت دروغ همان جعل می باشد . اموری که در ذهن وجودشان تابع جعل و اراده است ، مادامی که مورد اراده هستند

وجود جعلی آن ها محفوظ است ، همان اندازه که غفلتی پیدا شد ، وجود جعلی معدوم می شود و درمغز هم بقا ندارد و یاد آوری آن دشوار است و احتیاج به جعل دومی دارد ، بنا بر این دروغ نمی تواند برای خود ، در حافظه جایی باز کند که محو نشود .

دانشوران روان شناس می گویند : کثرت محفوظات موجب فراموشی است . محفوظ جدیدی که می آید ، محفوظ قدیم را از صفحه مغز پاک می کند .

کثرت دروغ و پشت سر هم دروغ گفتن هم فراموشی می آورد ، زیرا دروغ های جدید ، آثار دروغ های قدیم را از مغز محو می کند .

چیز دیگری که موجب فراموشی دروغ می شود ، آن است که مطلبی در حفظمی ماند که مورد اهتمام شخص باشد . کسی که کارش دروغ گویی گردید ، چندان به دروغ خود اهتمامی نمی دهد . دروغ برای او امری است عادی ، هر موقع که بخواهد ، باز هم دروغ می گوید و دروغ های او در حد معینی متوقف نمی شود و دروغ برای دروغ گوی حرفه ای نامتناهی عددی است ، در نتیجه کم تر در خاطرش می ماند وفراموش می شود .

نومیدی

وقتی که دروغی از دروغ گو ، کشف گردید ، ضربتی بر مغز او فرود می آید ، زیرامنظوری که از دروغ گفتن داشته ، بر ضد آن نتیجه گرفته است ، در این موقع اگردروغ گوی حرفه ای نشده باشد ، یکی از دو حال ، نصیبش می گردد :

الف) روحیه اش متزلزل شده و اتخاذ تصمیم برای او دشوار می شود و ازموفقیت خود نومید می گردد ، زیرا تنها راهی که می پنداشته به مقصدش می رساند ، دروغ بوده ، آن هم که بسته شده است . او اگر شایستگی

داشت که از راه دیگر به مقصدبرسد به وسیله دروغ متشبث نمی گردید و نیازی به دروغ گفتن نداشت ، او خواسته بود بدین وسیله جبران نالیاقتی خود را کرده باشد و از این راه به امیدی رسیده باشد;راه شایستگی که بر او مسدود بود ، راه دروغ هم که سد گردید ، دیگر به چه وسیله ای به منظور خود برسد ؟

ب) نومیدی بر او مسلط خواهد شد و کسی که نومیدی بر او حکومت کند ، سرانجامش معلوم نیست .

پرده دری و بی شرمی

حال دیگری که ممکن است بر اثر کشف دروغ ، نصیب دروغ گو شود ، پرده دری و بی شرمی است .

اگر کشف دروغ ، روحیه دروغ گو را متزلزل نکند و او همچنان به دروغ گویی ادامه دهد ، کشف های پی در پی ، شرم را از او می برد و وی را دروغ گوی حرفه ای می سازد و دیگر ، از آن که عیبش آشکارا شود ، ابایی ندارد . با خود می گوید : هر چه بادا باد ، آب که از سر گذشت ، چه یک نی و چه صد نی ، من که گناهم بر ملا گردید و دروغ برای پنهان ساختن آن سودی نداد ، بلکه رسوایم ساخت ، حال هر چه می شود بشود ، دیگر چرا خود را محدود کنم و از گناه بپرهیزم ، مردم که همه مرا شناخته اند ، پنهان ساختن چه سودی دارد و دیگر نه از ارتکاب گناه ابایی دارد و نه از فاش شدن آن .

چنین کسی خطرناک ترین روز را در جلو خواهد داشت و دنیای تیره و تاری درانتظارش خواهد بود و در آتش دنیا و آخرت خواهد سوخت ، چه خوش فرمود ، پیشوای

بزرگ ما :

«ایاکم و الکذب ، فان الکذب یهدی الی الفجور و الفجور یهدی الی النار; (2) .

از دروغ بپرهیزید ، سرانجام دروغ ، پرده دری است و سرانجام پرده دری آتش دوزخ است . »

بر کذب ، دهان خود میالای .

وز گفت دروغ لب فرو بند .

گند است دروغ از آن حذر کن .

تا پاک شود دهانت از گند .

همان طور که میکرب پیوره در دهان پیدا شد ، بیش تر اعضای داخلی در خطرمی افتند ، گند دروغ که بر زبان راه یافت ، تمام پیکر را در خطر گند گناه و تعفن قرارمی دهد .

دروغ ، دروغ می زاید

در میان گناهان ، گناهی را سراغ ندارم که وجودش مستلزم تکرار آن گردد . هر دروغی ، دروغ هایی در پی دارد .

دروغ گو ، مجبور است برای حفظ دروغ خود ، باز هم دروغ بگوید یا بایستی همان دروغ نخستین را دوباره بگوید ، بلکه در دفعات بعد ، تاکیدش را بیش تر قراردهد یا بایستی دروغ دیگری بسازد که جلوگیری از کشف دروغ نخستینش کند .

در هر دو صورت ، بر اثر یک دروغ ، دروغ هایی می گوید و این ماری که خوش خط و خالش پنداشته ، مارهایی دیگر زاییده است که همگی او را می گزند ونیش می زنند . گاه می شود که برای حفظ دروغ او ، دوستانش ، خویشانش ، کارمندانش به دروغ گویی می افتند .

سوء ظن

زیان روانی دیگری که ممکن است بر اثر دروغ ، نصیب دروغ گو بشود ، سوء ظن به مردم است . این بیماری روانی بر اثر دو چیز در دروغ گو ، مسکن می گزیند :

یکی آن که چون خودش بر خلاف حقیقت سخن می گوید ، در باره دگران هم ، همین نظر را پیدا می کند (کافر همه را به کیش خود پندارد) . دگران را مانند خود دیدن تا حدی طبیعی بشر است ، هر چند این فکر غلط است ولی تا حدی طبیعی است . کسی که به راست گویی عادت کرده باشد ، در نخستین بار با هر کس رو به رو شود ، سخن او را راست می پندارد .

دومین چیزی که ممکن است موجب سوء ظن دروغ گو به دگران گردد ، عکس العمل است . او وقتی می بیند ، دگران نسبت به او ، خوش بین نیستند و سلب اعتمادکرده اند ، در او هم چنین

حالتی پیدا می شود تا به آنان بدبین شود و از آن ها سلب اعتماد کند . تعصب و خود خواهی نیز موجب می شود که در برابر این دشنام روانی مردم ، او هم به آن ها نیز همان دشنام روانی را بدهد و به آن ها با دیده سوء ظن بنگرد .

کنیزک طولون

احمد بن طولون ، یکی از امرای نامور مصر است . از وی در قاهره مسجدی عظیم به یادگار مانده که به نام جامع ابن طولون معروف است .

گویند روزی نزد پدر شد و گفت : بر در خانه ، عده ای بینوا و مستنمد جمعند ، حواله ای بنویس تا میان آن ها قسمت کنم . طولون گفت : قلم و دواتی بیاور تا بنویسم .

احمد به اتاق دیگر رفت تا امر پدر را اطاعت کند ، در آن جا یکی از کنیزکان پدر رابدید که خود را تسلیم مردی کرده است . احمد چیزی نگفت و آن چه می خواست برداشت و نزد پدر شد .

کنیزک به احمد بد گمان شد و بر خویش بترسید که مبادا آن چه دیده به پدرگزارش دهد . کنیزک پیش دستی کرده و به طولون خبر داد که احمد به من دست درازی کرده است ! طولون ، فورا سخن کنیزک را پذیرفت و به یکی از کسانش نامه ای نوشت که به محض رسیدن نامه ، آورنده اش را گردن بزن ! سپس نامه را به احمد داد وگفت : این را ببر نزد فلان .

احمد نامه را بگرفت ، در صورتی که از محتوای آن خبری نداشت و به سوی مقصد روان گردید .

در راه با کنیزک رو به رو شد و نامه را بر حسب در خواست کنیزک بدو

داد تا به صاحبش برساند . کنیزک نیز نامه را به مردی که خود را تسلیم او کرده بود بداد تا به مقصد برساند . مقصود کنیزک از این کار ، این بود که طولون را بیش تر بر فرزندخشمگین سازد . سر برنده نامه از تن جدا گردید و نزد طولون فرستاده شد .

طولون احمد را بخواست و گفت : حقیقت را بگوی .

احمد آن چه را دیده بود به راستی گزارش داد . طولون کنیزک را نیز بکشت . دروغ و خیانت و بد گمانی ، به زیان دروغ گو و خیانتکار و بد گمان تمام شد .

چاپلوسی

انحراف از اعتدال و میانه روی در اخلاق ، خود یک جور بیماری روانی است ، همان طور که تکبر و خود بینی انحراف روانی است ، همان طور تملق و چاپلوسی نیزاز زیان های روانی است . بیش تر اوقات این دو انحراف با یکدیگر همراه می باشند .

بسیاری از کسانی که با زیر دستان متکبرند با زبر دستان چاپلوس و متملق می باشند . این خلق و خوی در عراق عرب فراوان یافت می شود .

از چیزهایی که از دروغ می زاید تملق و چاپلوسی است .

دروغ گو برای آن که سخنش پذیرفته گردد ، به هر وسیله ای متشبث می شود ، برای صحت سخن تاکیدها می آورد و سوگندها می خورد و تملق شنونده را می گوید تامبادا تکذیبش کند و آبرویش را در پیش دگران ببرد .

دروغ و چاپلوسی ارتباط مستقیمی دارند ، همان طور که گاهی دروغ ، چاپلوسی می آورد ، گاه چاپلوسی دروغ می آورد .

یکی از بهترین وسایل نزد چاپلوس برای رسیدن به مقصود ، دروغ در تملق است . این کار در میان کسانی که دوست می دارند

که به مرکز قدرت (هر قدرتی که باشد) نزدیک شوند ، بسیار رواج دارد و آن را نشانه زیرکی و کیاست می دانند ، قدرتمندان احمق هم گول این چاپلوسی ها را می خورند ، در نتیجه متملق ها برگردنشان سوار می شوند و هر چه خواسته این ها باشد ، آن ها اجرا می کنند .

وکیل الرعایا گول نخورد

مردی به حضور کریمخان وکیل ، شهریار ارجمند ایران آمد ، در حالی که سیلاب اشک از دیدگانش روان بود . وکیل را دل بروی بسوخت . مرد هر چه می خواست ، سخن بگوید ، گریه مهلتش نمی داد . وکیل فرمود : وی را به گوشه ای بردند تا کمی آرام بگیرد . هنگامی که کمی آرام گرفت ، به حضور کریم بار یافت و مورد نوازش قرارگرفت .

وکیل به انجام تقاضا امیدوارش ساخت و سپس پرسش حالش کرد . مرد گفت : کوری مادر زاد بودم و سال ها در کوری به سر می بردم و روزگاری بسیار تلخ داشتم تاروزی افتان و خیزان وعصا زنان بر مزار پدرت رفتم و دست توسل به سوی روح مقدس او دراز کردم و از حضرتش تقاضای دیده بینا کردم و آن قدر گریستم تا به خواب رفتم . در خواب مرد جلیل القدری را دیدم که به سوی من آمد و دست برچشمانم کشید و گفت : من ابو الوکیل پدر کریم خان هستم و چشم تو را شفا دادم . ازخواب برخاستم و جهان تاریک را در برابر دیده ام روشن دیدم .

چون چشم بینا یافتم ، گریه من بر اثر سپاسگزاری بود که بر خود داری قادر نبودم . اینک شرفیاب شده تا به عرض برسانم که قبله عالم فرزند چنین پدری هستید و این که

خود را در زمره فدائیان درگاه معرفی کنم و این که از هیچ گونه خدمتی دریغ ندارم .

وکیل دژخیمی را بخواست و فرمود تا دیدگان آن مرد را بیرون بیاورد . حاضران شفاعت کردند و تقاضای عفو کردند و گفتند : به امید عطا و بخشش آمده است .

وکیل از وی در گذشت و گفت :

پدرم تا زنده بود در گردنه بید سرخ ، خر دزدی می کرد . موقعی که من به این مقام رسیدم ، چاپلوسی چند برای خوش آیند من ، مقبره ای بهر او ساختند و عیناق ابو الوکیلش نامیدند; اکنون تو دروغ گوی چاپلوس ، او را صاحب کرامت خدایی معرفی می کنی . ای کاش چشمانت را در آورده بودم تا می رفتی و برای بار دوم از اوچشم تازه ای می گرفتی .

توضیح لازم

نکته ای که در این جا شایسته ذکر می باشد ، آن است که این زیان هایی که در این جابرای دروغ ذکر شد ، چه اجتماعی و چه اقتصادی و چه روانی ، همگی جنبه اقتضایی دارد ، نه علیت تامه و اگر به مانعی برخورد کند نباید چنین انتظاری را داشت . به طورکلی اوضاع و احوال و محیط زندگی فردی و اجتماعی اشخاص در نفی و اثبات آثارگناهان و بیماری های روانی تاثیر کلی دارد ، چنان که گاه می شود که در کسی پاره ای ازاین آثار یافت می شود و در دیگری اثری دیگر دیده می شود; این بر اثر عوامل خارجی و داخلی است که در محیط زندگی این دو ، تفاوت داشته اند .

تغییر فطرت

روان آدمی به حسب فطرت به راستی و درستی سرشته شده است . اگر انسانی به همان وضع روانی اصلی باقی مانده باشد و عوامل خارجی ، فطرتش را منقلب نساخته باشد ، به خوبی ها آراسته و از بدی ها پیراسته خواهد بود . او دلیر است ، جوان مرد است ، راست گو و درست کار است ، ولی از آن نظر که این سرمایه های فطری اقتضایی است . عوامل میراثی و تاثیرات محیط نه تنها می تواند از بروز فضایل فطری جلوگیری کند ، بلکه قادر است که فضایل را از روان بگیرد و به جای آن ها رذایل بپردازد .

پیامبران خدا برای کمک به فطرت در برابر این عوامل خارجی فرستاده شده اند . دروغ بر خلاف فطرت انسانیت است . دروغ گویی فطرت اصلی را تغییر می دهد و آن را از یک رنگی به دو رنگی و از درست کاری به نادرستی می کشاند .

دروغ نه تنها در مغز گوینده اش اثر بد می گذارد

، بلکه دروغ پدر و مادر ، در مغزفرزند نیز تاثیر می کند و فطرت پاکیزه او را در خطر قرار می دهد و بر اثر تکرار ، خطرقطعی می شود و نهالی که بایستی به استقامت بروید به کژی می گراید .

معلم دروغ گو ، در انحراف فطرت شاگرد بی اثر نخواهد بود ، او نه تنها مسیرفکری شاگرد را می تواند تغییر دهد ، بلکه مسیر فطری او را نیز دگرگون می سازد .

پی نوشتها

1) الکافی ، ج 2 ، ص 341 ، باب الکذب ، ح 15 .

2) مستدرک ، ج 9 ، ح 10290 ، ملاحظه شود .

دروغ های روا

گناه در اسلام

در گذشته معنای گناه روشن گردید . اکنون شایسته است که بحثی کوتاه ، در باره گناه بشود . گناهانی را که دین اسلام ، حرام و ناروا قرار داده است بر دو گونه اند :

دسته ای گناهانی هستند که خود به خود ، مصداق زشتی و ناپسندی هستند : آدم کشی ، دزدی ، خیانت های ناموسی و مانند این ها که فطرت بشری از آن ها بیزار است .

دسته دیگر ، گناهانی هستند که مقدمیت برای سیاه کاری دارند و راه وصول به گناهان نخست را نزدیک و آسان می سازند .

ناروایی دروغ

ناروایی دروغ و گناه بودنش ، از نظر آن است که در زمره دسته دوم قرار دارد .

در گذشته گفته شد که دروغ ، کلید ارتکاب گناهان است . بنابر این اگر دروغی برای جلوگیری از گناه گفته شد یا ظلمی را از مظلومی دفع کرد ، جان کسی را خرید ، زیانی را از کسی بر طرف کرد ، ناروایی اش بر طرف می شود و از زمره گناهان دسته دوم خارج می گردد و کارش به جایی می رسد که پسندیده می شود ، زیرا دارای قبح ذاتی نبوده و قبح عرضی آن هم بدین وسیله بر طرف گردیده است .

راست گوی دروغ گو

حضرت خلیفه ششم امام جعفر صادق علیه السلام می گوید :

«ایما مسلم سال عن مسلم ، فصدق و ادخل علی ذلک المسلم مضره کتب من الکاذبین; (1) .

مسلمانی که سراغ مسلمانی را از او بگیرند و راست بگوید و بر اثر سخنش زیانی به آن مسلمان برسد ، در زمره دروغ گویان نوشته خواهد شد . »

یعنی گناه کار خواهد بود .

یعنی آثار شومی که دروغ داشت و آن را گناه قرار داده بود ، اکنون سخن راست این مرد ، همان اثر را دارد و گوینده اش گناه کار می باشد .

رفتاری که حسن عقلی داشته باشد ، اگر مقدمیت برای جنایت و خیانت قرارگیرد ، حسن آن بر طرف می شود و نزد عقل ناپسند می گردد .

راست ناروا

حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود : سه چیز است که راستی در آن ها زشت و ناروامی باشد :

سخن چینی کردن; به شوهری از زنش خبر دادن ، خبری که خوش نداشته باشد;تکذیب کردن کسی را که خبری می دهد . (2) .

سخن چینی ، بد گویی های دو تن را به یکدیگر رسانیدن و خیانت های یکی را به دیگری گزارش دادن است . آیا نتیجه این کار ، جز آتش افروزی و خانمان سوزی است ؟ در تاریخ کنونی و گذشته ، چه جنایت ها بر اثر گزارش های سخن چینان رخ داده و چه بدبختی ها و بیچارگی ها دامن گیر کسانی شده است .

سعادت و خوش بختی شوهر ، به داشتن زنی است که به آن دلخوش باشد ، چنین مردی سعادتمند است و چنین زنی خوش بخت .

آیا خبر ناروایی از زنی به شوهرش دادن جز واژگون کردن کاخ سعادت دو بشر ، بلکه دو خانواده می باشد ؟ چه فرزندانی چه پدر و مادرانی

از این کار شوم ، بدبخت وبیچاره شده اند و به خاک سیاه نشسته اند !

تکذیب کردن خبر کسی ، آبروی او را بردن و با حیثیتش بازی کردن و به محبوب او تعدی و تجاوز نمودن است; این خود ظلم و جنایت می باشد ، زیرا آبرو و حیثیت نزد بسیاری از مال و جان ارجمندتر و گران بهاتر می باشد .

دروغ گوی راست گو

حضرت صادق علیه السلام می فرماید :

«ومن سئل عن مسلم فکذب وادخل علی ذلک المسلم منفعه کتب عند الله من الصادقین; (3) .

کسی که مسلمانی را از وی بپرسند و دروغ بگوید و بر اثر دروغ او سودی به آن مسلمان برسد ، نزد خدا در زمره راست گویان خواهد بود . »

دروغ او از دروغ ها جداست ، زیرا نه تنها مقدمه برای گناه نیست ، بلکه نیکو کاری و خدمت به خلق است . این وقت است که ناپسندی دروغ ، بر طرف می شود و سخنی سودمند و پسندیده خواهد بود . ای خوش آن دروغی که مسلمانی از آن سودی ببرد . در مثل آمده که دروغ مصلحت آمیز ، به از راست فتنه انگیز است . چه مصلحتی از سودرساندن به مسلمان بالاتر می باشد ؟ چنین کسی شایستگی دارد که نزد خدا در زمره صادقان نوشته شود .

دروغ های روا

پیغمبر عالی قدر فرمود : سه چیز است که دروغ در آن ها زیباست : نیرنگ درجنگ; وعده شوهر به زن; اصلاح میان مردم .

مقصود از جنگ ، جهاد در راه خدا و نبرد با کفر و مبارزه با ظلم و تعدی می باشد . در زبان رسول صلی الله علیه وآله لفظ حرب ، هیچ گاه برای جهان گیری و انتقام استعمال نشده است و همیشه در نبرد حق با باطل به کار رفته; نیرنگ در این گونه نبردها ، موجب نیرومندی حق و ضعف باطل می شود ، پس نیرنگ ، زیبا و دروغش مستحسن است ، چون سودمند است ، لذا یکی از استثناهای دروغ ، دروغ در جنگ است; دروغ درجنگ به هر جوری که ممکن باشد ، هر چند برای تقویت روحیه سربازان باشد .

دومین مورد

استثنا وعده شوهر به زن است . اسلام کاخ سعادت زناشویی راهمیشه بر پا می خواهد و برای حفظ این کاخ که خوش بختی دو تن یا بیش تر در آن می باشد ، وعده دادن دروغ را اجازه داده است . شوهر اگر بتواند تقاضای زن را انجام بدهد بهتر و اگر نتواند یا صلاح نداند ، باز هم تلخی زندگی زن و شوهر را نخواسته ، زن عواطفش لطیف است ، نبایستی نومید گردد و شکر آبی میان دو همسر پیدا شود ، پس این دروغ برای بشر سودمند است .

سومین مورد استثنا ، دروغ در اصلاح می باشد . هرگاه میان دو تن یا دو دسته ، اختلافی باشد ، بایستی کوشید که آن را بر طرف ساخت . اسلام دوست می دارد که پیروانش در آسایش و یگانگی به سر برند و جنگ و ستیزی در میان آن ها نباشد . رفع اختلاف میان دو تن یا دو دسته به سود دو طرف و به سود جامعه می باشد; دروغ برای چنین مقصد مقدسی زیباست . چه قدر پسندیده است که کسی از دشمنی به سوی دشمنی خبر ببرد که دشمنی میان آن دو کاسته گردد ، شاید کم کم دوست شوند و درآسایش و صمیمیت به سر برند .

از یکی از سخنان حضرت امام صادق علیه السلام استفاده می شود که دروغ در اصلاح اصلا دروغ نیست ، نه آن که دروغ می باشد و روا ، شاید منظور حضرتش از این سخن ، افاده تاکید باشد .

آن حضرت می فرماید : سخن بر سه گونه است : راست; دروغ; اصلاح میان مردم .

از وجود مقدسش توضیحی در باره اصلاح میان مردم خواسته شد . در جواب چنین فرمود :

در باره کسی

سخنی می شنوی که اگر به او برسد ، سخت ناراحت می شود . به اومی گویی که از فلان درباره تو تعریفی شنیدم که چنین گفت و چنان گفت . سخنی می گویی که درست بر خلاف آن چه شنیده ای باشد .

از این کلام زرین ، نکته ای استفاده می شود و آن ، این است که اصلاح ، اختصاص به صورت اختلاف ندارد ، بلکه مقصود از اصلاح ، معنایی وسیع تر است و صورتی رامی گیرد که میان دو تن هیچ گونه اختلافی نباشد ، ولی یکی از آن دو ، چیزی در باره دیگری بگوید که اگر به گوش او برسد ، ایجاد شکر آبی کند; در این جا نیز اسلام اجازه می دهد که سخنی بر خلاف واقع گفته شود تا از پیدایش اختلاف جلوگیری کند .

آری ، دروغ هم در دفع اختلاف زیباست و هم در رفع آن . باز هم رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده :

«لا کذب علی مصلح; (4) .

کسی که می خواهد اصلاح دهد ، دروغ ندارد . »

دفع شر ظالم

چارمین موردی که دروغ زیبا و پسندیده است ، دروغی است که بدان وسیله شرظالمی دفع شود .

امام ششم می فرماید : دروغ ، زشت و نکوهیده می باشد ، مگر در دو جا : دفع شرستمگران و اصلاح میان دو تن .

ناتوان و بیچاره ای نزد شما مخفی شده یا در گوشه ای پناهنده گردیده و شمامی دانید ، در این وقت ، قلدری ستم کار ، به سراغ او می آید و از شما نهانگاه او رامی پرسد ، اگر راست بگویید و او را معرفی کنید ، قبیح ترین زشت کاری ها را انجام داده اید و در جنایت آن قلدر شرکت کرده اید; شایسته است دروغ بگویید تا شر آن ستمگر را از آن

ناتوان دفع کنید .

دور نیست که روایت شریف ، اطلاق داشته باشد و اطلاقش شامل حال خودشخص نیز بشود ، یعنی اگر کسی خود را در خطر ظالمی ببیند ، جایز است که دروغی بگوید و خویشتن را از آن خطر برهاند; این هم چارمین مورد از استثناهای دروغ .

قاعده کلی

به طور کلی هر جا که دروغی گفته شود که منظور از آن ، دفع شر و زیانی ازمسلمانی باشد ، دروغ ، زیبا و پسندیده می شود; این دروغ کلید گناهان نخواهد بود ، بلکه کلید نیکو کاری و خدمت به خلق می باشد . البته این گونه دروغ ، وقتی زیباست که راست گویی ممکن نباشد ، در این صورت است که گاهی دروغ حرام ، واجب می شود و راست ، حرام می گردد .

در مجله رساله الاسلام قاهره ، این سخن را از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده بود :

«الکذب کله اثم ، الا ما انفعت به مسلما ، او دفعت به عن دین; .

هر گونه دروغی گناه است ، مگر دو دروغ : دروغی که به مسلمانی سودی برساند ، دروغی که از دین ، خطری را دور کند . »

پی نوشتها

1) مستدرک الوسائل ، ج 9 ، ص ، ح 10320 .

2) خصال ، ص 87 .

3) بحارالانوار ، ج 68 ، ص 11 .

4) وافی ، ج 5 ، ص 932 .

راست هایی که دروغ پنداشته می شود

توریه

شایسته است که برای تکمیل بحث ، سخن را به سوی راست هایی که نمایش دروغ می دهند ، ولی دروغ نیستند بکشانیم ، یکی از آن ها توریه می باشد .

لفظی که دارای دو معنا باشد : یکی ظاهر و دیگر خلاف ظاهر و گوینده ، معنای خلاف ظاهر را اراده کند ، توریه اش نامند ، هر چند مخاطب ، به معنای مقصود پی نبردو تنها معنای ظاهر لفظ را دریابد .

وقتی در تهران ، ناشناسی از من پرسید : شما زمانی قم نبودید ؟ گفتم : نه ، من هیچ وقت قم نبودم ، من انسان هستم ، قم شهر است و جماد و مستحیل است که انسان بشود .

شنیدم که وقتی کسی معنای توریه را از کسی پرسید ، او چنین پاسخ داد : فرض کنید که من و شما هر کدام ، یک غلام داشته باشیم که نام هر دو مبارک باشد ، آن دو با هم نزاعی کنند و غلام من آبروی غلام شما را ببرد ، در این حال من به شما بگویم : مبارک ما . . . به ریش مبارک شما ، مقصود معنای حقیقی است که مبارک ، مضاف الیه ریش باشد ، ولی معنای ظاهرش که همه کس می فهمد صفت است .

گاه به کسی گفته می شود : فلان این جا نیست که مقصود همان نقطه باشد ، ولی معنای ظاهر آن ، خانه یا شهر می باشد .

توریه در قرآن

برادران یوسف که برای خرید گندم ، نزد عزیز مصر شدند ، برادرشان یوسف رانشناختند . یوسف ، دستور داد که جوال های آنان را از گندم پر کنند و کیله گندم کشی رادر جوال برادر تنی او بگذارند . کاروان برادران که

به راه افتاد ، منادی عزیز مصر فریادزد :

«ایتها العیر ، انکم لسارقون; (1) .

ای کاروان ! شماها دزد هستید . »

در صورتی که کاروانیان ، دزدی نکرده بودند . پرسیدند : چه چیز گم کرده اید ؟ مصریان گفتند : کیله را گم کرده ایم ، ولی نگفتند که شماها کیله را دزدیده اید . خطاب دزدی به برادران از آن نظر بود که پیش از این یوسف را از پدرش دزدیده بودند .

حزقیل

حزقیل پسر عمو و ولیعهد فرعون مصر بود . در خاندان فرعونی مصر ، تنها کسی که ایمان به خدا داشت و به توحید دعوت می کرد همو بود . سخن چینان به فرعون گزارش دادند که حزقیل تو را خدا نمی داند و به خدای یگانه دعوت می کند و دشمنان تو را یاری می کند .

فرعون گفت : اگر او ، که خلیفه و ولی عهد من است ، چنین باشد ، کفران نعمت مراکرده است و استحقاق عذاب خواهد داشت و اگر شماها دروغ بگویید ، مستحق شدیدترین عذاب ها خواهید بود و سپس حزقیل را با آن ها رو به رو کرد .

آن ها به حزقیل گفتند : تو خداوندی و پروردگاری فرعون را منکر هستی ونعمت هایش را کفران می کنی . حزقیل فرعون را مخاطب ساخته و گفت : شهریارا ، تاکنون از من دروغی شنیده ای ؟

فرعون گفت : نه . حزقیل گفت : از اینان بپرس ، پروردگارشان کیست . گفتند : فرعون .

گفت : بپرس آفرید گارشان کیست ؟ گفتند : فرعون .

گفت : بگو روزی رسانشان و آن که زندگی این ها را اداره می کند و زیان را از آن هادور می کند کیست ؟ گفتند : فرعون .

حزقیل گفت

: شهریارا ، من تو را و هر کس که در این جا حاضر است گواه می گیرم که پروردگار آن ها پروردگار من است ، آفریدگار آن ها ، آفریدگار من است ، روزی رسان آن ها روزی رسان من است ، مصلح زندگی و گذران آن ها ، مصلح زندگی وگذران من است و من به جز پروردگار آن ها و روزی رسان آن ها و آفریدگار آن ها به پروردگاری و روزی رسانی و آفریدگاری ایمان ندارم ، من تو و همه حاضران را گواه می گیرم که هر پروردگاری و آفریدگاری و رازقی که به جز پروردگار و آفریدگار ورازق آن ها باشد ، من از آن بیزارم و به خداوندی اش کافر هستم . فرعون خشنود شد وسخن چینان را سخت ترین شکنجه کرد .

توریه ای که حزقیل به کار برد ، این بود که نگفت پروردگار من ، کسی است که آن ها گفتند پروردگار ماست ، بلکه گفت : پروردگار من ، پروردگار آن هاست .

شوخی های پیامبر

در شوخی بایستی یک چیز غیر عادی باشد تا موجب تعجب و خنده گردد . امورعادی هیچ گونه خنده ای نمی آورد . شوخی های پیغمبر اسلام با آن که بسیاردلپذیر بود ، ولی خلاف حقیقتی در آن ها نبود و در عین حال ، چیزی غیر عادی در آن موجود بود :

وقتی زن زید بن اسلم در حضورش شرفیاب بود ، نام شوهرش را برد . حضرتش فرمود :

همان که در چشم هایش سفیدی موجود است ؟ زن منکر شد و گفت : چشم های او سپیدی ندارد . وقتی که داستان را برای شوهرش حکایت کرد ، زید گفت : مگرسپیدی چشم های مرا نمی بینی که از سیاهی اش بیش تر است ؟

وقتی به پیر زنی که از عشیره

اشجع بود فرمود : پیر زن داخل بهشت نمی شود ، پیرزن گریستن آغاز کرد . بلال زنگی رسید و پیر زن را دید که می گرید ، از سبب گریه او بپرسید; وقتی که از آن آگاه شد ، خدمت رسول خدا عرض کرد . پیغمبر فرمود :

سیاه پوست هم ، چنین است . بلال حبشی این را که شنید در کنار پیر زن بنشست وبه گریه پرداخت . عباس پیر ، عموی پیغمبر آن دو را در آن حال بدید ، شرفیاب شد وجریان را استفسار کرد . پیغمبر فرمود : پیر مرد هم چنین است . آن گاه هر سه رامخاطب قرار داده و فرمود : خدا پیران و سیاه پوستان را به زیباترین چهره در می آورد ، جوان می شوند ، سپید می شوند و داخل بهشت می گردند .

مبالغه در تعبیرها

از راستی هایی که ممکن است ، دروغ در نظر آید ، مبالغه در تعبیر است . سر آن که مبالغه را نمی توان دروغ خواند ، این است که در مبالغه ، مدلول مطابقی ، منظور نیست ، بلکه منظور اصلی ، مدلول التزامی می باشد و آن عبارت از بسیار بودن و تاکید معنامی باشد .

مبالغه گاه در کمیت می شود ، چنان که پدر به فرزند می گوید : صد بار به تو گفتم که این کار را نکن; مقصود بسیار گفتن می باشد نه عدد معین صد; و یا دوستی به دوستی می گوید : هزاران بار به کویت آمدم ، ولی تو را ندیدم ، مقصود ، بسیار آمدن است ، نه عدد هزار; و یاوقتی یکی می گوید : از این جا تا آن جا ، صدها فرسنگ راه است;مقصود ، دور و

دراز بودن راه است; و یا مقصود از «ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است ناتوانی عاشق از صبر می باشد .

شاید عددهایی که در روایات فضیلت های اعمال یا چیزهای دیگر وارد شد ، ازهمین قبیل باشد که مقصود ، عددی به خصوص نیست ، بلکه فراوانی پاداش می باشدو گاه مبالغه در کیفیت می باشد ، چنان که نظامی می گوید :

بدان نرگس که از نرگس گرو برد .

بدان سنبل که سنبل پیش او مرد .

به فندق های سیمینش ده انگشت .

که قاقم را ز رشک خویشتن کشت .

در مصرع اول ، مقصود بسیار زیبایی چشم است و در دوم ، زلف و در سوم ، بسیار نرمی انگشت ، نه گرو بردن از نرگس و نه جان دادن سنبل و نه کشته شدن قاقم .

گاه مقصود از مبالغه ، بیان لازمی است که مغایرت وجودی با ملزوم دارد :

هزار مرتبه رفتم ز مصر جانب کنعان .

به غیر چشم زلیخا ، کسی به راه ندیدم .

در این جا مقصود ، بیان شدت عشق زلیخاست .

دروغ در مبالغه ، وقتی است که بسیاری در کم و کیف اصلا وجود نداشته باشد ، مثلا یک بار به سراغ او رفته است ، بگوید : صد بار .

مبالغه نما

گاه حقیقتی در سخن ، رنگ مبالغه دارد . در صورتی که واقع محض است وهیچ گونه مبالغه ای در آن نیست; این از زیبایی های سخن و از قدرت بر تعبیر است .

میان ماه من تا ماه گردون .

تفاوت از زمین تا آسمان است .

دگری گوید :

آن را که دوستی علی نیست کافر است .

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش .

تشبیه و استعاره

رخ یار را به ماه یا خورشید و زلفش را به مشک تشبیه نمودن یا بالاتر از آن گفتن ، دروغ نیست ، چون مقصود ، تشبیه حقیقی نیست ، بلکه مقصود ، بیان زیبایی است .

ماه را ماند اگر مه راست زلف مشکتاب . . .

ای آسمان به خیره چه مینازی .

کی ماه من به ماه تو ماننده است .

ماه تو می نتابد جز در شب .

وز من به روز و شب همه تابنده است .

پایه استعاره بر تشبیه قرار دارد و آن بر دو گونه است :

لفظ مشبه به را در مشبه استعمال کردن و یکی از لوازم مشبه را بر آن بار کردن تاقرینه بر افاده تشبیه باشد ، چنان که بگوید : ماه من آمد . ماه که مشبه به می باشد درمحبوب او استعمال شده و آمدن که از خواص اوست بر لفظ ماه حمل شده است .

گفتمش خورشید سر زد ، ماه من بیدار شو .

گفت تا من برنخیزم کی بر آید آفتاب .

رسول خداصلی الله علیه وآله شتری را دید که می رفت و بارش گندم بود ، فرمود :

«تمشی الهریسه; (2) حلیم راه می رود . »

حضرتش زنده و نپخته غیر مخلوط را به پخته مخلوط تشبیه فرمود و راه رفتن

راکه از لوازم گوشت زنده می باشد به آن نسبت داد .

قسم دوم استعاره آن است که لفظ مشبه را در مشبه به استعمال کنند و یکی ازخواص مشبه به را برآن بار کنند ، چنان که بگویند :

پزشک ، بیمار را از چنگال مرگ بیرون آورد . مرگ را به درنده ای تشبیه کرده وچنگال که از خواص درنده ست بر آن بار شده است .

کنایه

کنایه ، ذکر یکی از دو ملازم است در صورتی که مقصود ، اخبار از لازم غیر مذکوراست ، مثلا فلان ، دستش باز است یا در خانه بازی دارد که مقصود ، بیان جوان مردی وسخاوت اوست ، چون از دست باز ، همه چیز می توان برداشت . و از در خانه باز ، همه کس می تواند داخل شود .

گمان می رود که بسیاری از تعبیرهایی که در بعضی از روایات آمده که به نظربعضی از مردم دقیق ، صحتش دشوار می باشد ، از قبیل کنایه باشد ، چون کنایه در لغت عرب بسیار استعمال دارد .

اگر حضرت امام حسین علیه السلام به علی اکبر بگوید :

«بابی انت و امی یا «بنفسی انت ، مقصود اظهار مهر و محبت است ، نه فداکردن علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و خودش را در راه علی اکبر .

برای فهم معانی احادیث ، رجوع به فرهنگ ها ، کفایت نمی کند ، بلکه ادبیات عالیه نیز لازم است .

زبان حال

زبان حال ، تصویر حال کسی است و این اختصاص به انسان ندارد . ممکن است تصویر حال حیوانی را نمود و از زبانش سخن گفت و نیز تصویر حال درختی یاخانه ای یا شهری یا سنگی را در نظر آورد و از زبان آن ها سخن گفت; بنابر این زبان حال در زمره دروغ ها قرار ندارد . در مراثی ، در نصایح ، در مواعظ ، زبان حال فراوان است .

پی نوشتها

1) یوسف (12) آیه 70 .

2) مستدرک الوسائل ، ج 8 ، ص ، ح 9824 .

خبر

آیا افسانه نویسی و داستان سرایی دروغ نارواست یا دروغ رواست یا نه دروغ است و نه راست ؟

پاسخ این پرسش ها نیاز به بحثی دارد . خبر ، فایده ای دارد و لازمی . فایده خبر که همان مقصود اصلی از خبر می باشد ، عبارت است از آگاه کردن شنونده و این درموقعی است که شنونده از مدلول خبر اطلاعی ندارد; لازم خبر ، آگاهانیدن شنونده است به آن که گوینده ، مدلول خبر را می داند و این در موقعی است که شنونده ازاصل خبر اطلاع داشته باشد .

خبر برای یکی از این دو مقصود ، استعمال می شود که در هر دو ، اخبار مخاطب به چیزی که نمی داند ، موجود است; اگر خبر در غیر این دو مقصود به کار برده شود ، خبر نمی باشد ، زیرا اخبار در غیر این دو صورت ، مصداقی ندارد; بنابر این صدق وکذب که از صفات خبر است ، در همان دو صورت تحقق پذیر است و بس . اگر خبری در غیر این دو صورت به کار برده شود ، نه خبر است ، نه صادق است و نه کاذب .

داستان نویسی و افسانه سرایی از قبیل قسم سوم است; در آن ، نه فایده خبرموجود است و نه لازم آن ، چون مقصود نویسنده داستان ، اخبار از پیش آمدی نیست که در گذشته واقع شده است ، چنین مقصودی ، از وظایف علم تاریخ است ، چنان چه مقصود او نیز اظهار اطلاع از این که از وقوع چنین پیش آمدی خبر دارد نیست ، بلکه مقصودش از نگارش داستان ،

چیز دیگری است; مقصودش چه می باشد ؟ نویسندگان در این جهت ، مقاصد مختلفی دارند .

نتیجه ، این شد که داستان سرایی و افسانه نویسی ، نه راست است و نه دروغ ، چون خبر نیست; خبر نبودنش از این لحاظ است که حقیقت خبر که اخبار باشد در آن نیست و به عبارت دیگر ، نه غایت از خبر و نه لازم آن در آن تحقق ندارد; فقد غایت وفقد لازم ، کاشف از فقد مغیی و ملزوم می باشد .

گواهی از قرآن

ابراهیم خلیل علیه السلام نخستین مردی بود که پس از طوفان نوح دعوت به خدا را درجهان آغاز کرد و بشر را از بت پرستی به خدا پرستی خواند .

حضرت خلیل علیه السلام به قوم خود چنین می گوید : این مجسمه ها چیست که شماهامی پرستید ؟ جواب منطقی بت پرستان در برابر پرسش خلیل این بود : پدران ما این هارا عبادت کرده اند ، ما هم عبادت می کنیم . حضرت خلیل علیه السلام گفت :

پدران شما در گمراهی بوده اند ، شما هم می خواهید در گمراهی بمانید ؟

از سخن خلیل به عجب آمدند . سخنی بود که تاکنون نشنیده بودند ، به طورتعجب پرسیدند : حقیقتا می گویی یا شوخی می کنی ؟ خلیل الرحمن گفت :

شوخی نمی کنم و می گویم خدای شما ، خدای آسمان و زمین است ، خدایی که شما را و آسمان ها را و زمین ها را بیافریده; به خدا که بت های شما را خواهم شکست .

حضرت خلیل به گفته خود عمل کرد . موقعی که بت پرستان نبودند ، قدم دربتخانه نهاد و همه بت ها را خرد کرد به جز بت بزرگ .

وقتی که بت پرستان آگاه شدند ، در جست و جو بر آمدند

تا بدانند چه کسی باخدایان آن ها چنین کرده است . سر انجام گفته شد : جوانی است به نام ابراهیم که به بت ها بد می گوید ، اوست که بتان را ، خرد کرده است . محفلی آراستند و خلیل راآوردند و مورد باز پرسی قرارش دادند . قرآن ، از قول آن ها می گوید :

«قالوا ءانت فعلت هذا بآلهتنا یا ابراهیم; (1) .

این کار را با خدایان ما تو انجام دادی ، ای ابراهیم ؟ » .

سپس قرآن ، پاسخ ابراهیم را ذکر می کند :

«قال بل فعله کبیرهم هذا ، فسئلوهم ان کانوا ینطقون; (2) .

گفت : این کار را بت بزرگ کرده است ، از بت های کوچک بپرسید اگر سخن می گویند !» .

سخن ابراهیم خلیل در این جا دروغ نبود ، چون منظورش خبر دادن به این که بت های کوچک را بت بزرگ شکسته ، نبود; هم او می دانست که این کار از بت بزرگ ساخته نیست و هم دگران می دانستند ، بلکه منظورش این بود که بدیهی کند که از بت ، کاری ساخته نیست و فطرت آن ها را بیدار کند و بر سخنش گواه قرار دهد . لذا گفت : از بت های شکسته بپرسید ، اگر حرف می زنند تا اثبات شود که همان طور که پرسیدن از بت ها ، کار احمقانه ای است ، پرستیدن آن ها نیز کاری است احمقانه . نه از بت بزرگ ، شکستن ساخته است و نه از بت های کوچک ، پاسخ دادن .

قال الامام ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه وآله : لا کذب علی مصلح ، ثم تلی صلی الله علیه وآله : . . . ایتها العیر انکم لسارقون ، ثم

قال صلی الله علیه وآله : و الله ما سرقوا و ما کذب ، ثم تلی : . . . بل فعله کبیرهم هذا ان کانوا ینطقون . ثم قال صلی الله علیه وآله : والله ، ما فعلوه و ما کذب . . . . (3) .

گواهی دیگر

وقتی خدای بزرگ ، اراده اش تعلق گرفت که پیغمبر خود ، داوود را متوجه سازدکه دقت بیش تری در کارها به کار برد ، دو نفر برای محاکمه ، نزد وی آمدند و آمدنشان هم به طور عادی نبود ، یعنی از دیوار عبادتگاه داوود ، بالا رفتند و در حضور او به زیرآمدند .

داوود که چنین دید بترسید . گفتند : مترس ! ما دو تن هستیم که یکی از ما بر دیگری ظلم کرده; اینک نزد تو آمده ایم تا در میان ما به حق ، قضاوت کنی و راه راست را نشان دهی .

آن گاه یکی شکایت خود را چنین آغاز کرد :

این شخص ، برادر من است و دارای 99 میش است و من یک میش دارم ، به من می گوید که آن یک میش را به من بده ، منطق و استدلال او هم از من قوی تر است . داوود چنین قضاوت کرد : او به تو ظلم کرده که چنین چیزی از تو خواسته است .

قرآن می گوید :

«و ظن داوود انما فتناه فاستغفر ربه و خر راکعا و اناب × فغفرنا له ذلک و ان له عندنا لزلفی و حسن مآب; (4) .

داوود پی برد که ما آزمایشش کردیم ، پشیمان شد و از خدایش آمرزش خواست و به رکوع افتاد و نالیدن آغاز کرد . ما هم او را بیامرزیدیم . او پیش ما مقام

عالی و سرانجام خوبی دارد . »

مشهور میان ارباب تفسیر و مورد اتفاق روایاتی که به نظر رسید ، این است که این دو نفر بشر نبودند ، دو ملک بودند .

قرآن هم شاید به این نکته اشاره ای داشته باشد ، آن جا که می گوید :

از دیوار عبادتگاه بر شدند (اذ تسور المحراب) و نیز آن جا که می گوید :

داوود از دیدن آن ها وحشت کرد (ففزع منهم) . از این دو تعبیر می توان استظهارکرد که متخاصمان دو فرد عادی نبودند ، بنابر این ظلم و شکایتی در میان نبوده وبرادری دارای نودونه میش و برادری دارای یک میش نبوده است ، گفت و گویی هم نبوده تا یکی در استدلال بر دیگری غلبه کند .

آن دو ، فرشته ای بودند که از طرف خدای ماموریت داشتند که پیش داوود آمده وچنین رفتار کنند و تا او به اشتباه خود پی ببرد .

بر سخن دو ملک ، دروغ صدق نمی کند ، چون منظورشان از حضور نزد داوود ، شکایت و قضاوت و محاکمه نبوده ، بلکه منظور ، توجه داوود بوده است و بس .

این یکی از زیباترین روش های مؤثر و عملی در تعلیم و تربیت می باشد .

شرط در دروغ

بیان دیگری که گفته شده ، آن است که در دروغ ، جد معتبر است ، چون منظوردروغ گو ، ترتیب اثر دادن شنونده به سخنش می باشد تا بر طبق آن ، تصمیم بگیرد واقدام کند; در غیر این صورت ، سخنش سخن نیست و لغو می باشد و چرت و پرت به حساب می آید . جد در اخبار ، در داستان نویسی موجود نیست ، چون منظورنویسنده ، این نیست که خوانندگان

بر طبق خبرهایی که در داستان خود می دهد ، تصمیم بگیرند و به صدق و صحت آن ها پای بند باشند و بر طبق آن اقدام کنند .

دروغ بودن و راست بودن در داستان از نظر منظور اساسی نویسنده ، تصورمی شود . اگر نویسنده در ضمن داستان خود ، وضعی را قابل انتقاد نشان دهد ، مردمی را نادرست و خیانت کار معرفی کند ، در صورتی که حقیقت بر خلاف آن باشد ، دروغ گو ، خواهد بود و به طور کلی ، دروغ و راست در هدف های داستان ها راه دارد ، نه خود داستان ، چنان که در کنایات نیز حال بدین منوال است و صدق و کذب درمقصود غایی تصور می شود .

مثل

واژه مثل در دو مورد ، بسیار به کار برده می شود :

یکی در سخنی که در جایی گفته شده و آن را در جایی دیگر که از جهتی شباهت به آن داشته باشد به کار برند ، مانند نوش دارو که پس از مرگ به سهراب رسد .

دیگر در داستانی است که برای عبرت گرفتن ، پند دادن ، راهنمایی کردن ، حکایت شود . روش عقلا و مربیان ، چنین است که داستان هایی به عنوان مثل می گویند یا می نویسند تا شنونده و خواننده را بیدار و هوشیار کنند تا ازنادانی بپرهیزد .

خردمندان این روش را در تعلیم و تربیت ، بسیار پسندیده می شمارند و مثل هارا در زمره دروغ ناپسند قرار نمی دهند ، با آن که خود ، دروغ را زشت و ناپسندمی دانند .

پیدایش این روش در تعلیم و تربیت از چه وقت بوده ، معلوم نیست . بایستی گفت : پیدایش آن با پیدایش بشر چندان فاصله ای نداشته است

. این داستان های مثلی - تربیتی ، گاه به اسامی مستعار آورده می شود و گاه از زبان حیوانات و جمادات آورده می شود; وجود آن ها در نظم و نثر ، بسیار فراوان می باشد .

تاکنون شنیده نشده که کسی بر کتاب کلیله و دمنه ، انتقاد کند و بگوید : سر تا سرش دروغ است ، بلکه همگی با دیده تحسین و اعجاب بدان می نگرند و به زبان های گوناگون ترجمه اش کرده اند . از اولیای خدا هم چیزی در جرح این کتاب نرسیده است ، با آن که در زمان آن ها به عربی ترجمه شده و منتشر گردیده است .

نرسیدن گفته ردعی از ائمه طاهرین با آن که در زمان آن ها بوده ، دلیل بر امضای این سیره می باشد .

اطلاقات کذب هم نمی تواند رادع باشد ، زیرا این گونه کذب ، مغفول عنه می باشدو عقلا آن را دروغ نمی شمارند ، بنابر این احتیاج به تنصیص دارد و عدم وجود نص ، دلیل بر امضاست; اضافه بر این ، رادع بودن اطلاقات دوری است .

اگر بگوییم روایتی که کلام را به سه گونه تقسیم می کند (صدق و کذب و اصلاح بین الناس) ممکن است افاده امضا کند و داستان ، داخل در قسم اصلاح باشد ، خیلی دور نرفته ایم . بیش تر داستان ها و افسانه ها از قبیل مثل می باشد .

تصور نه تصدیق

در داستان نویسی و حکایت گویی ، مقصود ، تصور معانی اول است ، نه تصدیق واگر منظور ، تصدیق باشد ، تصدیق نسبت به معانی ثوانی خواهد بود نه اول ، زیرامنظور داستان نویس به صرف تصور معانی نخستین محقق می شود ، بلکه گاه تصدیق معانی نخستین را عقلا نشانه نادانی شنونده و خواننده می دانند .

پاره ای از نویسندگان ،

داستان های واقعی را نقاشی می کنند و در اختیارخوانندگان می گذارند . اگر منظور ، اطلاع خواننده بر حقیقت داستان بود ، احتیاجی به رنگ آمیزی و اضافه ضمایم نبود ، چون تصدیق اصل داستان محقق می شد . بنابر این ، داستان ، خبر نیست تا موصوف به صدق و کذب شود ، زیرا منظور از خبر ، تصدیق است ، نه تصور .

تغییر لباس

تاکنون آن چه گفته شد ، اثبات این بود که داستان ها و افسانه ها خبر نیست تاموصوف به صدق و کذب باشند . اکنون مقصود ، اشاره به این است که پاره ای ازداستان ها راست و مطابق با واقع است ، چیزی که هست نام های قهرمانان و اماکن به طور مستعار آورده شده است . نویسنده مرکز وقوع داستان را کره مریخ یا شهرپریان یا پشت کوه قاف قرار می دهد یا از زمان های بسیار قدیم حکایت می کند .

نویسنده ای که می خواهد ، اوضاع و احوال منطقه ای را تشریح کند ، ظلم وستم های اشخاص را بیان کند ، از فردی به خصوص می ترسد ، از محیط می ترسد ، داستانی را می نویسد و مقصود خود را در لباس داستان بیان می کند یا به علل دیگری از ذکر نام های حقیقی اشخاص خود داری می کند ، چنان که بسیاری از شعرای عرب ، نام معشوقه را در شعر نیاورده و از آن به لیلی یا سعدی یا ام عمرو و مانند این ها تعبیرکرده اند .

گاه مطلبی علمی یا فلسفی یا عرفانی را به صورت داستان در می آورند . ریشه سفرنامه های هوایی یا فضایی یا زیر زمینی ، شاید از این فکر آب می خورد .

اینک کتاب را به ذکر یکی از داستان های فلسفی و عرفانی ختم می کنیم .

این داستان را می گویند از آثار فیلسوف بزرگ حکیم ابو علی سیناست .

سلامان و ابسال

داستان

سلامان شهریاری دانشمند و نیکو کار بود . برادر کوچکی داشت که در تربیتش جد وافر مبذول می داشت و از راهنمایی آن برادر کوچک فرو گذار نمی کرد . کم کم تربیت ها نتیجه خوبی داد و ابسال بزرگ شد و رشد کرد و درختی بارور گردید .

ابسال نه تنها در تربیت و دانش ممتاز بود ، بلکه از لحاظ زیبایی چهره ومحاسن اندام نیز یگانه بود . او هم دارای صورتی زیبا بود و هم دارای سیرتی زیبا . جوانی شده بود بسیار دلیر ، مؤدب و پاک دامن و دانشمند ، به طوری که در میان جوانان نظیر نداشت و از همه سر آمد بود . روز به روز زیبایی او بیش تر جلوه می کردو کمالات و فضایلش آشکارتر می گردید . کار به جایی رسید که زن سلامان ، عاشق شیفته و دلباخته ابسال گردید و چون از پاک دامنی ابسال آگاه بود ، برای رسیدن به وصال ، نقشه ای طرح کرد ، از این رو به سلامان گفت : خوب است که ابسال را در زمره خانواده خودمان قرار دهیم تا بهترین مربی برای فرزندانمان باشد .

سلامان این سخن را قبول کرد . هنگامی که این پیشنهاد را با برادر در میان گذارد ، ابسال نپذیرفت و از معاشرت با زنان ابا کرد .

سلامان گفت : زن من مادر تو است ، تو نبایستی از همنشینی با او ابا کنی .

بالاخره ابسال قبول کرد و در خانه برادر جای گرفت . زن سلامان از ابسال ، بسیارخوب پذیرایی می کرد تا موقعی که مناسب دانست ، عشق خود را به ابسال

اظهارداشت . ابسال پاک دامن ، این عشق ناپاک را نپذیرفت و دست رد به سینه زن برادر زد . زن سلامان ، نقشه ای دیگر برای رسیدن به ابسال طرح کرد :

به شوهر گفت : شایسته است که خواهرم را به ابسال تزویج کنی . سلامان به برادرپیشنهاد کرد . ابسال از گفته برادر سر پیچی نکرد و مراسم ازدواج به عمل آمد .

زن سلامان با خواهر گفت که ابسال ، تنها از آن تو نیست ، من این کار را کردم که اواز آن هر دوی ما باشد . سپس به ابسال گفت : خواهرم دوشیزه ای است بسیار با حیا ، اززفاف در روشنایی شرم دارد ، بایستی زفاف در تاریکی انجام پذیرد . وقت زفاف ، به جای خواهر در بستر رفت ، هنگامی که در کنار او قرار گرفت ، نتوانست خود داری کند ، او را در بغل گرفته و سینه خود را به سینه ابسال بچسبانید .

ابسال از این کار در شک شد . با خود گفت : دوشیزگان با حیا چنین نمی کنند ! آسمان را ابر سیاهی فرا گرفته بود و تاریکی بر همه جا حکومت می کرد ، ناگهان برقی زد و حجله عروسی را روشن کرد . چشم ابسال به چهره زن برادر افتاد . از جای برخاست و تصمیم گرفت که از این زن جدا شود . به برادر گفت : من تصمیم به جهانگیری گرفته ام و می خواهم بر کشورت بیفزایم .

سپاهی برداشت و به جهانگیری پرداخت . شهرهای بسیاری فتح کرد و زمین ودریا را به تصرف در آورد و شرق و غرب جهان را تحت حکومت برادر قرار داد ، بدون آن که

کوچک ترین منتی بر برادر داشته باشد . گویند ابسال نخستین کسی است که سر تا سر جهان را در حیطه تصرف خویش در آورد .

وقتی که پس از چندین سال دوری ، به وطن باز گشت ، گمان می کرد که زن برادر ، وی را فراموش کرده است ، ولی گمانش خطا بود و این عشق ناپاک همچنان زنده بود . زن برادر در ملاقات ، خواست رو بوسی کند ، لیکن ابسال تسلیم نشد .

قضا را در این هنگام ، پادشاه را دشمنی سخت روی نمود . ابسال به دفع دشمن مامور گردید . زن که تصمیم به انتقام گرفته بود ، افسران سپاه را رشوه داده بود که سردار بزرگ را در میدان تنها بگذارند . آن ها هم چنین کردند . ابسال با پیکر مجروح وپاره پاره در گوشه ای بیفتاد . همگی گمان کردند که مرده است .

سپاهیان دشمن ، وقت را غنیمت شمرده و سلامان را مورد حمله قرار دادند و به سختی تحت محاصره اش گرفتند . سلامان از طرفی مرگ برادر و از طرفی از هجوم دشمن در غم و اندوه شدید به سر می برد .

ابسال وقتی که به هوش آمد ، خود را تنها دید و بر حرکت ، توانایی نداشت . جانوران وحشی با پستان های خود ، او را شیر می دادند . کم کم بهبودی یافت وبه سوی برادر شتافت ، دشمن را از برادر دور کرد و نیروی خصم را کاملاسرکوب ساخت .

ولی زن برادر ، همچنان بر انتقام مصمم بود . آشپز و پیش خدمت را دید تا ابسال رازهر خورانیدند و قهرمان دلیر و دانشمند پاک دامن را بکشتنند .

سلامان از غصه

مرگ برادر از سلطنت دست کشید و کشور را به دیگری سپرد . سلامان به درگاه خدا نالیدن آغاز کرد که ناگاه سروشی بدو رسید و راز مرگ برادر را بروی فاش کرد . او هم زهر را به همسرش و آشپز و پیش خدمت بخورانید و همگی بمردند .

منظور اصلی داستان

فیلسوف بزرگ ، حکیم طوسی در آخر شرح اشارات ، رمز این داستان را چنین می گشاید : مقصود از سلامان ، نفس ناطقه می باشد و مقصود از ابسال ، عقل نظری است که در راه تکامل و ترقی قدم بر می دارد تا به مرتبه عقل مستفاد برسد .

زن سلامان ، قوه بدنی است که اماره به شهوت و غضب است و با نفس متحد است که مجموعا یک فرد را تشکیل می دهند .

عشق به ابسال ، میل قوای بدنی برای تسخیر عقل است . ابای ابسال توجه عقل است به عالم خودش . خواهرش ، عقل عملی است که مطیع عقل نظری می باشد ومراد ، همان نفس مطمئنه است . جا زدن او خویش را به جای خواهر ، نفس اماره است که مقاصد بد خویش را به صورت خوب در می آورد و از ازدواج خواهر منظورهای فاسد را مصالح حقیقی ، نشان دادن است . برقی که در میان آن ابر سیاه پیدا شد ، جذبه الهی است که هنگام توجه به امور فانیه پیدا می شود . رو گردانیدن ابسال از آن زن ، پشت کردن عقل است به هوای نفس . فتح بلاد برای برادر ، ترقی نفس است به عالم ملکوت و جبروت به وسیله قوه نظریه و قدرت نفس است بر حسن تدبیر منزل ونظم بدن به وسیله قوه عملیه . دست بر داشتن سپاه از

ابسال در میدان جنگ ، انقطاع قوای حسیه و خیالیه و وهمیه است از نفس در وقت عروج به عالم اعلی و انقطاع وسستی این قوا بر اثر عدم التفات نفس به آن هاست . تغذیه از شیر جانوران ، افاضه کمال است از جانب مفارقات . اختلال حال کشور سلامان از وقت مجروح شدن ابسال ، اضطراب نفس است در موقعی که بر اثر اشتغال به عالم بالا دست از تدبیرقوای جسمانی کشیده . باز گشت ابسال ، رجوع نفس است از عالم اعلا برای نظم مصالح و تدبیر بدن . آشپز ، قوه غضبیه می باشد که هنگام انتقام زبانه می کشد . پیش خدمت ، قوه شهویه می باشد که ما یحتاج بدن را جذب می کند . توطئه آن ها درهلاکت ابسال ، اشاره به اضمحلال عقل است هنگام پیری و ناتوانی ، وقتی که نفس اماره آن ها را به واسطه احتیاج فراوانی که بر اثر ضعف و عجز پیدا شده ، بیش تربه کار می اندازد . کشتن سلامان آن ها را ، ترک کردن نفس است قوای بدنیه را درآخر عمر و زوال هیجان غضب و شهوت می باشد . دست کشیدن از سلطنت وواگذار کردن کشور را به دیگری ، انقطاع تدبیر نفس است از بدن و قرار گرفتن بدن است ، تحت اختیار دیگری .

(شکر خداوند را که این رساله نیز به توفیق او پایان یافت .)

پی نوشتها

1) انبیاء (21) آیه 62 .

2) همان ، آیه 63 .

3) وافی ، ج 5 ، ص 932 .

4) ص (38) آیه 24 .

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109